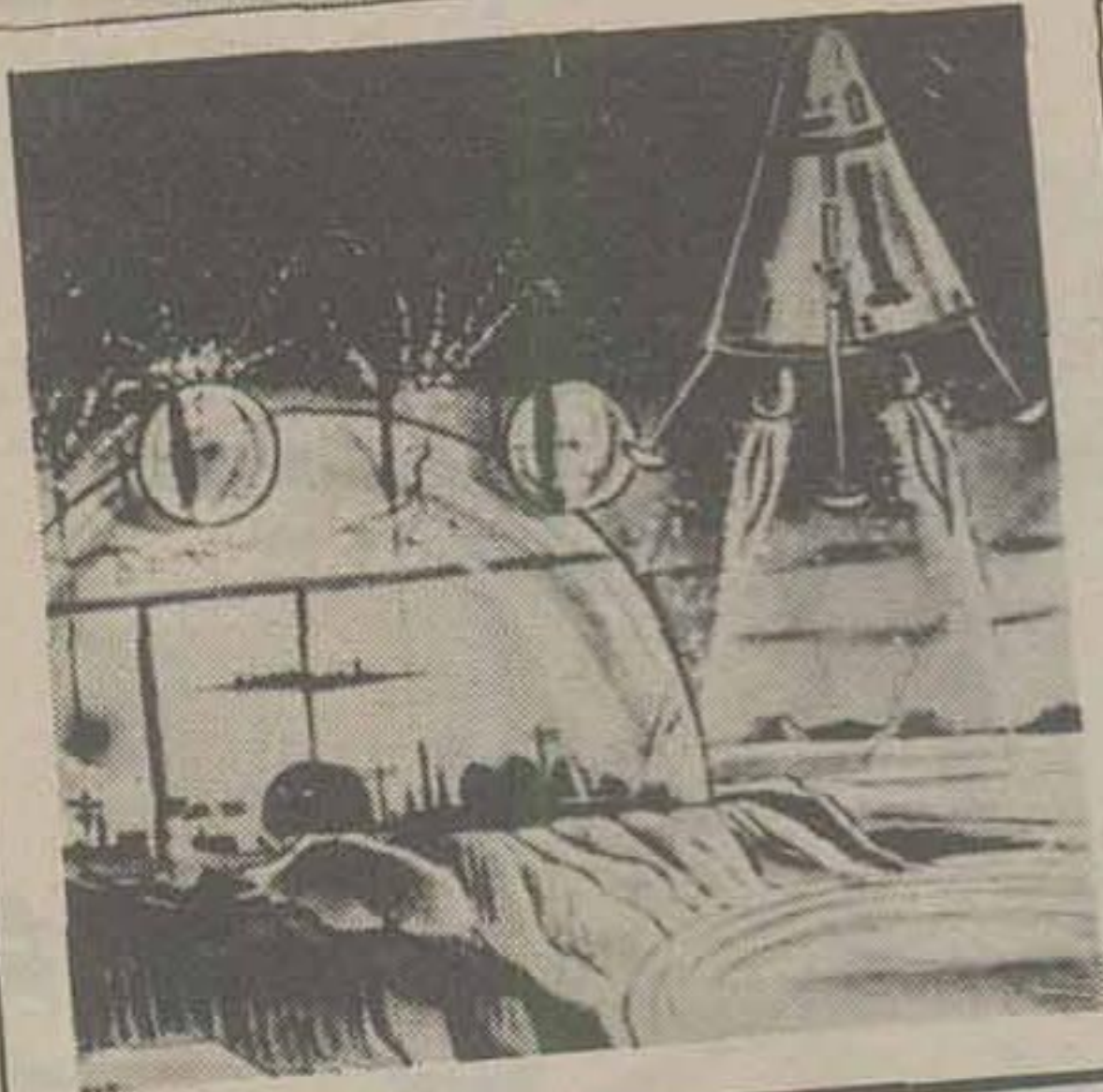


در صفحات بعد مطالعه میفرمائید:

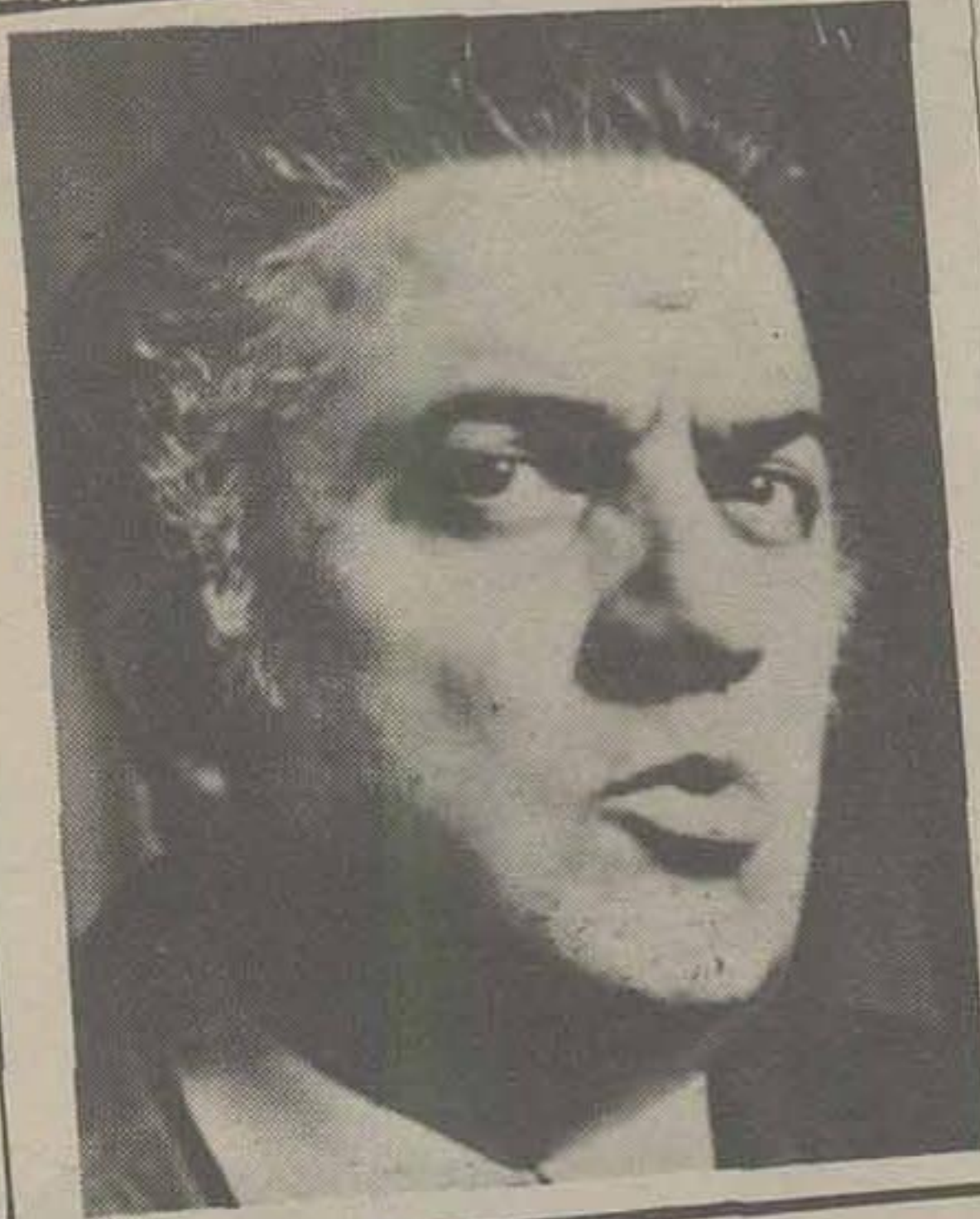
تلاش برای
کشف دنیاها
دیگر در اعماق فضا



هوای دنیاها دیگر مانند
امواج خشمگین اقیانوس
متلاطم است

گفته هانی از «پل والری»
درباره شعر با یادداشتی
کوتاه از رضاسیدحسینی

افسانه هانی از کرامات
معجزه آسی شیخ بهانی
مامان، بابا، چرا من نمیتونم مثل
بقیه بچه هاراه برم و بازی کنم؟!
در چه سینی کودکان باید
واکسن بزنند



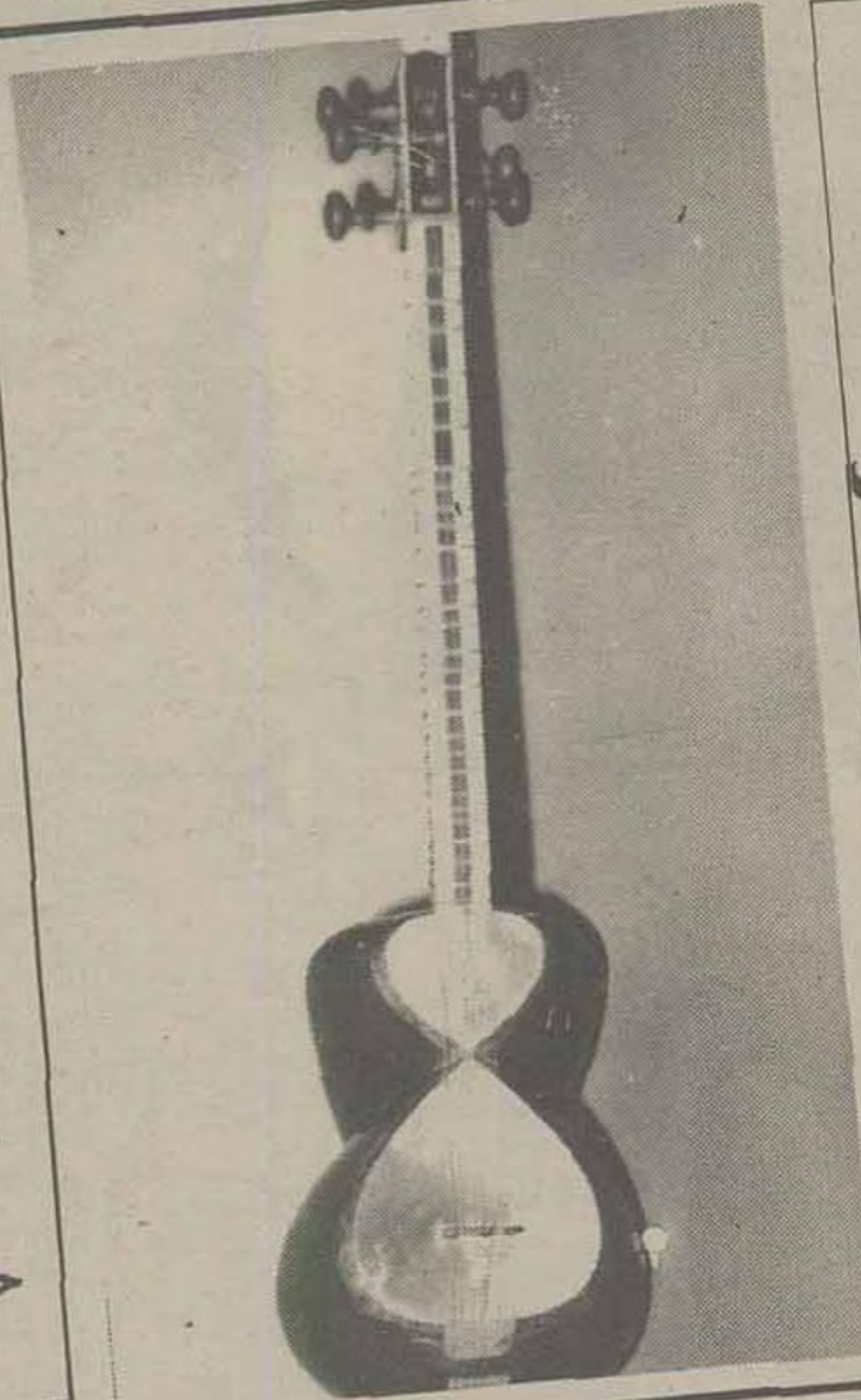
دو بزرگمرد، روی در روی هم
ژرژسیمون، فلینی:

واقعیت همیشه اسرار آمیز
تر از پندارهای ماست

هراس انگیزترین ماجراهای
گانگستری
داستان شکارچیان انسانها
- باج بگیران حرفه ای و مردانی
که نامشان رعب انگیز بود

کوتاه و جالب و خواندنی از
گوشه و کنار دنیا

تهرانی ها هر روز ۷۰۰ هزار
سیخ دل، جگر، قلوب و دنبان
میخورند!
حیله یک زن برای بدام انداختن
شوهر فراری



در تمام ایران فقط ۵ نفر
تار میسازند!
برای ساختن تار، حتما باید چوب
توت، استخوان قلم شتر، پوست
بره تودلی، شاخ قوچ، جوهر
زعفران
و آب آهک تهیه کرد

تیترو روزنامه
اطلاعات روی
بلوزهای
فرانسوی



آخرین خبر:
لباسهای زیر کودکان که در
انگلستان بفروش میرسد
موجب سرطان میشود

این صفحه را همیشه در منزل نگه‌داری کنید

مامان، بابا، چرا من نمیتونم مثل بقیه بچه‌ها راه برم و بازی کنم؟!

واکسن، واکسن بچه‌ها را فراموش نکنید!

درجه سنینی باید واکسن بزنیم؟



واکسن بسیاری از مردم، وقتی می‌فهمند، فرزندشان ممکن است پس از تزریق واکسن تب کند، می‌ترسند و از تزریق واکسن خودداری می‌کنند. برای این دسته از مادران و پدران یاد آور می‌شویم:

وقتی یک عامل مهاجم خارجی وارد بدن انسان می‌شود، سلولهای بدن، فوراً به آرایش جنگی می‌پردازند و حالت دفاعی به خود می‌گیرند. کلیه مراکز مهم حیاتی بدن، از جمله مرکز حرارتی، فعالیتی بیش از زمان آرامش از خود نشان میدهند که باعث افزایش درجه حرارت بدن (تب) می‌شود.

در واکنش‌های درست است که قدرت بیماری‌زایی میکروب وارد شده به بدن را از بین می‌بریم ولی بهر حال چون واکسن یک ماده خارجی است، بدن نیز واکنشی بصورت افزایش درجه حرارت از خود نشان میدهد که البته هم ضعیف است و هم کوتاه مدت.

وقتی پزشک به یک بیمار مجروح و زخمی برخورد می‌کند، برای جلوگیری از بروز احتمالی بیماری کزاز، دستور تزریق سرم ضد کزاز می‌دهد. عملی که سرم برای پیشگیری انجام می‌دهد، با عمل واکسن فرق زیادی دارد.

واکسن حداقل یک هفته پس از تزریق با ایجاد «آنتی کور» بدن را علیه بیماری مصون می‌کند، ولی سرم ضد بیماری نه خود حاوی مقدار زیادی آنتی کور مخصوص همان بیماری است. از راه سرم به خون وارد می‌شود. پس این مصونیت بلافاصله در بدن ایجاد می‌شود، بهمین علت از سرم در کار درمان بیماری‌ها نیز استفاده می‌شود.

بنابراین وقتی ما اولین واکسن را به کسی که اصلاً مصونیت ندارد، تزریق می‌کنیم، بدن شخص شروع به ساختن ماده ضد بیماری می‌کند و آنقدر این عمل انجام می‌شود تا به حد اکثر برسد و به تدریج شروع به کم شدن می‌کند تا جایی که برای «آنتی کور» سازی مجدد لازم است در زمان معینی تزریق واکسن را تجدید کنیم. این زمان معین که از روی تجربه و اندازه‌گیری آنتی کور موجود در خون، در فواصل تزریقات بدست آمده، در مورد تزریقات اولیه دو تا شش هفته و در مورد تزریقات یاد آور، یک یا چند سال است.

سلامتی کامل

وقتی کسی به یک بیماری عفونی مبتلا می‌شود، تمام قدرت دفاعی بدنش برای از بین بردن عامل آن بیماری بسیج می‌شود. در چنین حالی اگر ما واکسنی را که در حقیقت نوع ضعیف شده یک بیماری است وارد بدن همان شخص کنیم، طبیعی است که باعث تجزیه قوای دفاعی او می‌شویم. زیرا عوامل دفاعی بدن مجبور می‌شوند در دو جبهه بجنگند. بهمین علت است که همیشه تأکید می‌شود که تلقیح و تزریق واکسن به افراد باید حتماً در موقع سلامتی کامل آنها انجام شود. بهمین جهت و بدلائل متعدد دیگر که «اهمیت» در راس آن قرار دارد، طبیب برای تزریق دوره کامل واکسن، کارت واکنش‌های تهیه می‌کند تا از روی این کارت و مشخصاتی که روی آن نوشته می‌شود، دوره کامل واکسن‌های تهیه می‌شود. بنا بر این فراموش نکنید که بهنگام تزریق واکسن حتماً کارت مایه کوبی را نیز از طبیب خود بگیرید و آنرا محفوظ نگاهدارید.

روش واکنش‌های
تاریخ شروع اولین تزریق واکسن، پس از تولد و نیز تقدم و تاخر نوع واکسن،
روشهای متداول، بدین نحو است که ابتدا سه نوع واکسن مخلوط کزاز، دیفتری و سیاه سرفه را که به واکسن سه گانه معروف است، در پایان ماه دوم تولد به نوزاد تزریق می‌کنند و همراه با آن نیز نوع خوراکی واکسن فلج را به او می‌خورانند.
دوبار دیگر و هر بار با فاصله

بهبود چاب این گزارش:
بهار. اگر چه باطراوت است و اگر چه گلها و شکوفه‌ها را به خرمی و سرسبزی می‌نشانند. اگر چه هوای بهار بارور کننده و نشاط انگیز است، اما بهار، به دلایل مختلف، از جمله تغییرات پی درپی هوا، باعث و فور بیماریهای مختلف و اغلب سرماخوردگی می‌شود.
سرما خوردگی، ام‌الامراض لقب گرفته و این نامی بی‌مسما نیست. زیرا بدن که در مقابله با سرماخوردگی ضعیف شده، برای پذیرش میکروب انواع بیماری‌ها مستعد می‌شود. بهمین جهت است که بسیاری از بیماری‌ها بلافاصله پس از یک سرماخوردگی معمولی، از راه می‌رسند و اغلب در میان خانواده‌ها به سرعت شیوع می‌یابند.

در آغاز بهار با این امید که سالی خوش و به دور از بیماری داشته باشید، توصیه ما را برای تزریق و تلقیح به کودکان جدی بگیرید. چرا جدی؟ این گزارش را بخوانید:

وقتی پای کودکان می‌لغزد، دل ما می‌لرزد. زیرا، کودک مظهر تداوم زندگی است. میوه عشق است. پاره‌ای از وجود مادر و پدر است. عشق به کودک، عشق به زندگی است که با معیارهای خاکی نمی‌توان اندازه گرفت. بدین جهت است که وقتی اشک در چشمخانه کودکان جمع می‌شود، در دیده دل و در نهایت جانمان گریه می‌کنیم. ووقتی بیمار می‌شود. با تمامی وجود خود آرزو داریم، ذره، ذره تمنان از بیماری او انباشته شود ولی، او که می‌پرستیم بهبود یابد و باز هم در فضای خانه مان بدود و بخندد و شادی بیافریند. پس اگر کودکان سلامت خود را برای همیشه از دست بدهد، و تکیه ر عصا و چرخ دستی، پاهای فلجش را اینجا و آنجا بکشد. اگر بچه ما با همه نیاز روحی که به دوییدن دنبال توپ دارد، از این بازی معمول محروم شود، ما چه رنجی می‌کنیم؟ واقعا که تحمیلی فولادین می‌خواهد.

واکسن چیست؟

وقتی کودکی به سیاه سرفه مبتلا می‌شود، پس از بهبودی تا پایان عمر در برابر این بیماری مصونیت پیدا می‌کند. بدین معنا که اگر مجدداً به میکروب سیاه سرفه آلوده شود، دیگر به بیماری سیاه سرفه مبتلا نخواهد شد علت این است که وقتی میکروبی وارد بدن شد، دستگاههای تدافعی بدن، برای از بین بردن میکروب که یک دشمن خارجی است، ماده‌ای می‌سازند که عمل آن نابود کردن میکروب مهاجم است در طب این ماده را «آنتی کور» می‌نامند.

«آنتی کور» در خون باقی می‌ماند و برای همیشه در مقابل همان نوع میکروب، از بدن دفاع می‌کند در مقابل هر بیماری یک نوع ماده بخصوص در بدن ایجاد می‌شود که فقط در مقابل همان بیماری از بدن دفاع می‌کند. پس در برابر بیماری‌های دیگر، از آن ماده کاری ساخته نیست.

با توجه به مطالبی که گفته شد. اگر قادر باشیم، پیش از آنکه میکروب بیماری به بدن هجوم بیاورد و شخص را از پای در آورد، در مقابل همان بیماری «آنتی کور» لازم را در خون ایجاد کنیم، در مقابل بیماری مصونیت خواهیم یافت.

پس واکسن‌ها میکروب‌هایی هستند که بصورت ناتوان با تلقیح تزریق وارد بدن می‌شوند و بدن را آماده ساختن «آنتی کور» برای مقابله با آن بیماری می‌کنند.

وقتی برای اولین بار واکسنی تزریق می‌شود، تا یک هفته هیچگونه مصونیتی حاصل نمی‌شود، ولی در پایان هفته اغلب بطور ناگهانی، بدن با سرعت شروع به ساختن «آنتی کور» و ریختن آن در خون می‌کند.

تب از تزریق



جزیره سمرگذشت، باغ بهشت شد!

فردی هستند و فقط در استرالیا زندگی میکنند، و در آب و خشکی کنار ماهیان و ماکیان و کودکان بسر می برند، به تعداد فراوان وجود دارد.

«جزیره سرگذشت» در فاصله چند صد متری جاده و شهرک ۹ هزار نفری «بنالا» در ایالت ویکتوریای استرالیا قرار گرفته و نزدیکترین شهرک به ملبورن می باشد.

فکر ایجاد «باغ بهشت» از پروژه ملی «جسیز» معروف به «نگهداری وطن من» سرچشمه گرفت و ۳۵ نفر از اعضای انجمن «جسیز» بنالا، تصمیم به اجرای این پروژه گرفتند.

اتان قطعه زمینی بلااستفاده «جزیره

بزرگترین جایزه پارکهای جهان شد. اهالی به این پارک طبیعی نام «باغ بهشت» داده اند در حالی که نام اصلی آن «پارک جزیره سرگذشت» است.

در این جزیره کوچک که در میان یک رودخانه کم عمق قرار گرفته است، پرندگان و چرندگان به آرامی در کنار هم بسر میبرند، بدون اینکه کوچکترین صدمه‌ای بیکدیگر بزنند. محل بازی کودکان در گوشه و کنار پارک «جزیره سرگذشت» قرار گرفته و برکه ها و آب نما ها بطریقی اصلاح شده که کوچکترین لطمه‌ای به طبیعت «جزیره» نزده است. در این پارک (پلاتیوس) ها که جانوران پستانداران منحصر به

استرالیا، سرزمین بیشه ها، جنگلها، خزندگان، پرندگان و سایر حیوانات عجیب است، بهمین جهت مردم این سرزمین بزرگ، بیش از مردم سایر جوامع به طبیعت علاقه نشان میدهند. اهالی این سرزمین با وجودی که برای انجام هر کاری دستمزد دریافت می کنند و برای کارهایی که مربوط به طبیعت می شود از جمله نگهداری «اکوسیستم» در هر منطقه حاضرند بدون مزد، استین ها را بالا بزنند و آن کار را بنام «یک وظیفه» انجام دهند. اخیرا مردم یک ناحیه استرالیا، دست بکار ایجاد یک پارک شده اند. که بعلت طبیعت زیبا و قابل استفاده ای که برای مردم دارد برنده

گدائی بر سر راهش سبز شد که باه و ناله جگر سوزی، از رهگذران طلب کمک میکرد.

دل شوهر، بحال زن گدا سوخت. نزدیک او رفت، دست در جیب کرد تا مقداری پول خرد باو بدهد، اما همینکه دستش را بطرف چادر زن دراز کرد که سکه‌ها را باو بدهد، زن، محکم میج او را گرفت، چادر را کنار زد و بنای فریاد گذاشت. با فریاد زن، رهگذران و ماموران گشت جمع شدند و شوهر، با این حيله دستگیر و به دادسرا اعزام شد.

زن و شوهر باتفاق به دفتر معاون دادستان رفتند. معاون دادستان به مرد گفت که دو راه در پیش دارد:

کسب رضایت همسر اول و پرداخت نفقه او و فرزندش، یا رفتن به زندان.

جالب ترین حادثه هفته

حيله يك زن برای بدام انداختن شوهر فراری!

زن جوانی که شکوائیه بدست داشت، وارد اتاق معاون دادستان تهران شد. معاون دادستان، سرش را بعلافت تعارف تکان داد، اما زن بجای اینکه بنشیند، شکوائیه را روی میز معاون گذاشت و همانجا کنار میز ایستاد.

معاون دادستان، قلمش را برای امضا شکوائیه آماده کرد اما متوجه شد که زن همچنان کنار میز ایستاده و آهسته آهسته می ریزد. در همین هنگام، بغض زن ترکیب و با حق شروع به درد دل کرد:

... آقای رئیس! شما را بخدا بمن رحم کنید و نجات دهید. شوهرم هفت سال است مرا و تنها فرزندم را رها کرده و غیب شده..... طی سالها، با هزار مصیبت و بدبختی، زندگی را ادامه دادم اما حالا دیگر نمی توانم. در این مدت از شوهرم خبری نداشتم فقط شنیده بودم که او زن گرفته و برای همیشه من و فرزند مشترکمان را ترک کرده است. در این اواخر چند بار مریض شدم و دیگر قادر بکار کردن و تامین مخارج خود و فرزندم نیستم.

اخیرا منزل شوهرم و همسر جدیدش را پیدا کرده ام اما هر بار مراجعه میکنم یک خانم در را برویم باز می کند و میگوید شوهرم در ماموریت است.

تلفن هم که میکنم، همسرش میگوید کسی در خانه نیست. هر چه باین زن میگویم: آخر بی انصاف!

شوهر تو، شوهر من هم هست. من بدادسرا بیاورند.

پنج روز از این ماجرا گذشت، اما هرچه زن باتفاق ماموران بدر خانه مرد مراجعه میکرد، نمی توانست او را پیدا کند. زن که داشت از پیدا کردن شوهر فراری خود نا امید میشد، تصمیم گرفت خود این کار را انجام دهد.

ساعت پنج و نیم صبح روز ششم، شوهر فراری، پس از بازدید اطراف خانه، آهسته از در بیرون آمد تا بدون جلب توجه کسی به محل کارش برود. چند قدم آنطرف تر، زن

از تزریق واکسن سه گانه به کودکان مبتلا به بیماری های عفونی حاد و مزمن و مبتلایان به اختلالات عصبی بایستی خودداری کرد.

۳ - واکسن سرخک:

مصرف این واکسن درموارد زیرجایز نیست:

- * کسانی که به تخم مرغ، گوشت و جوجه حساسیت دارند.
- ابتلایان به سرطان خون و سایر بیماری های عمومی.

* مبتلایان به بیماریهای حاد تنفسی و سایر بیماریهای تبه دار و کسانی که تحت درمان باکورتون هستند.

* زنان حامله و بچه هایی که زودتر از سه ماه قبل، سابقه تزریق خون داشته اند.

واکسن سرخک را نباید همراه با واکسن های ویروسی دیگر که از ویروس های زنده ساخته شده اند، بکار برد، حداقل لازمست یکماه بین تزریق آنها فاصله باشد. تزریق این واکسن به کسانی که سابقه ضربه مغزی دارند و یا در نتیجه تب تشنج می کنند، بایستی به تعویق افتد.

* تزریق این واکسن درمواقع شیوع بیماری فلج اطفال ممنوع است.

۴ - واکسن فلج اطفال دو نوع واکسن ضد فلج اطفال وجود دارد: یکی نوع تزریقی و دیگر نوع خوراکی، درموارد شیوع بیماری فلج بایستی از بکار بردن نوع تزریقی آن اجتناب کرد، زیرا ممکن است باعث استقرار فلج گردد. درصورتیکه درموارد نوع خوراکی آن، این ممنوعیت وجود ندارد.

درموارد زیر دادن واکسن فلج ممنوع است:

بیماری های عفونی - افراد تحت درمان با کورتون - زنان حامله در ۵ ماه اول حاملگی.

مايه كوبي اوليه:

۲ ماهگی: واکسن سه گانه (کزاز، دیفتري، سیاه سرفه) باضافه واکسن فلج خوراکی.

یکماه بعد: واکسن سه گانه (کزاز، دیفتري، سیاه سرفه) باضافه واکسن فلج خوراکی.

یکماه بعد: واکسن سه گانه (کزاز، دیفتري، سیاه سرفه) باضافه واکسن فلج خوراکی.

۶ ماهگی: واکسن آبله.

۹ ماهگی: واکسن سرخک.

مايه كوبي يادآوري

۱۵ ماهگی (یکسال بعد): واکسن سه گانه باضافه واکسن فلج خوراکی.

۴ سالگی: واکسن سه گانه

۸ - ۱۲ - ۱۶ سالگی: واکسن دو گانه (دیفتري و کزاز) هر ۵ سال یکبار: واکسن آبله

توجه

واکسناسیون علیه بعضی از بیماری های غریبوسمی، مانند وبا، معمولاً وقتی انجام می شوند که مقامات بهداشتی، انجام آنها را درموقع خود توصیه کرده باشند.

عوارض بیماری های عفونی شایع دوران کودکی

برای تأکید اهمیت مایه کوبی (واکسناسیون) بی متناسبت نیست، اشاره ای شود به ذکر مهمترین عوارض بیماریهای عفونی شایع دوران کودکی که واکسن آنها در دسترس همگان قرار دارد.

۱ - سرخک: ذات الریه، گوش درد ورم مغز

۲ - دیفتري: ذات الریه، انسداد راه تنفسی، تورم عضله قلب، فلج، ورم کلیه.

۳ - سیاه سرفه: ذات الریه و ناراحتی های مزمن تنفسی، فتق، خونریزی مغزی.

آبله: قانقاریای پوست، آسیب و آزردهای چشم و گوش، باقی ماندن آثارناهنجار ضایعات پوستی.

۵ - کزاز: جز انقباض حنجره و خطرخفگی، اگر بهبودی بدست آید، عارضه ای نمی دهد. ولی باید توجه داشت که شانس درمان قطعی فقط ۵۰ درصد است.

۶ - فلج اطفال: استقرار و باقی ماندن فلج در اندامهای طفل تا پایان عمر.

یک ماه، این کار تکرار می شود، بطوری که در پایان ماه پنجم پس از تولد مایه کوبی اولیه علیه چهار بیماری - کزاز، دیفتري، سیاه سرفه و فلج اطفال - پایان می گیرد.

واکسن آبله را در سن ۶۶ ماهگی بایستی تلقیح کرد و بالاخره واکسن سرخک را در ۹ ماهگی تزریق کنید. بدین ترتیب وقتی کودکی به ۹ ماهگی رسید، علیه شش نوع بیماری خطرناک و شایع واکسن شده است.

واکسن ياد آوري

یکسال بعد از تزریق آخرین مرحله واکسن سه گانه و فلج یعنی در سن ۱۵ سالگی، تزریق واکسن سه گانه و فلج خوراکی باید تکرار شود.

بدین ترتیب مایه کوبی بر ضد فلج اطفال، پایان می پذیرد و تکرار آن در سالهای بعد، معمولاً ضرورتی ندارد. ولی چنانچه از نظر اطمینان بخواهیم انرا تکرار کنیم، باید عیناً مانند واکسن سه گانه عمل نماییم. سه سال بعد از تزریق اولین یاد آوری واکسن سه گانه، تقریباً در ۴ سالگی دومین واکسن یاد آوری سه گانه نیز باید انجام پذیرد.

بنا بر این مایه کوبی بر ضد بیماری سیاه سرفه نیز کارش تمام شده است ولی باید توجه داشت که تکرار آن در بچه های بالاتر از ۶ سال، صلاح نیست.

واکسن های یاد آوري بیماری های کزاز و دیفتري را در سنین ۸ - ۱۲ و ۱۶ سالگی (یعنی هر چهار سال یکماه) باید تزریق شود و واکسن یاد آوري آبله را باید هر ۵ سال یکبار تلقیح کرد.

واکسن ياد آوري تصادفي

۱ - دیفتري

اگر کودکی که قبلاً با واکسن های سه گانه مصونیت پیدا کرده با کودک بیماری که به دیفتري مبتلا است تماس پیدا کند، بایستی اقدام به تزریق واکسن یاد آوري دیفتري نماید.

۲ - سیاه سرفه

در صورتی که کودکی کمتر از ۶ سال داشته باشد با بیمار مبتلا به سیاه سرفه تماس بگیرد بایستی بشرط اینکه بیش از دو ماه از آخرین تزریق یادآوری او گذشته باشد، واکسن تکرار شود.

۳ - کزاز

در صورت وجود خطر کزاز، بعد از ایجاد خراش خفیف یا متوسط، سوختگی ها و زخم های حاصله از فرورفتن اشیاء نوک تیز به بدن و یا گزش سگ، اگر بیش از ۸ سال، از آخرین تزریق واکسن نگذشته باشد، بایستی فقط واکسن یادآوری بکار رود. ولی در صورتی که فاصله ۹ سال یا بیشتر باشد و یا زخم آلوده و وسیع باشد، بایستی علاوه بر تزریق واکسن یادآوری، سرم ضد کزاز نیز بکار برده شود.

۴ - آبله

چنانچه احتمال تماس با آبله موجود باشد و یا از طرف مراکز مسئول بهداشتی، همه گیری آبله اعلام شود، در صورتی که فاصله آخرین مایه کوبی، بیش از یکماه باشد، واکسناسیون مجدد ضروری است.

وقتی کودکی به یک بیماری عفونی مبتلاست، نباید به او واکسن تزریق کرد. علت این امر قبلاً توضیح داده شده برای اطلاعات بیشتر یادآور می شویم:

تنها طیب می تواند تصمیم بگیرد که آیا از واکسن استفاده بکند یا خیر؟ مع الوصف تأکید می کنیم که اهمیت معاینه قبل از واکسناسیون، بدلیل زیر، بسیار لازم است:

۱ - واکسن آبله:

کودکانی که مبتلا به آگزما (سودا) هستند، نباید واکسن بزنند، زیرا ممکنست پس از تلقیح به عارضه پوستی مخصوص مبتلا شوند که بیماری ناراحت کننده و گاه خطرناک است.

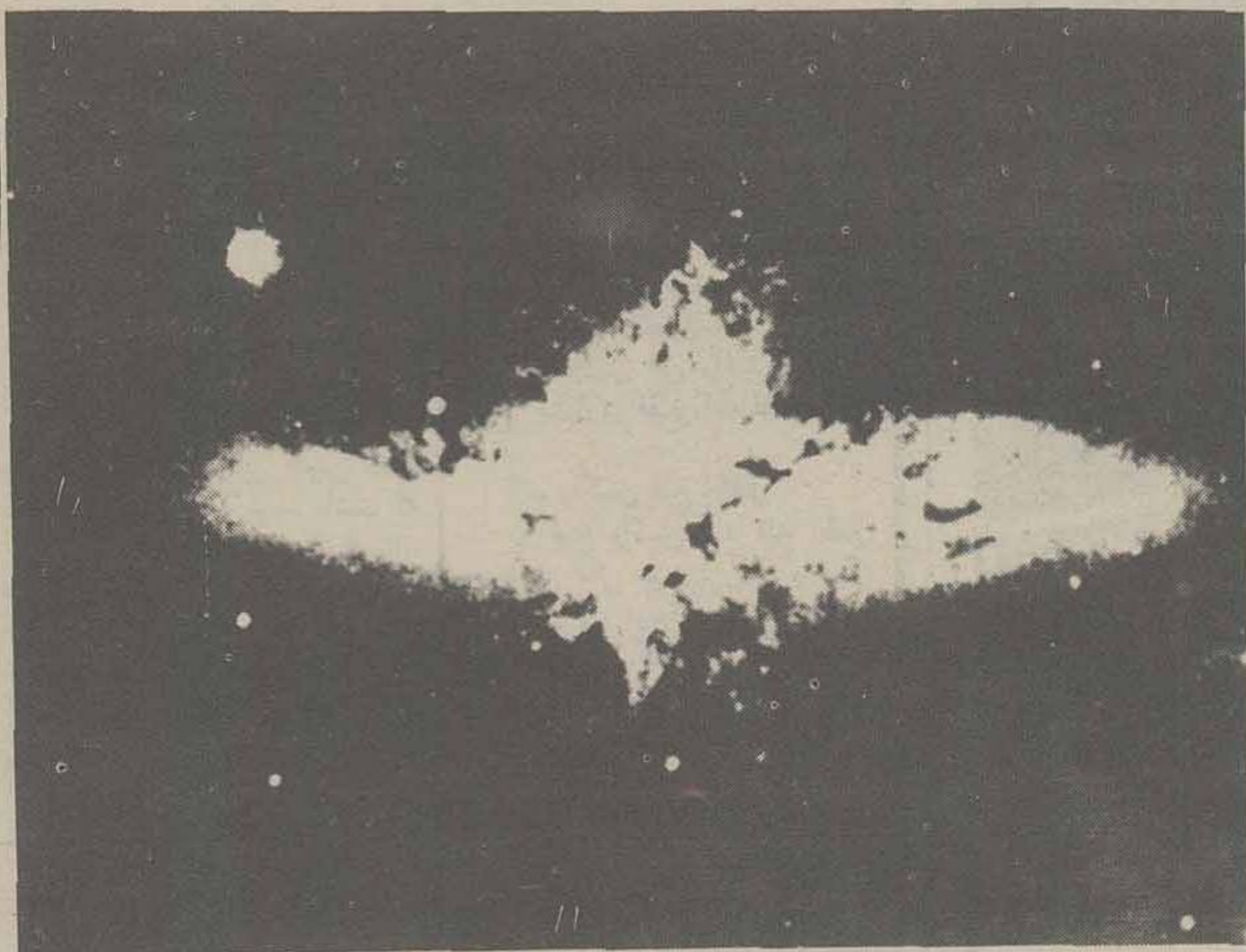
حتی توصیه می شود: بچه ای که مورد تلقیح واکسن آبله قرار گرفته تا ۶ روز بعد از تلقیح، اجازه ندهند با کودک آگزمایی تماس بگیرد. زیرا ممکن است مبتلا شود.

۲ - واکسن سه گانه:

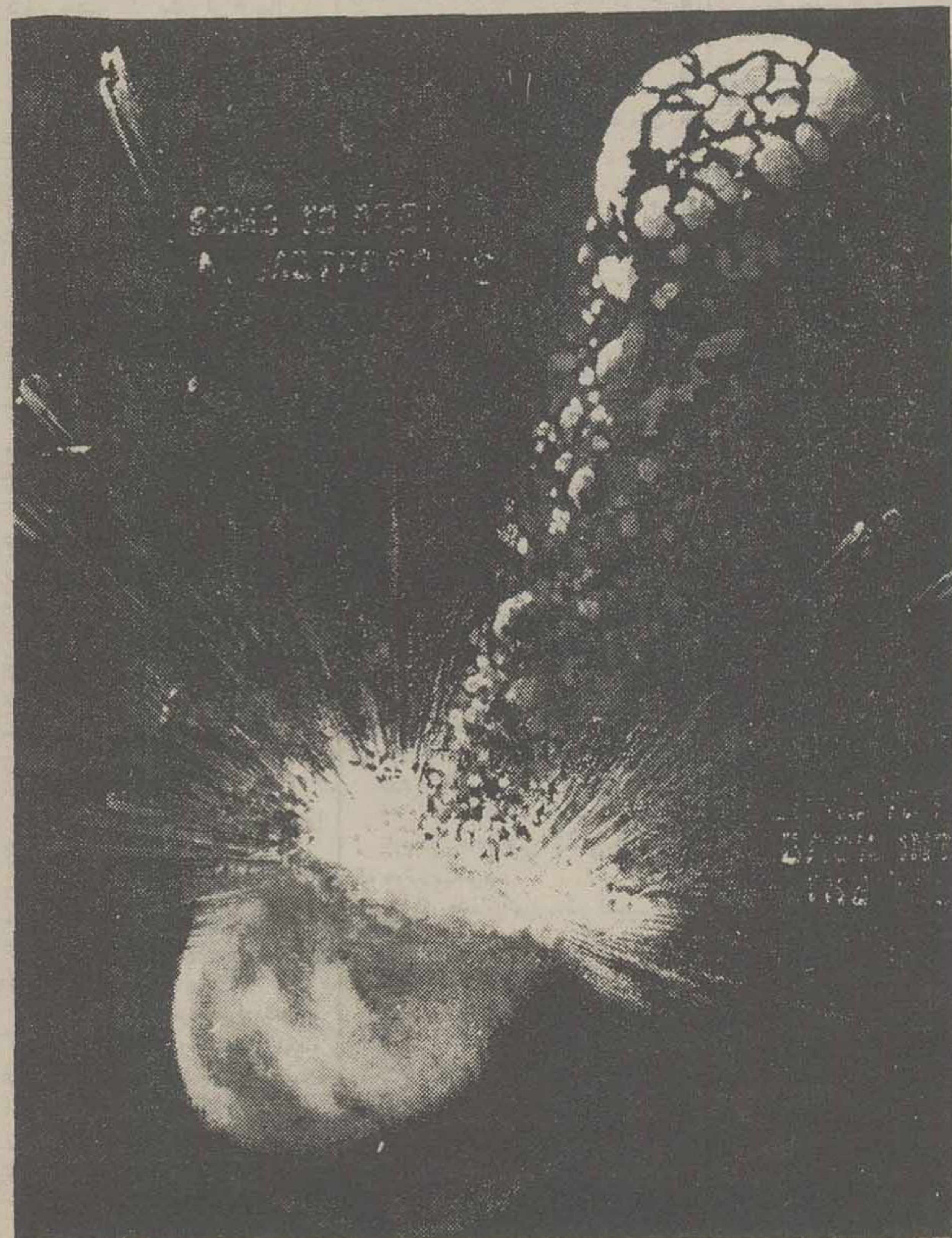
تلاش برای کشف دنیاهای دیگر در اعماق فضا

هوای دنیاهای دیگر مانند امواج خشمگین اقیانوس متلاطم است

ترجمه بهروز آقائی



ستاره‌هایی در پی متولد میشوند
و تعدادشان از تعداد دانه‌های
شن در سرتاسر
کره زمین زیادتر است



سایر عناصر مزاحم فضائی مانع از آن میشوند که بتوان عکس‌های دقیق گرفت. احتمالاً رصد خانه‌های پیشرفته در آینده نزدیک با استفاده از این روش به موفقیت‌های بزرگی نائل خواهند شد.

روش نجومی: بررسی تغییرات مسیر یک ستاره در هر دقیقه هنگامیکه از آسمان عبور میکنند، بهترین روش در دسترس میباشد که برای دست‌یابی به سایر منظومه‌ها تا کنون درست شده است. در این روش رایج، موقعیت ستاره‌گان بدقت معین میشود برای این امر از تله اسکوپهای غول پیکر که عکس را روی صفحه شیشه‌ای میگیرند، بهره‌گیری میشود.

فرضاً، اگر یک منجم از یک منظومه شمسی دیگر بخواهد از این تکنیک برای آزمایش خورشید کره زمین کمک بگیرد، تغییراتی را در حرکت خورشید خواهد یافت. این تغییر در عرض دوازده سال بطول خواهد انجامید. همین مدت برای تغییر در مشتری نیز لازم می‌نماید.

با مشاهدات موشکافانه، منجم منظومه بیگانه، تغییرات بسیار کوچکی را خواهد یافت که در طول این دوازده سال بوقوع می‌پیوندد و حاصل تاثیرات زحل و سایر ستاره‌ها میباشد. در نتیجه می‌تواند بگوید که خورشید کره زمین دارای سیستم خاصی برای تاثیر در روی سایر اعضای این منظومه میباشد.

ستاره‌هایی که برای تحقیق و تجزیه و تحلیل حرکاتشان انتخاب میشوند باید به نزدیک و دارای حجم کم باشند. اغلب پژوهشگران علوم فضایی توجه خود را روی ستاره‌های کوچک که در نزدیکی و همسایگی منظومه شمسی هستند، متمرکز ساخته‌اند. اخیراً محققان مسیر حرکت و جنبش ستاره‌های خارج از منظومه ما را مشخص کرده‌اند.

بطور کلی کار شناسان فضائی در این مطلب اتفاق نظر دارند که توده‌هایی را که ده برابر مشتری حجم دارند و نور خود را خودشان تامین میکنند، می‌توان ستاره نام نهاد. سایر توده‌های متراکم فضائی که کمتر از این مقدار حجم دارند و از خود نور خارج نمی‌سازند باید سیاره نامیده گردند. میزان نوسان این توده‌های متحرک بطور مستقیم دلالت بر یک توده عظیم دارد که بطور دائمی در حال تجزیه و کاهش حجم میباشد. تغییرات محسوس در موقعیت مکانی یک ستاره که از طریق یک توده ده برابر مشتری انجام میشود همگی در یک زاویه کوچک و در چند هزارم ثانیه بعمل می‌آید. با همه آنچه عنوان شد، مطالعات مداوم درباره ستاره‌های نزدیک، امکانات تازه‌ای را برای کشف منظومه‌های دیگر فراهم آورده است. بهترین نمونه، تحقیق در مورد ستاره «بارنارد» است که بر طبق صور فلکی در هنگام تابستان کره زمین قابل رویت میباشد. این ستاره تیره و تقریباً قرمز رنگ میباشد و در حدود شش سال نوری (۵۹/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ میل) از زمین فاصله دارد. شواهدی در دست هست که دلیل بر وجود سیاره‌های اطراف آن میباشد.

و بالاخره باید گفت که مطالعات محققان و دانشمندان علوم فضائی در مورد کشف دنیاهائی خارج از منظومه شمسی ادامه دارد و نظریات جدید فضائی احتمال وجود چنین منظومه‌هایی را افزایش داده است.

تله اسکوپهای جانشین (آن)، که در اوایل ۱۹۸۰ به مدار زمین پرتاب خواهند شد، چنین اکتشافاتی را امکان پذیر به نمایند؛ با قرار گرفتن این تله اسکوپهای فضائی در فاصله نسبتاً زیادی از جو زمین، تغییر و اصلاح مسیر آنها تا حدود زیادی از طریق وسایل کنترل کننده و تجهیزات فوق‌العاده که بوسیله نور هدایت میشوند و در تله اسکوپهای مذکور نصب میشوند به آسانی انجام خواهد شد.

روش استفاده از طیف نگار «اسپکتروسکوپ»: گردش آهسته و محوری شکل یک ستاره، خود نشانه‌ای از وجود احتمالی سیاره‌های نزدیک میباشد، به همان دلالتی که قبلاً نیز عنوان شدند. اختلاف در سرعت پرتو آنها نیز علت دیگری میباشد. اثبات مطلب اخیرالذکر را میتوان از طریق بکار گرفتن نظریه دوپلر در تجزیه یک طیف ستاره‌ای بدست آورد (نظریه دوپلر بطور کلی مربوط است به یک تغییر محسوس در فرکانس امواج نور و صدا، این تغییر آشکار هنگامی رخ میدهد که مشاهده کننده و منبع نور یا صدا نسبت بهم در حرکت باشند).

یک خورشید تنها، یعنی بدون سیاره‌های مجاورش در فضا باید با سرعت معین و ثابتی حرکت کند. اختلاف ادواری سرعت های سیاره‌ها دلالت بر حضور یک توده در حال تجزیه می‌نماید، که تقریباً یک قرن برای کشف ستارگان دیده نشده مجاورش وقت صرف شده است. این ستارگان در منظومه‌های دو ستاره‌ای قرار دارند. جز غیر قابل رویت چنین منظومه‌هایی انقدر وسیع و بزرگ هست که اثرات آنرا بر روی ستاره قابل رویت به آسانی می‌توان مشاهده کرد.

گسترش این تکنیک برای پیدا کردن چیز کوچکی به اندازه یک سیاره احتیاج به اندازه‌گیری سرعت نور یک ستاره بدقت حداقل یک صدم یا نزدیک یک ۷ هزارم کیلومتر در هر ثانیه، خواهد داشت و این دقت در اندازه‌گیری از توانائی‌های امروز فاصله بسیار دارد.

روش اندازه‌گیری از طریق نور «فتومتری»:
 اگر جسمی همانند سفینه از یک منظومه شمسی دیگر کاملاً در مسیر دید ما قرار بگیرد، اجزاء سیاره‌ها بطور ادواری از جلوی آن ستاره خاص عبور خواهند کرد که در نتیجه از روشنائی ستاره مورد نظر کم خواهد شد.

همراه ستاره‌گانی که به تعداد دانه‌های شن کره زمین میباشد، نمونه‌هایی به حد کافی بزرگ می‌توان یافت که دارای چنین سیستم‌هایی هستند. این سیستم که در منظومه‌های دو ستاره‌ای رایج است باید از طریق علم هندسه و در هنگام کسوف و خسوف در سیاره‌ها، مورد مطالعه قرار گیرد.

یک سیاره به اندازه مشتری حلقه‌های نور از خود خارج میسازد. این سیاره شبیه خورشید است. با استفاده از روش اندازه‌گیری از طریق نور، از این حلقه‌های نور عکس‌هایی گرفته میشوند. ولیکن در عکس‌های تهیه حلقه‌های مذکور در حدود یک هزارم کوچک تر از اندازه واقعی میباشد. در ضمن لازم بتذکر است که عکس‌هایی که از طریق فتو متری گرفته میشوند کاملاً روشن و واضح نیستند چرا که عوامل جوی و

در میان مشکل‌ترین و احتمالاً مهمترین فعالیت‌های انسان، تحقیق در باره سیستم سیاره‌ای که سیاره‌های مختلف را احاطه کرده جای خاصی دارد. منجمین و سایر کارشناسان فضائی در رصدخانه‌های مختلف سراسر دنیا که در این تلاش هیجان‌انگیز فضائی درگیر هستند از آخرین وسایل و جدیدترین روشها در این زمینه استفاده می‌نمایند.

تئوری‌های جدید در باره تکامل تدریجی ستارگان حاکی است که سیاره‌ها نتیجه طبیعی تولد انواع بسیاری از فرایندهای ستارگان میباشد. بدین ترتیب که یک ستاره در حال تشکیل بسرعت برمحور خود می‌چرخد و یک رشته حلقه‌های متحدالمركز از مواد تشکیل دهنده‌اش از خود خارج میسازد. این امر برای کاهش میزان چرخش ستاره است و تا زمانی که بصورت یک خورشید ثابت درآید ادامه می‌یابد. همراه چرخش ستاره که بطور مداوم از میزان سرعت و انرژی آن کم میشود و عاقبت موجب تشکیل سیاره‌ها و اقمار میگردد، مقدار قابل ملاحظه‌ای از وزن و حجم ستاره کاسته میشود.

تحقیقات نشان میدهند که، اگر تمامی اجزاء منظومه شمسی ما می‌توانستند بطریقی به خورشید برگردند و بهم متصل شوند، ناگهان گردش خورشید به اندازه یک ستاره‌ای که جدیداً بوجود آمده، افزایش مییافت. بنابراین چه گفته شد و سایر استدلال‌ها، این تئوری بیانگر این موضوع است که غالب ستارگان بهنگام شب بوسیله تعدادی از سیاره‌ها همراهی میشوند. سوال که در این مرحله، مطرح میشود اینست که متخصصین برای تایید این نظریات کلاً باعث گسترش تخیلات و تصورات میگرددند، چه دلیلی ارائه می‌نمایند؟

پژوهشگران و متخصصان امور فضائی برای اثبات اینکه منظومه‌های دیگری نیز وجود دارند و به ستارگان قابل رویت ما نزدیک هستند از چندین روش استفاده میکنند که تعدادی از آنها را در ذیل بطور مختصر می‌آوریم:

روش مشاهده مستقیم: واضح‌ترین دلیل و مدرک برای تایید حضور سایر منظومه‌های شمسی رویت مستقیم و بررسی دقیق عکس‌هایی است که با استفاده از بزرگترین تله اسکوپ‌ها از ستارگان نزدیک گرفته شده‌اند. متأسفانه تفاوت زیادی بین تشعشع حرارت حاصله از انرژی اتمی یک ستاره و انعکاس موج حرارتی سیاره‌های مجاورش وجود دارد.

این مطلب، همراه با طبیعت متلاطم اقیانوس هوا که از میان آن محققان و کارشناسان فضائی باید به نقاط مختلف فضا نگاه کنند، مشکلاتی را فراهم میکند. در نتیجه پژوهش در باره مکانهایی که خارج از حیطه بزرگترین وسایل الکترونیکی هستند و در سایر دنیاها میباشد بسیار دشوار میگردد و کمک بزرگترین تله اسکوپها از جمله انعکاس دهنده دوپست اینچی «هال» در پالمسور، ایالات متحده امریکا و آینه‌های های ۲۳۶- اینچی شوروی بی اثر میشوند.

اداره تحقیقات فضائی امریکا، ناسا، انتظار دارد که «تله اسکوپ فضائی» نودوپهار اینچی (یا سایر

در تمام ایران، فقط

۵ نفر «تار»

میسازند!

نارهایی که استاد یحیی ساخته، هر کدام بین ۲۰ تا ۵۰ هزار تومان قیمت دارد

برای ساختن تار، حتماً باید چوب توت استخوان قلم شتر، پوست بره تودلی و شاخ قوچ جوهر زعفران و آب آهک تهیه کرد!

ظریف است و دقت و حوصله خاصی میخواهد. برای ساختن یک تار، حداقل یکماه وقت لازم است. این، در صورتی است که همه وسایل کار، همیشه آماده و در دسترس باشد. تمام هنر تار سازی، به دقت و حوصله و ظرافتی است که سازنده آن باید بخرج دهد. دلیل اصلی شهرت و اعتبار «استاد یحیی» در این بود که او بخاطر ساختن یک تار، یک و حتی دو سال وقت صرف میکرد و مثلاً چوبی را که میخواست برای ساختن تار بکار رود، حداقل یکسال در فضولات گاو و اسب می خواباند تا چوب، باصطلاح خوب بخته شود. استاد یحیی، بعد از اینکه کاسه تار را می ساخت، شش ماه تمام آنرا بالای تنور نانوائی - می گذاشت تا چوب کاسه، خوب خشک شود. حالا دیگر ما فرصت این کارها را نداریم. بهمین لحاظ، با وجودیکه در ساختن تار دقت زیادی بخرج میدهم و همه زوایائی را که استاد یحیی و استاد شاهرخ بان توجه میکردند در نظر می گیریم، باز هم می بینیم که نمسی توانیم لنگه تارهای استاد یحیی و استاد شاهرخ را که هم اکنون در دسترس است بسازیم. علت این امر، همان وقت حوصله بیش از حدی بود که استادان تار، برای این وسیله، بکار می برده اند.

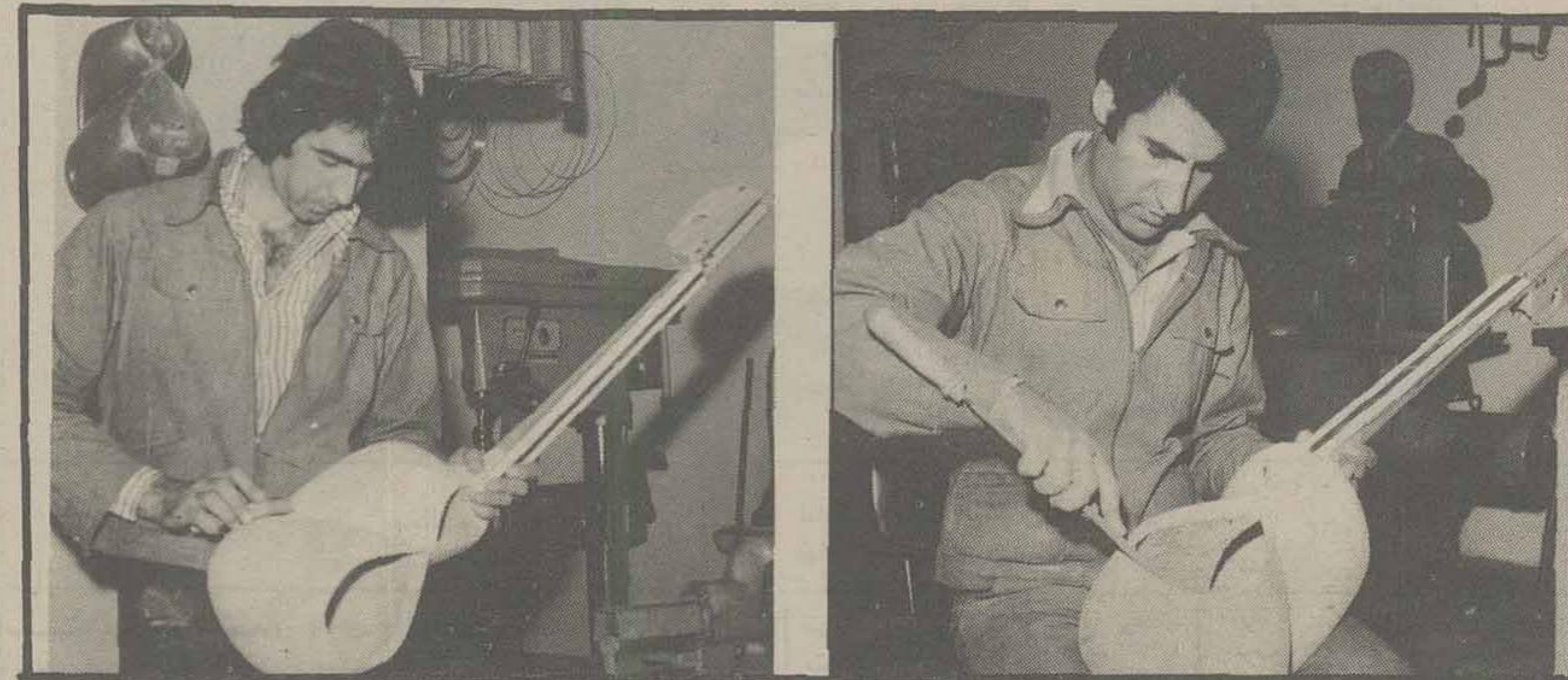
چگونه تار می سازند؟ اما بطور کلی تار را چگونه می سازند و یک تار، از آغاز تا پایان کار چه مراحل را طی میکند؟ استاد قربانعلی در این باره میگوید:

برای ساختن تار در وهله اول باید چوب را تهیه کرد. چوب توت برای این منظور مناسب ترین است. برای ساختن کاسه تار، یک قطعه چوب توت را بطول نیم متر و ارتفاع ۲۵ سانتیمتر انتخاب می کنند و کاسه تار را می سازند. بعد از آنکه کاسه ساخته شد، آنرا بمدت یکماه (حداقل)، در جانی که نمناک نباشد قرار میدهند تا چوب خشک شود. بعد، دسته تار را باندازه استاندارد آن می سازند و آنرا روی کاسه نصب می کنند. دو طرف دسته تار باید با استخوان قلم شتر یا عاج پوشانده شود. اگر استخوان قلم شتر باشد، خیلی بهتر است. استخوان را هم قبل از استفاده باید سه ماه در آب قرار داد. بعد، استخوان را از آب بیرون آورده و در روز، در آب آهک میگذارند. آب آهک، چربی استخوان را از بین می برد. اگر این چربی بکلی از بین نرفته باشد، دو روز هم باید در ظرف بنزین قرار گیرد. بعد از نصب استخوان قلم در دو طرف دسته تار، وسط دسته با چوب «فوفل» زینت داده میشود. بعد نوبت به رنگ زدن تار میرسد. برای این کار، از لاک الکل استفاده می شود اگر بخواهیم تار زرد رنگ شود از جوهر زعفران و لاک الکل استفاده می کنیم. جوهر زعفران بهمراه دوده قرنکی، تار را رنگ قهوه ای در میآورد و هرچه مقدار دوده بیشتر باشد، رنگ تار تیره تر می شود.

بعد از رنگ زدن، نوبت به بستن پرده ها میرسد. در هر تار ۲۸ پرده و نیم پرده وجود دارد که این پرده ها و نیم پرده ها، بقاصله های معین در طول دسته تار بسته می شوند. این پرده ها از روده گوسفند به عمل می آید.

وقتی پرده ها بسته شد، روی دهانه های تار که بشکل ۸ انگلیسی است پوست کشیده می شود. این پوست باید حتماً از بره تودلی بدست آمده باشد. بعد از آن، سیم ها را می کشند. هر تار ۶ سیم دارد که یک سر سیم ها به «سیم گیر» که از جنس شاخ قوچ است وصل می شود و سر دیگر سیم ها نیز به «کوی» ها متصل میگردد.

گزارش از: عباس شریفی
عکسها از: سعید قارلقی



بسیار ابتدائی بود و فقط ۸۰۰ تومان فروش رفت، اما حالا، در این کار ما هر شده ام و هر تار که میسازم ۳ تا ۴ هزار تومان بفروش میرود. با همه این احوال، من هنوز نواختن تار را بطور کامل یاد نگرفته ام. یکسال است که به کلاس تار میروم ولی هنوز نمیتوانم مثل عموم تار بزنم!

هنر ساختن تار استاد محمود قربانعلی یکی از دیگر از دو تار ساز تهران است. قربانعلی سی ساله است و در کارگاه وزارت فرهنگ و هنر کار میکند.

او میگوید: ساختن تار را از شش سال پیش آغاز کرده و حالا، بعدی از مهارت و استادی رسیده که بغیر از تار، سازهای دیگر هم مثل رباب، سه تار و قیچک - می سازد. با «قربانعلی» در باره چگونگی ساختن تار صحبت کردیم. توضیحات او را که نشانه دقت و حوصله و هنر و ظرافت خاص در ساختن تار است، بخوانید:

- ساختن تار، هنری بسیار

مشغولم و بعد از ظهرها، وقتی از اداره به خانه می آیم تمام وقت خود را به ساختن تار اختصاص میدهم. قلمی میگویند: موسیقی در خانواده ما مورثی است و پدر بزرگم نی زن معروفی بوده، بطوریکه در گلپایگان (زادگاه ما) همه مردم خانواده ما را باسم خانواده «فرج اله نی زن» می شناسند و هنوز هم بهمین عنوان می شناسند. من از کودکی به موسیقی علاقه داشتم، دو دهسالگی بدنبال - کولی ها راه می افتادم که از صدای دلنشین ساز آنها، لذت ببرم و در رقص و آواز، همراهیشان کنم.

عموم هم تار زن ماهر بود. چنان تحت تاثیر صدای گوش نواز تار قرار گرفته بودم که تنها آرزویم این بود که نوازنده بشوم، اما هرگز نتوانستم راز و رمز نواختن تار را بیاموزم و بجای آنکه تار زن شوم، تار ساز شدم!

قلمی می گویند: من حالا در ساختن تار مهارت زیادی پیدا کرده ام و ظرف این سه سال چهل تار ساختم. اولین تاری که ساختم،

قلمی و استاد محمود قربانعلی اند که اولی سه سال و دومی شش سال است که تار می سازند. بدیدار این دو استاد تار ساز تهران رفتیم و با آنها به گفت و گو نشستیم.

استاد حسین قلمی که کارمند وزارت فرهنگ و هنر است و در مرکز باستانشناسی کار میکند و عصرها در خانه خود تار میسازد و میفروشد، میگوید:

ساختن تار را بطور جدی و حرفه ای، از سه سال قبل شروع کردم. این حرفه را سالها قبل نزد استاد میرزا حسین اشراقی در گلپایگان یاد گرفتم. استاد اشراقی یک مغازه داشت که مخصوص تعمیر اسباب و ادوات موسیقی بود و در ضمن در ساعت فراغت، دست بکار ساختن تار می شد. مدتها هر روز به مغازه استاد می رفتم و هر روز، ساعتها بی آنکه حرفی بزنم، کار او را تماشا میکردم تا اینکه بالاخره حس کردم خود هم میتوانم چوب بدست بگیرم و تار بسازم و حالا سه سال است که باینکار

معروف است، «ضیاءالدین شیرازی»، تار ساز و موسیقیدان معروف عصر صفویه ساخته است و همین تار است که بعدها در عصر قاجار، مونس و همدم مخافل و مجالس شد و بر شکل گرفتن موسیقی ملی ایران اثرات بزرگی گذاشت و بعنوان یکی از قدیمی ترین و اصیل ترین سازهای ملی در موسیقی قرن اخیر ایران تثبیت شد. هنوز هم پس از سده های بسیار که از عمر تار در ایران میگذرد، این وسیله موسیقی در میان ایرانیان جاو مقام و ارچ و قرب خاصی دارد. نوای دل انگیز تار هنوز هم بگوش ایرانیان، نوائی بس خوش و آشنا است.

فقط دو تار ساز اشاره کردیم که در سراسر کشور، تنها پنج نفر به ساختن تار می پردازند. بجز این عده دیگر هیچکس نمیتواند (یائسی خواهد) که تار بسازد و از این راه، هم هنر خود را بروز دهد و هم ارتزاق کند. از این پنج نفر، دو نفر در تهران کار میکنند. این دو استاد حسین

در سراسر تهران، هر ماه فقط دو تار ساخته می شود، یعنی هر سال فقط ۲۴ تار، این، با شرطی است که دو تار ساز بی چاشمین تهران، در حین کار مریض نشوند یا به مرخصی سالانه نروند!

ساختن یک تار، دست کم یکماه وقت می گیرد و ۲۰۰ تومان هزینه، اما همین تار ۲۰۰ تومانی وقتی آخرین پرده و سیم هایش کشیده می شود، چهار تا هشت هزار تومان خرید و فروش می شود اگر در ساخت و بعمل آوردن همین تار، وقت و دقت و هنر بیشتری بخرج داده شود ۲۰ تا ۳۰ هزار تومان هم قیمت پیدا میکند.

تارهایی که هم اکنون با انگشتان هنرمند استادانی چون جلیل شهنواز، لطف اله مجید، فرهنگ شریف، هوشنگ ظریف و سرخوش بصدرا در می آید، از نوع تارهایی است که در حد خود شاهکاری از هنر و ظرافت و استادی بشمار میرود. اغلب تارهای نوازندگان معروف تار را استاد یحیی، تار ساز برجسته و بی چاشمین چند دهه قبل ساخته است. طی قرن اخیر، کسی در ساختن و عمل آوردن تار، به هنر و استادی استاد یحیی نرسیده است.

استاد یحیی که «۲۶ سال» از مرگش میگذرد، خود شاگرد «استاد فرج الله»، تار ساز معروف تهران بوده است، اما از دستهای «یحیی» چنان هنر می بارید که بزودی جاپای استاد گذاشت و بعنوان معروف ترین و بهترین سازنده تار در عصر و زمانه خویش در آمد. تارهایی که استاد یحیی ساخته و برای هر کدام یک تا دو سال وقت صرف شده، امروزه بین ۲۰ تا ۵۰ هزار تومان قیمت دارد. بعد از استاد یحیی، استاد شاهرخ هم در ساختن تار مهارت زیادی داشته است. استاد شاهرخ، حالا پیرو گوشه گیر شده و سالهاست که دیگر تار نمی سازد. امروزه جای آن استادان را فقط پنج نفر گرفته اند. این پنج نفر، تنها سازندگان تار در سراسر ایرانند. دو نفرشان در تهران و بقیه در مشهد و همدان و شیراز سکونت دارند و به حرفه سخت و در عین حال پر ظرافت تار سازی سرگرمند. باین ترتیب میتوان گفت که حرفه تار سازی در ایران، در حال زوال است. اگر این پنج نفر، بهر دلیل و علت و بهانه ای، از جست و جوی دائمی خود برای یافتن پوست بره تودلی استخوان قلم شتر و آب آهک جوهر زعفران دست بکشند و تار را بیوسند و برای همیشه بدیوار بیاویزند، چه کسی جای خالی آنها را پر خواهد کرد؟ بیشک در چنین صورتی، حرفه تار سازی در ایران خواهد مرد، اگر چه این حرف بمعنی خاموشی ابدی صدای روح نواز تار در ایران نیست.

صدای تار، سده های بسیاری است که در سرزمین ما بگوش میرسد، از زمان حکیم فارابی تا امروز و شاید هم بیشتر از آن. فارابی، معلم ثانی، فیلسوف و حکیم بزرگ ایرانی، در موسیقی نیز استادی بی بدیل بود و آمده است که هم او، نخستین کسی بوده است که تار را ساخت و در نواختن آن به مهارت و استادی رسیده است. در تاریخها آمده است که وقتی حکیم بزرگ ما، تار بدست می گرفته و بر آن مضراب می زده، همه کسانی که به نوای تار فارابی گوش میداده اند، حتی سلطان و امیر لشکر حاکم کشور، از صدای خوش تار چنان به رخوت و نشئه می رفته اند که خواب بر آنان مستولی میشده است.

بیشک تار یکی از حکیم فارابی می نواخته، با تار امروزی، هم از حیث صدا و هم از جهت شکل ظاهر، تفاوت های بسیاری داشته است. رد پای تکامل تار را باید در زمان صفویه جستجو کرد. نخستین تار را بصورت امروزی (باشش سیم) که به تار شش سیم هم

افسانه‌هایی که از کرامات معجزه آسای «شیخ بهایی» سینه به سینه نقل شده است

شیخ بهایی فیلسوف و شاعر قرون و اعصار



این از معدود تصاویر شیخ بهاءالدین محمد عاملی (شیخ بهایی) است. که به آستان قدس رضوی اهدا شده و اینک بر بالای مقبره شیخ بهائی نصب گردیده است.

را راضی می کنند و حمام را به بهایی گزافی خریداری می کنند. آنها سپس بقصد آگاه شدن از معجزه «شمع» آنرا از زیر خزینه حمام خارج می کنند، اما «شمع» بمحض خارج شدن از محفظه خود خاموش می شود و از آن پس بهیچ وسیله ای روشن کردن آن میسر نمی شود. عجیب اینکه صاحب حمام نیز آخرین نفر از نسل همان پیرمرد «تون سوز» بوده است فرزندی نداشته و او نیز پس از چند سالی زندگی را بدرود می گوید و تنها افسانه ای از این ماجرا سینه به سینه می ماند که نقل شب های پربرف زمستان اصفهان و از جمله قصه های پای کرسی است.

شهرت عالمگیر

با در نظر گرفتن علوم عالی بهائی و کارهای شگفت انگیز این عالم دانشمند دیری نپایید که آوازه شهرت او به اقصی نقاط جهان از جمله هندوستان، شام، مصر، دمشق، حلب، آسیای صغیر و بیت المقدس و دیگر نقاط گیتی کشیده شد و بهمین سبب علما و دانشمندان بقصد کسب فیض و معلومات از محضر شیخ بهائی از هر دیار نزد وی آمدند.

شیخ بهائی در علوم و ریاضی و نجوم و هیات استاد مسلم زمان خود بود و پس از قریب صد سال که این دانشها رواج خود را در ایران از دست داده بود برای نخستین بار بوسیله شیخ بهائی رونقی پیدا کرد.

او در زمینه حساب و جبر و مقابله و هندسه و نجوم و اسطرلاب کتب متعددی برای مشتاقان تالیف کرد. وی در علوم دینی از قبیل تفسیر و فقه و حدیث یگانگی خود را در آن زمان به ثبات رسانید و از بهره مندی دانش بدرجه ای رسید که کمتر دانشمندی می تواند آنرا بخود اختصاص دهد و این موضوع از تالیفات گوناگون او که در حدود یکصد جلد می باشد بخوبی آشکار است. همچنین وجود شاگردان او که هر کدام در رشته خود بدرجه استادی رسیده اند دلیلی بر این امر می باشد. تعداد شاگردان شیخ را نمیتوان بشمار آورد ولی چهل تن از مشهورترین آنها پیایه استادی و فیلسوفی رسیدند که یکی از معروفترین آنها صدرالدین محمد ابراهیم شیرازی معروف به ملا صدرا فیلسوف اوائل قرن یازدهم هجری است.

از جمله تالیفات شیخ بهائی پانزده رساله مشهور در فقه و حدیث و ریاضیات و هیئت و نجوم و طبیعیات و شانزده کتاب شعر و نشر در بیان ادبیات و حکمت و ادعیه است و مهمترین آنها - «کشکول» در علم حکمت است که از کتب بی مانند بشمار میرود. در زمینه ادبیات و شعر، مثنوی «نان و حلو» و کتابهای «شیر و شکر»، «موش و گربه» و اشعار فارسی و عربی او را میتوان نام برد که در نوع خود نمونه است. این فیلسوف گرانقدر سعی کرده است در کتب ادبی خویش زیرو بم موسیقی پرطنین عشق و زندگی را بزبان نسبتا ساده و بس زیبا مترنم سازد. وی همچنین دوازده کتاب با اهمیت و نمونه در ریاضیات و هیات و نجوم و طبیعیات دارد و ۲۲ کتاب او در تفسیر و فقه و حدیث هر کدام گنجینه گرانبهائی برای اهل علم و ادب است.

در اینجا به قسمت کوتاهی از مقاله «عشق» که در کتاب «موش و

نکردی؟ پیرمرد که از بصیرت شیخ حیرت زده شده بود، به قاصد شیخ گفت: حقیقت اینکه ما تصور کردیم «شیخ» قصد شوخی دارد، زیرا گمان نمی رود که گرمای شعله یک شمع بتواند آب خزینه بزرگی را گرم کند. قاصد با شنیدن این پاسخ، از قول «شیخ» تاکید کرد که حتما شمع را روشن کنی و دیری نخواهد پایید که همه مردم شهر برای مشاهده این شمع و استفاده از گرمایه، بسوی شما هجوم خواهند آورد و کار حمام بیش از پیش رونق خواهد گرفت.

پیرمرد چنین کرد و از آن پس شمع معجزه آسای شیخ بهایی سالهای سال آب گرم نگاهداشت. پیرمرد «تون سوز» نیز مجبور نبود شب تا صبح بیدار بماند و در آتشخانه گرمایه هیزم بیفکند و نسلهای بعدی پیرمرد نیز توانستند از این راه به زندگی مرفهی برسند.

مردم اصفهان این شمع شگفت انگیز و تمام نشدنی را از جمله طلسمات مشهور شیخ بهایی میدانند. به گفته عوام تا دو سه قرن پیش این شمع وجود داشته است، اما پس از ورود خارجیان و دخالت آنها در امور باستانشناسی، عده ای از مکتشفین فرنگی به سراغ حمام شیخ بهائی می آیند و بهر قیمتی شده، صاحب گرمایه

سوز» برحذر داشت و به پیر وعده مساعدت داد. از این واقعه چند روزی گذشت تا اینکه روزی شیخ بهایی، با پاره ای از همراهان به همین حمام آمد و هنگام مراجعت، از صاحب گرمایه که شامل چنین لطفی شده بود (شیخ بهایی و حمام وی آمده بود) سراغ پیرمرد «تون سوز» را گرفت.

پیرمرد بخدمت شیخ رسید و زمین ادب بوسید و شیخ بهایی، ضمن اینکه از حال و احوال وی جویا شد، شمعی را که در جامه دادن خویش به همراه آورده بود به پیرمرد سپرد و گفت: این شمع را در آتشخانه حمام، زیر خزینه آب قرار بده و آنرا روشن کن و بدان که از برکت آن دیگر نیازی به چوب و بوته و خار برای گرم نگاهداشتن حمام نخواهد بود. اما میباید پس از روشن کردن شمع آنرا از دهانه آتشخانه خارج کنی که برای همیشه خاموش خواهد شد و خاصیت خود را از دست خواهد داد.

پیرمرد و صاحب گرمایه و نیز همراهان شیخ بهایی تصور کردند که وی قصد شوخی دارد، اما به احترام او هیچ نگفتند و پذیرفتند. روز بعد شیخ بهایی بیک مخصوص خود را به گرمایه فرستاد و برای پیرمرد «تون سوز» پیام داد که چرا شمع را روشن

نگهمیداشته است. البته آثار گرمایه «شیخ بهایی» هنوز هم در اصفهان موجود است، اما از معماری قدیم آن و این شمع معجزه گرایی وجود ندارد. بر سر زبانهاست که روزی «شیخ بهایی» از یکی از خیابانهای اصفهان عبور می کرد. جمعیت زیادی را مشاهده کرد که در اطراف مرد تومند و قوی هیکلی جمع شده بودند که پیرمرد کهنسالی را به ضرب لگد و مشت می کوفت و می ازد. مردم بمحض مشاهده «شیخ بهایی» راه را بر او گشودند و مرد تومند با دیدن شیخ الاسلام و به حرمت حضور وی دست از کتک زدن پیرمرد برداشت. شیخ بهایی ماجرا را پرسید و مرد نیرومند که صاحب گرمایه ای در همین خیابان بود - گفت: این پیرمرد متصدی آتشخانه گرمایه من است و شبها وظیفه دارد آتش خزینه حمام را تا صبح روشن نگاهدارد تا هر روز صبح آب گرم برای مشتریان حاضر باشد. دیشب بجای اینکه بیدار بماند و هیزم به آتشخانه بیندازد، خواب او را روبرو و آتش حمام فرو نشسته است. این مشتریان گرمایه از دست رفته اند و کسی به گرمایه مراجعه نکرده است. شیخ چون این سخن شنید، گرمایه دار را از ازدن پیرمرد «تون

اصفهان عروس شهرهای ایران، پایتخت صفویه قرار گرفت - بیشتر علوم و صنایع در این شهر بحد کمال رسید و از جمله این علوم جفر و طلسمات و رمل و اسطرلاب بود که تنها عده معدودی از آن بهره مند بودند و شیخ بهایی در این فنون استادی چیره دست بشمار می رفت.

پاره ای از تاریخ نویسان علت شهرت و نیز توجه خاص شاه عباس بزرگ را به شیخ بهایی در این میدانند که شاه به هر مشکلی برخورد می کرد خواه شخصی و خواه مملکتی چاره از بهاءالدین عاملی می خواست و تردیدی نداشت که وی بلافاصله راه چاره را با مشکل پسندی و روشن بینی خاص خود خواهد یافت و ارائه خواهد داد.

شاه عباس همیشه شگوم و یمن کارهای جاری را از شیخ استفسار می کرد و گاهی اوقات آنچنان پیشگویی های شیخ در زمینه وقایع و رویدادهای آینده درست از آب در می آمد که شاه و همه اطرافیان را متعجب می ساخت.

شمع معجزه آسا از جمله کارهای معجزه آسا و عبرت آمیزی که از شیخ نقل می کنند، ساختن «شمع» بحر آمیزی است که سالهای سال، آب مورد لزوم گرمایه منتسب به «شیخ بهایی» را گرم

در باره شیخ بهایی، عالم و عارف قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری و معجزات علمی او در عجایب و طلسمات، هنوز هم نقلها و داستانهای افسانه ماندنی بر سر زبان معمرین اصفهانی است که تا کنون نسبت به جمع آوری و نگهداری این حکایتها کوششی بعمل نیامده و اگر هم شرح کوتاهی به آن اختصاص یافته، در حد یک تعریف جزئی و سطحی میتوان به آن نگریست.

آنچه در تاریخ و نوشته ها، در باره این عالم و شاعر کم نظیر - و سخت کوشی های علمی وی مشاهده میشود تنها به توضیح و تشریح و تفسیر مقامات علمی و عرفانی فیلسوف بزرگ عهده صفویه اختصاص دارد و کمتر به زندگی مردمی «شیخ» توجه شده است. در حالیکه، بسال ۱۰۲۵ هجری قمری هنگامی که شیخ بهایی در دربار شاه عباس کبیر قدر و منزلت بی رفیع یافت و بسمت شیخ الاسلامی و تصدی امور شرعی اصفهان منصوب شد، برخوردهای مردمی وی با عامه مردم آنچنان دلپسند افتاد که از اطراف و اکناف ایران، مردم برای باز گشایی گره مشکلات و معضلات خویش اعم از جزئی و کلی به خاک سپاهان روی آوردند تا از محضرش سودجویند.

در این مقال ضمن اینکه اشاره ای کوتاه داریم به درجات علمی و مقامات روحانی شیخ بهایی، نمونه هایی از افسانه ها گرد آوری نشده، پیرامون کارهای شبیه به معجزه شیخ را از قول پیران قدیمی اصفهان نقل میکنیم. ای دل تو در این ورطه مزین لاف

صوری وی عقل تو هم بر سر این واقعه

مگریز شیخ بهایی عاشقی بود، شاعر و عالم که در عشق سری پرشور داشت و در علوم و شاعری نبوغ و مواهب فطری کم نظیری از خود بمنصه ظهور رساند. هنگامی که به تبریز سفر کرد، دل به دختری از ترکان تبریزی سپرد. خود در این باره می گوید:

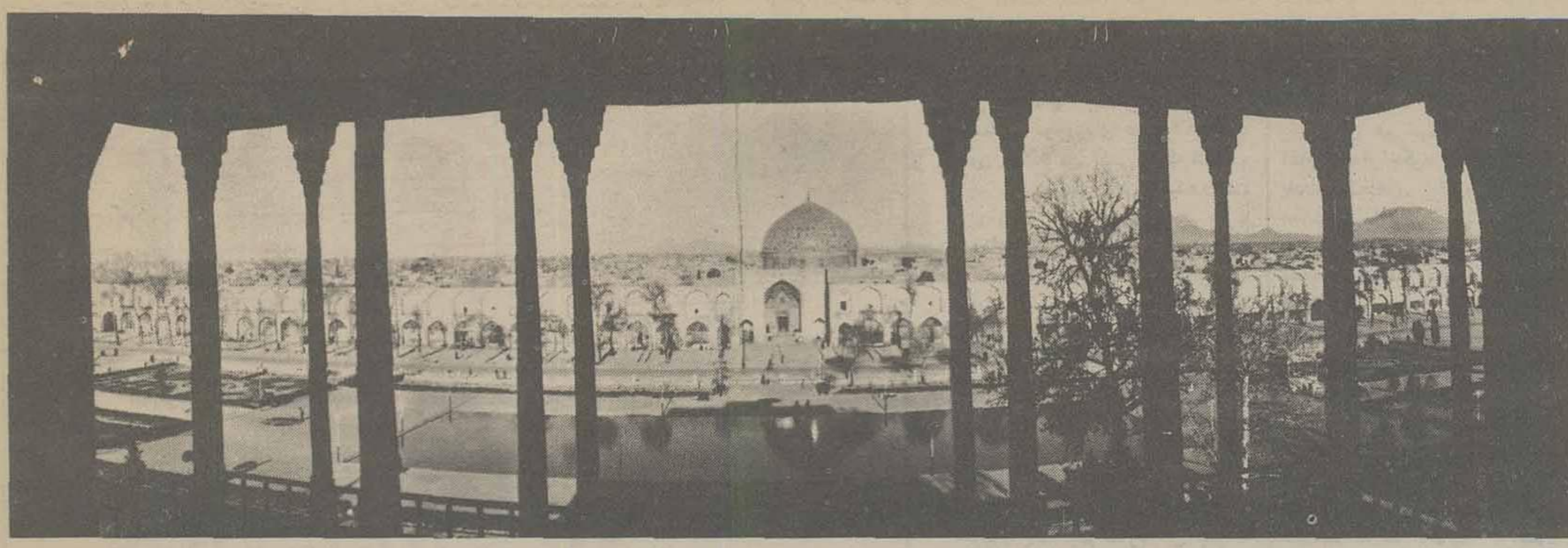
شد هوش دلم آفت آن غمزه خورنیز

این بود مرا فایده از دیدن تبریز او علاوه بر تسلط بر علوم فقه و حکمت و ریاضی و لغت و حدیث، علوم محقول و منقول و نیز در عجایب و طلسمات فیلسوفی بزرگ بود و اطلاعات و سیع و عجیبش در علوم غریبه او را شهره خاص عام کرد.

به قولی وی از دانشمندترین مردم زمان خویش بشمار میاید و عارف و صوفی وارسته ای بود که افکار عارفانه و صوفیانه اش را میتوان در شعر او در کمال وضوح دید.

شیخ بهایی همیشه از ملتزمین رکاب شاه عباس بود و شاه کمتر بدون او راه سفر و حضر در پیش میکرد و علت تعلق خاطر شاه به شیخ از کاردانی و سیاست و اندیشمندی این عارف عالیقدر سرچشمه می گرفت.

از زمانهای دور، مردم خطه سیاهان برای شیخ بهایی، احترامی خاص قائلند و به پیر طریقت خویش عشق می ورزند و از کارها و صنایع عجیب وی در رمل و اسطرلاب حکایتها بیاد دارند. بهنگامی که



گرچه «امده است می پردازیم. «شیخ» از زبان موش مراتب فقر و سلوک و متعلقات بین مردم را به هفت مرتبه تقسیم میکنند. و هفتمین را مرتبه عاشقان و بالاترین آنها میخوانند. از شبنم عاشقان خاک عالم گل شد

صد فتنه و شور در جهان حاصل شد چون عشق و خرد متفقا فال زدند یقظطره از آن چکید آنهم دل شد و میفرماید:

پس معلوم شد که رتبه عشق با صوفیان است و رتبه عقل با عالمان و هر جا که عقل بساط چیده، عشق بی تکلف آنرا پایمال نموده و برهم زده... عاقل بکنار آب تاپل می جست دیوانه‌ی پابرهنه از آب گذشت عشق فراز و نشیب و گرم سرد ندارد و دور و نزدیک نمیداند و اندک و بسیار و نفع و ضرر نشناسد...

شیخ بهائی در میان حکایات طنز نیز مهارت خود را نشان داده است. مقوله‌ای از کتاب «موش و گربه» آمده است:

«گربه گفت: چنانکه آورده‌اند در زمان ماضی شخصی فالوده را «حمام» قیاس کرده بود.

موش گفت: چگونه بوده است؟ بیان کن تا بشنوم.

گربه گفت: آورده‌اند که روزی سلطان محمود بخواججه حسن میندی که وزیر او بود گفت: آیا شخصی باشد که فالوده نخورده باشد؟

وزیر گفت: ای پادشاه بسیاریند که فالوده نخورده‌اند و ندانند.

پادشاه گفت: چنین کسی نیست، و وزیر میگفت هست. آخر الامر مقداری زر مهیا گردید و بین ایشان شرط بندی حاصل شد.

پس از این قرار وزیر بتفحص چنان کسی بیرون آمد: گذارش به بازار گوسفندی فروشان افتاد و از قضا مرد سر حدی را دید با خود گفت این جماعت در سر حد بوده‌اند و معموری و آبادی ندیده‌اند. پس آن شخص بخلعت پادشاه آورد و پادشاه فرمود که قدری فالوده آوردند.

پادشاه به آن مرد گفت: هرگز از این نعمت چیزی خورده‌ای؟

مرد سرحدی گفت: خیر پادشاه نخورده‌ام.

پادشاه گفت: میدانی این چه چیز است و چه نام دارد.

مرد سر حدی گفت: نامش به یقین نمیدانم. اما بگمان من چیزی میرسد. در آن سرحد که ما هستیم مردی است که از ما بقبل و ادراک برتر است و هر ساله یکمرتبه بشهر میاید. از قضا یکروز از شهر آمده بود و میگفت که در شهر حمامهایی خوب بهم میرسد بنده را گمان چنین است که این «حمام» است. چون پادشاه این را شنید بسیار بخندید و فرمود که مبلغ شرط به وزیر بدهند.

وزیر گفت: پادشاه بفرما تا دو برابر دهند، زیرا دو سر برده‌ام، چه که این مرد نه فالوده و نه حمام دیده.

و پادشاه فرمود تا آن مبلغ دو برابر بدهند. پس ای عزیز من تا کسی چیزی را ندیده باشد و نخورده باشد چه داند چیست و چه لذت دارد؟

ماجرای مرتاضان هندی

در اینجا از قول مردم کوچه و بازار اصفهان به یکی دیگر از کارهای شگفت‌انگیز «شیخ بهائی» اشاره می‌کنیم.

می‌گویند: روزی شاه عباس کبیر به مرتاضان هندی بار داده بود تا در حضوری وی چند نمونه از کارهای محیرالعقول خود را نشان دهند.

این مراسم در ایوان بزرگ کاخ عالی‌قاپو که اینک نیز جزو آثار تاریخی دیدنی است بر پا شده بود. شاه عباس کبیر همیشه نمایندگان و فرستادگان کشورهای خارجی را در این ایوان بزرگ بحضور می پذیرفت و آنروز میدان نقش جهان با همه زیبایی‌ها و ابهت خود جلوه دل‌انگیزی پیدا کرده بود. مرتاضان هندی در گوشه‌ای به انتظار فرمان شاه نشسته بودند و بزرگان و بلند

ماجرای شمع معجزه آسا و طومار شیخ بهائی چیست؟

فقه، حکمت، ریاضی، لغت، حدیث، علوم معقول و منقول جفر، طلسمات و رمل و اسطرلاب از جمله علوم بود که شیخ بهائی بر آنها تسلط داشت

غریبی با دست انجام دادند و به ناگهان رشته‌های تسبیح بصورت مار و عقرب و حشرات گوناگون یکی پس از دیگری از کیسه خارج شدند و سلسله‌وار در کنار هم دایره بزرگی تشکیل دادند و پنج مرتاض را در میان گرفتند. صحنه وحشتناک و رعب‌آوری بود و مجلسیان در هم فرو رفته بودند.

در این حین پیشوای مرتاضان با لبیک خود شروع به نواختن نوایی کرد و عقرب‌ها و مارها و حشرات دهشتناک با شنیدن این نوا برقص برداختند. سکوت بر مجلس غلبه کرده بود و نفسها در سینه‌ها حبس شده بود. در این میان تنها شیخ بهائی بود که هیچگونه شگفتی و یا تغییر در چهره روحانیت محسوس نبود و شاه که خود شگفت زده شده بود، رو به شیخ کرد و گفت: هان! شیخ عاملی در پاسخ جادوی مرتاضان چه در چپته داری؟

و شیخ در حالی که نگاه تحقیر آمیزی به هندوان انداخته بود دست بر شال کمر خود برد، آنرا کشود و بمیان مجلس افکند.

ناگهان شال زربفت شیخ به ازدهایی مبدل شد که غرش کتان بر جانوران حاضر در میان مجلس تاخت و آنها را یک یک بلعید. ازدها سپس در برابر تخت شاه

فردی که دست ساخته شیخ بهائی بود و از طلسمات وی بشمار می‌آید اب این حمام را در طول سال گرم نگاه میداشت.

قرار گرفت و سر بر خاک نهاد و بصورت همان «شال» کمر در آمد. در حالیکه تسبیح‌ها از لابلای «شال» زربفت به روی زمین فرو ریختند.

هندیان که چنین صحنه‌ای را دیدند از ترس خشم و غضب شاه خجلت زده یک یک بداخل حوض برزی ایوان پریدند و از نظر ناپدید شدند.

حیرت و شگفتی غریبی بر مجلس حکومت می‌کرد. در این هنگام «شیخ» نیز دستار بینداخت و در پی مرتاضان در آب حوض پرید. شاه خشمگین و متحیر از این کارها در تعجب بود و همه به انتظار پایان کار تشسته بودند. برآستی مرتاضان و شیخ کجا رفتند؟

آبهای درخشان حوض نشان می‌داد که کسی در آب نیست. دقایقی چند گذشت و از میان تلاطم دیگر بار آب حوض - شیخ بهائی - در حالی که با رسمانی دستهای هندوان را بیکدیگر بسته بود و نارگیلی در دست داشت از آب خارج شد و بحضور شاه رسید.

شاه جریان را از شیخ استفسار کرد و بهاء‌الدین عاملی پاسخ داد: هندوان را در دروازه هند، بهنگام فرار دستگیر کردم و این نارگیل را برای اثبات حرم از درخت‌های نارگیل هند جیدم و با خود آوردم!

بهر روی این نیز یکی دیگر از افسانه‌هایی است که درباره کرامات شیخ بهائی در میان افواه و عوام بر سر زبانهاست.

طومار شیخ بهائی

گفتیم شیخ بهائی در علم اعداد به درجه استادی رسیده بود و یکی از اثراتی که از شیخ بهائی موجود است و نشانه دانش این فیلسوف بزرگ بحساب می‌آید، طومار شیخ بهائی است. زارعین و کشاورزانی که در آبادیهای کتار زاینده رود روزگار می‌گذرانند همیشه بر سر استفاده از آب رودخانه زاینده رود دچار اختلافاتی می‌شدند و هر چند وقت یکبار نزاعی میان آنان رخ می‌داد که منجر به اختلافات قبیله‌ای می‌شد.

مسئله تقسیم آب - مخصوصا در فصول گوناگون سال مشکلات زیادی بسیار آورده بود چنانکه کشاورزان همیشه شکایاتی در این مورد به دارالحکومه می‌بردند و از نحوه تقسیم آب زاینده رود و حق کشی‌های گوناگون سخن می‌گفتند. سرانجام جریان این اختلاف به دربار شاه عباس می‌رسد و شاه بلافاصله از شیخ بهائی راه چاره می‌جوید.

شیخ بهائی پس از مطالعات دقیق و محاسبات ریاضی، بر حسب زمان و واحد تقسیم آب و با در نظر گرفتن تعداد روستاهایی که از آب زاینده رود مشروب می‌شوند، طوماری تدارک می‌بیند و در این طومار نحوه تقسیم آب زاینده رود را بطور عادلانه شرح می‌دهد.

از آن پس با اجرای دستورالعمل شیخ بهائی و بموجب نحوه تقسیم آب در این طومار اختلافات کشاورزان حل می‌شود و هر زارعی میتواند بر حسب محاسبات این طومار بقدر استفاده و در فصول گوناگون از آب زاینده رود سود جوید.

مهم اینکه از دامنه کوهستانهای پر برف کوه‌رنگ بختیاری تا منتهی آلیه روستای «شهرستانک» و قراء حوالی مرداب گاو خونی، در هر جا بفرآخور حال و نوع زمین، بذری که کشت می‌شود با یکدیگر تفاوت بسیار دارد و هر یک از این محصولات باید به نوعی و در وقت معین آبیاری شود. با این وجود محاسبات طومار «شیخ بهائی» آنچنان دقیق است که هیچیک از این مزارع بدون آب و حاصل نمی‌ماند.

دستور العمل این طومار تا چند سال پیش اجرا می‌شد و اصل این طومار هم اینک در اصفهان موجود است و نمیدانم در حال حاضر نیز اجرای می‌شود یا نه؟

مهم اینکه چند سال قبل گروهی از کارشناسان و متخصصین ورزشیه این طومار را بررسی کردند و متفق القول نظر دادند که این طرح بهترین دستور العمل برای تقسیم آب زاینده رود در میان کشاورزان است.

در پایان این کلام و بمنظور حسن ختام به مناظره شیرین «موش و گربه» قسمتی از اثر پر مضمون و پر تخمه شیخ بهائی می‌نگریم. اینجا که موش به تصریح نزد گربه می‌آید و رخصت سخن گفتن می‌خواهد.

گربه گفت: ای موش چیزی خوانده‌ای؟

موش گفت: کوره سوادی دارم. اما در نحو و مهارتی تمام دارم. گربه گوش بقول موش نموده باهم به صحبت مشغول گردیدند.

گربه گفت: ای موش دیوان خواججه حافظ را خوانده‌ای؟

موش گفت: بلی! هر گاه میخواهم از خانه بیرون آیم فالی از دیوان حافظ میگیرم و جندی از مقام راک و پنجگاه میخوانم و بیرون میایم.

گربه گفت: ای موش پس آوازی هم داری؟ موش گفت: بلی.

گربه گفت: در پرده شناسی آیا مهارتی داری؟

موش گفت: بلی علم موسیقی را هم خوب میدانم. گربه گفت: پس معلوم است که در مقامات دست داری؟

موش گفت: بنده در مقامات مهارت تمام دارم.

گربه با خود خیال کرد گفت میتوان بطریقی در سفره آوردن و نیارودن موش اطلاع یافت و هر چند سفره نیارودن موش بر من معین است لکن شک دارم.

گربه گفت: ای موش دیوان

نمایی از میدان نقش جهان که از داخل عمارت عالی قاپو، روی فیلم دوربین ضبط شده است. ستونهای چوبی ایوان کاخ عالی قاپو بخوبی درعکس نمایان است. همان ایوانی که شاه عباس بزرگ درآن به سفیران خارجی بارمی‌داد و یکی از افسانه‌های منسوب به شیخ بهائی درآن رخ داده است.

خواججه حافظ نزد بنده است خواهی در باب نمک خوری و صافی و راستی با یکدیگر فالی باز کنیم؟

موش گفت: بسیار خوبست. گربه کتاب را بر داشت و نیت کرد که آیا موش این وعده سفره که با من کرده است، راست و یا دروغ است و یا اینکه مگر و حيله کرده است: کتاب را باز کرد این غزل آمد:

نقد صوفی نه همین صافی بیفش باشد

ای بسا خرقه که شایسته‌ی آتش باشد

صوفی ما که زوردسحری مست شده

شامگاهش نگران باش که سرخوش باشد

خوش بود گرمحک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود هر که دروغش باشد

چون این فال را با آهنگ شهنواز برخواند، دریافت که موش دروغ میگوید. موش نیز از این معنی متفکر شده گفت: عجب فالسی بموافق دروغ آمده است.

گربه گفت: ای موش تو دراین فال چه میگوئی؟

موش گفت: این فال را به نیت‌شوش برداشته‌ای، باید بنده خودنیت کنم ناچه برآید.

گربه گفت: خوبست شما نیت کنید: موش کتاب را برداشت و نیت کرد، این غزل آمد:

صوفی نهاد دام و سرحقه باز کرد بنیاد مگر بافلک حقه باز کرد بازی چرخ بشکندش بیضه درکلاه زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد

گربه گفت: ای موش از این بهتر و خوشتر فالی نمیشاند زیرا که صوفی و من طالب علم. مرا اهل راز کردند زیرا که ما اهل درس و بحضیم و الحال برمن ظاهر شد که تودروغ میگوئی و درمهربانی موافق نیستی...

مناظره فوق از مضامین جالبی است که شیخ بهائی باطفاقت کم نظیر از زبان گربه و موش بیان کرده است و هر قسمتی از آن اشارتی به کاردی و راهی، به زندگی و استه افکار بشر... به حالاتی که حتی در زندگی روز مره میتوان بدان برخورد کرد، دورغها و تملقها، آزادی و آزادگیها و معانی دیگر فلسفی و علمی که هر کدام به تنهایی متشاء بحث ومقاله‌ای خواهد بود.

آصف نیا - آریانی

دوبزرگ مرد، رودر روی هم: ژرژ سیمون، فلینی واقعیت همیشه اسرار آمیز تر از پندارهای ماست

فیلم «کازانووا» ساخت فلینی که اکنون در بسیاری از پایتخت های اروپا روی آکران آمده شدت توجه محافل هنری را برانگیخته است بهمین مناسبت مجله اکسپرس برای آشنائی بیشتر خوانندگانش به جزئیات این فیلم یک مصاحبه استثنائی با «فلینی» انجام داده است در این مصاحبه که چکیده آن در زیر آورده میشود «ژرژ سیمون» نویسنده مشهور که با فلینی سابقه دوستی دیرین دارد بدرخواست اکسپرس نقش خبرنگار را ایفا کرده است:

ژرژ سیمون: هرگز سینما نمی روم، میدانید...؟

فلرینگو فلینی: من هم همینطور! - اول باید بگویم... هرگز برایم پیش نیامده بود... وقتی که فیلم کازانووا شمارا دیدم بگریه افتادم

- تشکر میکنم
- در اینصورت اگر ناراحت نمی شوید میخواهم در نقش یک روزنامه نویس با شما گفتگو کنم زیرا از روزی که شما «کازانووا» را آغاز کردید به خاطر ندارم
- تهیه کنندگان میگویند چهارسال!

- راستی میدانید باین فیلم شاهکاران را بوجود آوردید؟

- پاسخ داین باین سؤال دشوار است زیرا معمولا وقتی که یک فیلم را تمام میکنم بکلی کنش میگذارم و سعی میکنم هیچگونه رابطه ای با آن نداشته باشم. بنابراین قضاوت واقعی درباره آن برایم امکان پذیر نیست.

- پس از تهیه فیلم هائی باین عظمت چه احساسی بشما دست میدهد؟ تسکین خاطر، خستگی یا هیجان؟ تا آنجا که میدانم در ماجرای کازانووا همه چیز علیه شما بود.

- بله، من نیز... حقیقت این است که نمی توانم از پایان یافتن یک فیلم لذت ببرم. به محض اینکه آغاز بکار کردم دلم میخواهد زودتر تمامش کنم. اما پس از پایان کار فیلم برداری نمیتوانم آرام بگیرم و باید چیز دیگری را شروع کنم. خلاء یک احساس بیهودگی و بی ثمری در من بوجود میآورد... میدانم شما نیز در مورد کتاب همین حال را دارید.

- کاملا درست است. من پس از آنکه یک داستان را تمام کردم دوروز اول دچار شور و هیجان میشوم و به شامپانی روی میآورم. پس از آن بخود میگویم: «نه این بیفایده است» - میدانم. وقتی که کار میکنید ناگهان از همه مسئولیت های زندگی اجتماعی دست میکشید مجبور نیستید با کسی دوستی کنید، عشق ورزید،

کازانووا از ماه ژوئیه آغاز شد اما مشکلات بیوسته رویهم انبار میشد اعصابها، بیماریها، سرانجام گرمالیدی در روزهای عید میلاد مسیح، بدون اطلاع من اکبپی را که انتخاب کرده بودم مرخص کرد، اوعقیده داشت پول زیادی برای این فیلم خرج کرده ام.

- بله، از ماجرای گرفتاریهای شما آگاه بودم و سپرده بودم بریده مقاله هائی را که روزنامه های ایتالیا در این باره انتشار میدادند برایم جمع اوری کنند.

- دشواریها و ناراحتی های اولیه بمن قوت قلب میدهد، همیشه در برابر مشکلات پایداری میکنم همین مشکلات سبب شد که تصمیم بگیرم از کازانووا یک فیلم بسازم، این فیلم که در آغاز برای تهیه آن دچار شک و تردید شده بودم میرفت یک «مرز» نه تنها در دوران هنری بلکه در زندگی من وجود بیاورد.

«کازانووا» در حقیقت برای من «گذر از خطه» و لغزش بسوی آخرین سرازیری زندگی بود! من اکنون ۵۷ سال دارم، شخصت سالگی نزدیک است. شاید ناخودآگاه در این فیلم همه

- بله من هم وقتی داستانی را آغاز میکنم میدانم چگونه پایان خواهد یافت.

- من هم میدانم فیلمی را که آغاز کرده ام چگونه تمام خواهم کرد. یادداشت های زیاد و عکس های متعدد بر میدارم و بهمه وعده میدهم: «شما در فیلم من خواهید بود». و همین وعده های توخالی سبب شده است که اکثرا از من بعنوان یک «دروغگو» یاد کنند. چرا که نمیتوانم همه انهایی را که وعده داده ام در فیلم شرکت دهم... در مرحله آگهی های کوچک بحد افراط از قدرتم استفاده میکنم مثلا پس از گفتگویی که با یک «مرد غول بیکر» انجام میدهم میگویم همه «غول های» کشور را نزد من بفرستید. طولی نمیکشد که سر «غولها» باز میشود و یک صف طولانی در جلودفتر تشکیل میشود. پس از آن باین جثه نحیف از پشت میز سرابای نخستین غول را

نیارده ام چهارگوش های کوچک، همین و بس، چهارگوشی هائی که یکی کنار دیگری قرار گرفته است.

- شما در کتابهای خود کشیده اید پدبختی ها و مصائب کسانی را که از آنها بعنوان مردان کوچک نام برده اید متعکس کنید، اما من احساس میکنم که چیزی خودم بدیگران نیندیشیده ام - بسیار خوب، فلینی، میتوانید اطمینان داشته باشید که «دیگران» همیشه خود من بوده ام از وقتی که بازنشسته شده ام احساس میکنم که قدرت بوجود آوردن «پرسوناژها» را ندارم و تصمیم گرفته ام تنها درباره خودم بنویسم. راستی وقتی که شنیدم میخواهید از خاطرات کازانووا فیلم بسازید بخودم گفتیم فلینی باین خاطرات میخواهد چه بکند؟ زیرامن خاطرات کازانووا را از برم، اوماجرا جوانی بیش نیوده زن برایش هدف نبود بلکه یک وسیله بشمار میآمد. اگر او در روزگار ما بسر میبرد با گانگستراز اب در میآمد یا بنگاه معاملات ملکی بازمیکرد اما در هر حال شما کازانووا دیگری که مخصوص بخودتان است خلق کرده اید، «دونالد ساترلند» چگونه بگویم... یک تصویر ترکیبی از کازانووا بدست میدهد.

- «ساترلند»... چه خیالاتی در سر داشت او با دوتن مدرک بدیدتم آمد. باو گفتم: «همه اینها را دور بیانداز، همه چیز را فراموش کن. یک بینی عاریه، یک چانه عاریه، یک چهره ساختگی با چین و چروک برایش درست کردم. خیال میکنم هنوز هم هم نفهمیده باشد چه بلای سرش آمده است. تنها چیزی که برایش باقی گذاشتم نگاههای هیجان آورش بود!

- کازانووا ای شما حتی وقتی هم که عشق بازی میکند کاملا «مجرد» است هرگز زیرشلاوش را در نمی آورد.

این ماجرا بیش از هر چیز فیلم برداران آمریکائی را «شوکه» کرد رئیس کمیانی انیورسال و چهار نفر دیگر از معاونانش بدیدتم آمدند و کوشیدند نظریاتشان را بمن تحمیل کنند. آنها میگفتند این فیلم بهیچ وجه جنبه سکسی ندارد!

در هر حال من و شما در آثارمان چیزی جز شکست نیارده ایم همه داستانهای سیمون ماجرای یک شکست است فیلم های فلینی نیز جزاین نیست. اما باید بگویم هنگامی که یکی از کتابهای شما را تمام میکنم، ولو اینکه بیایان ماجرا در ناک باشد که اغلب هست نیروی تازه ای در خود احساس میکنم. خیال میکنم مفهوم هنرنیز همین است، هنری تعییر شکل دادن شکست به پیروزی و آندوه به خوشحالی... هنرمعجزه است...

بررسی میکنم و با اشاره انگشت دستور میدهم از اتاق خارج شود و بلافاصله میگویم «انقدرها هم غول نیست»

پس از آگهی کوچک کارنقشه کنسی آغاز میشود، و ناگهانی احساس میکنم که باید کار را شروع کنم دو هفته اول فیلم برداری برای من یک مقصد ناشناخته است پس از آن احساس میکنم که دیگر رهبری فیلم برداری از دستم خارج شده و این فیلم است که مرادیت میکند و تنها فیلم میدانم باید بکجا برود.

- تنها فرق من باشما این است که من هنگام نوشتن تنها هستم و شما در استودیو در برابر دوست نرفر قرار گرفته اید و این برای شما کار بسیار سنگین است

- درست است. اما من بوجود مخالفان، منفی باfan و بطور کلی موانع برای بدید آوردن یک اثر نیاز دارم. وقتی مخالفان زبان بیدگویی باز میکنند مبارزه میکنم نه بخاطر خودم بلکه بخاطر آن چیزی که در صدد خلق کردنش هستم.

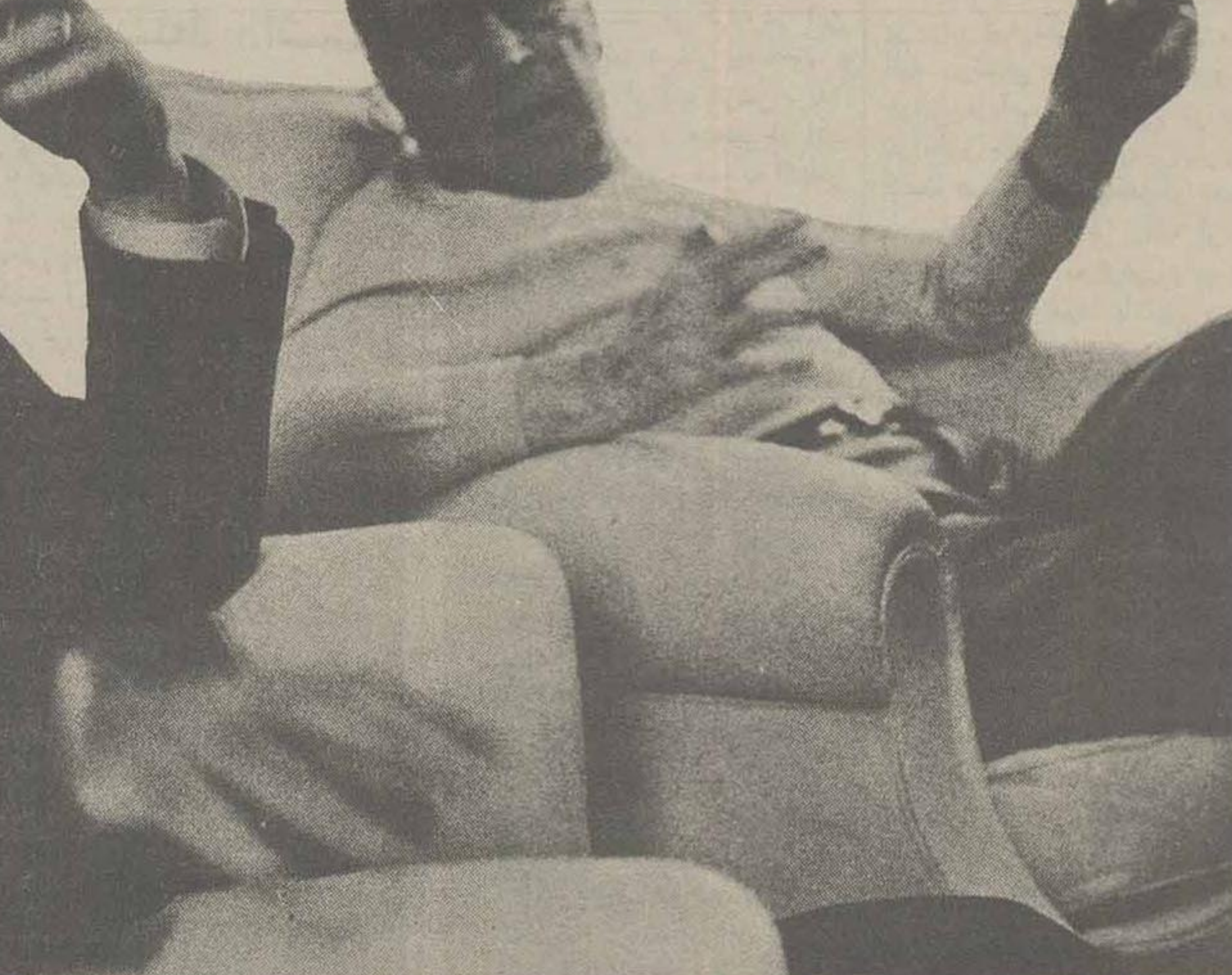
- میتوانم نظرم را درباره کازانووا بشما بگویم؟ بعقیده من شما باین نقاشی های روی پرده قشنگ ترین تاریخ سینما را بوجود آورده اید یک روانکاوی واقعی از بشریت، شما شاعر نرفرن شده در ردیف «پلون» یا «بودلر» یا «وان گوگ» و یا «ادگار پو» هستید من به هنرمندانی که بیشتر بیاری از ضمیر ناخودآگاه کار میکنند تا بیاری گرفتن از هوش و فهمشان نام «شاعر نرفرن» شده «نهاد» آنها اگر هم بخواهند نمیتوانند کار دیگری جز آنکه انجام میدهند، بکنند گاهی هم غول

اضطرابها و این ترس را که حس میکنم یاری مقابله با آن را ندارم مجسم کرده باشم، کازانووا از ترس باطنی من الهام گرفته است... شاید نمیتوانم درست حق مطلب را ادا کنم. چرا موضوع را خیلی خوب تشریح میکنید، آیا هنگامی که به تهیه فیلم آغاز کردید باین چیزها می اندیشیدید؟

- نه، ستارویاز نظر من یک مرحله خطر است، ابلهانه نیست اشباحی را که شش ماه بعد، کمتر یا بیشتر، مجسم خواهد شد روی کاغذ بیاوریم؟ سناریو باید وجود داشته باشد تا بتوان وسایل کار فراهم ساخت و دکورها را سفارش داد اما کوشش میکنم سناریو تاجانی که امکان داشته باشد در پرده ابهام باقی بماند، و بیانگر اندیشه ها و پندارهائی که تصاویر بوجود خواهند آورد نباشد چه تصاویری که از سناریو نوشته شده بدست میآید، با تصاویری که در عالم خیال برای ما بوجود نیاید فرق خواهند داشت

نخستین برخورد واقعی تان با یک فیلم چگونه است؟

فیلم از نظر من از روزی آغاز میشود که یک آگهی کوچک در روزنامه ها بچاپ میرسانم که در جستجوی آدم هائی (نه بازیگران) هستم. پس از آن بلافاصله دفتری بطور ناشناس درجائی باز میکنم. از فردای آن روز صف طولانی از مردان و زنان... یک دیوانه، یک چهره یک بینی یک کراوات یک پا... شاید در سخن مبالغه میکنم اما شما از یک لایحه، از یک عنوان از یک... شروع میکنید اینطور نیست؟



از دوران مدرسه بیاد داشتم بعدها که «پترون» را خواندم دچار یک هیجانی واقعی شدم بخود گفتم چرا این بار به «کازانووا» نپردازم؟ اکنون وقت آن رسیده بود که خاطرات کازانووا را بخوانم. اما چه مصیبتی! میان من که فلینی باشم و کازانووا چه رابطه ای میتوانست وجود داشته باشد؟ او در خاطراتش هرگز از طبیعت کودکان سگها و اینچور چیزها سخن بمیان نیاورده است و در حقیقت یک کتابچه تلفن نوشته است. او یک «بلی بوی» است که می پندارد زندگی کرده است اما هرگز بدینا نیامده است و بی آنکه وجود داشته باشد دورنیا را گشته است.

یک شبح سرگردان تمام معنی در سراسر زندگی شد. شما این کتاب را خوانده اید؟

- بله، در شانزده سالگی. و حالا میخواهم نخستین چاپش جلد خاطرات کازانووا را بزبان فرانسوی بشما هدیه کنم...

- پس از خواندن خاطرات مایوس شده بودم. پس از آن بدنبال اختلافاتی که با «دلورائیتس» درباره هنریشه ای که باید نقش «کازانووا» را بازی کند پیش آمد از وی بریدم.

در این هنگام بود که «آندرازیولی» داوطلب تهیه فیلم شد.

«زیزولی» بدر فیلم زندگی شیرین را تهیه کرده بود اما پیرش پول کافی برای پرداخت هزینه سنگین فیلم نداشت.

سرانجام در ماه آوریل ۱۹۷۵ «آلبرتو گریمالدی» توانست از اینجا پولی فراهم کند فیلم برداری با شرکت «دونالد ساترلند» در نقش

بدون پول بدهید، ارایشگاه بروید و کفش و جوراب و از اینجور چیزها بخرید و در عین حال نزد همه عزیز و محترم هستید.

اما وقتی که کار تمام شد همه چیز بحال عادی باز میگردد و خیلی زود بفکر می افتید بهمان روزهای فارغ از مسئولیت های اجتماعی بازگردید و تنها بهمان مسئولیت «آفرینندگی» بپردازید، درست همان وضعی که مادر برابر شیخ های خود داریم.

- چگونه بفکر ساختن فیلم «کازانووا» افتادید. از اول خیال بوجود آوردن چنین شاهکاری را داشتید؟

- نه این یک موضوع بیجوده است، واقعیت همیشه اسرار آمیز تر از پندارهای ماست. همه چیز از پنج سال پیش شروع شد. «دینودلورائیتس» که فیلم های «لاستار» و «شبهای کابی ریا» را ساخته بود هنگامی که ایتالیا را بسوی آمریکا ترک می گفت دوستانه از من خواش کرد قراردادی با او امضاء کنم تا بتواند در آمریکا از آن بعنوان «کارت ویزیت» استفاده کند. من شخصا «دلورائیتس» را دوست دارم. این مرد از یک انرژی حیوانی برخوردار است اما نمیتواند جلو هیجان و احساساتش را بگیرد تا کنون بارها برخوردهائی داشتیم. با اینحال قرارداد را امضاء کردم پس از آن «دلورائیتس» با اصرار کرد: «سوژه و عنوان یک فیلم را بمن بده»

بازها برای راضی کردن یک تهیه کننده و برای اینکه بتوانم فیلم های مورد نظر «ساقی ریکون» و «کامرون» و «کازانووا» را بسازم وعده هائی داده بودم باینکه هیچ یک از آنها را نخوانده بود و تنها خاطره مهمی

از دوران مدرسه بیاد داشتم بعدها که «پترون» را خواندم دچار یک هیجانی واقعی شدم بخود گفتم چرا این بار به «کازانووا» نپردازم؟ اکنون وقت آن رسیده بود که خاطرات کازانووا را بخوانم. اما چه مصیبتی! میان من که فلینی باشم و کازانووا چه رابطه ای میتوانست وجود داشته باشد؟ او در خاطراتش هرگز از طبیعت کودکان سگها و اینچور چیزها سخن بمیان نیاورده است و در حقیقت یک کتابچه تلفن نوشته است. او یک «بلی بوی» است که می پندارد زندگی کرده است اما هرگز بدینا نیامده است و بی آنکه وجود داشته باشد دورنیا را گشته است.

یک شبح سرگردان تمام معنی در سراسر زندگی شد. شما این کتاب را خوانده اید؟

- بله، در شانزده سالگی. و حالا میخواهم نخستین چاپش جلد خاطرات کازانووا را بزبان فرانسوی بشما هدیه کنم...

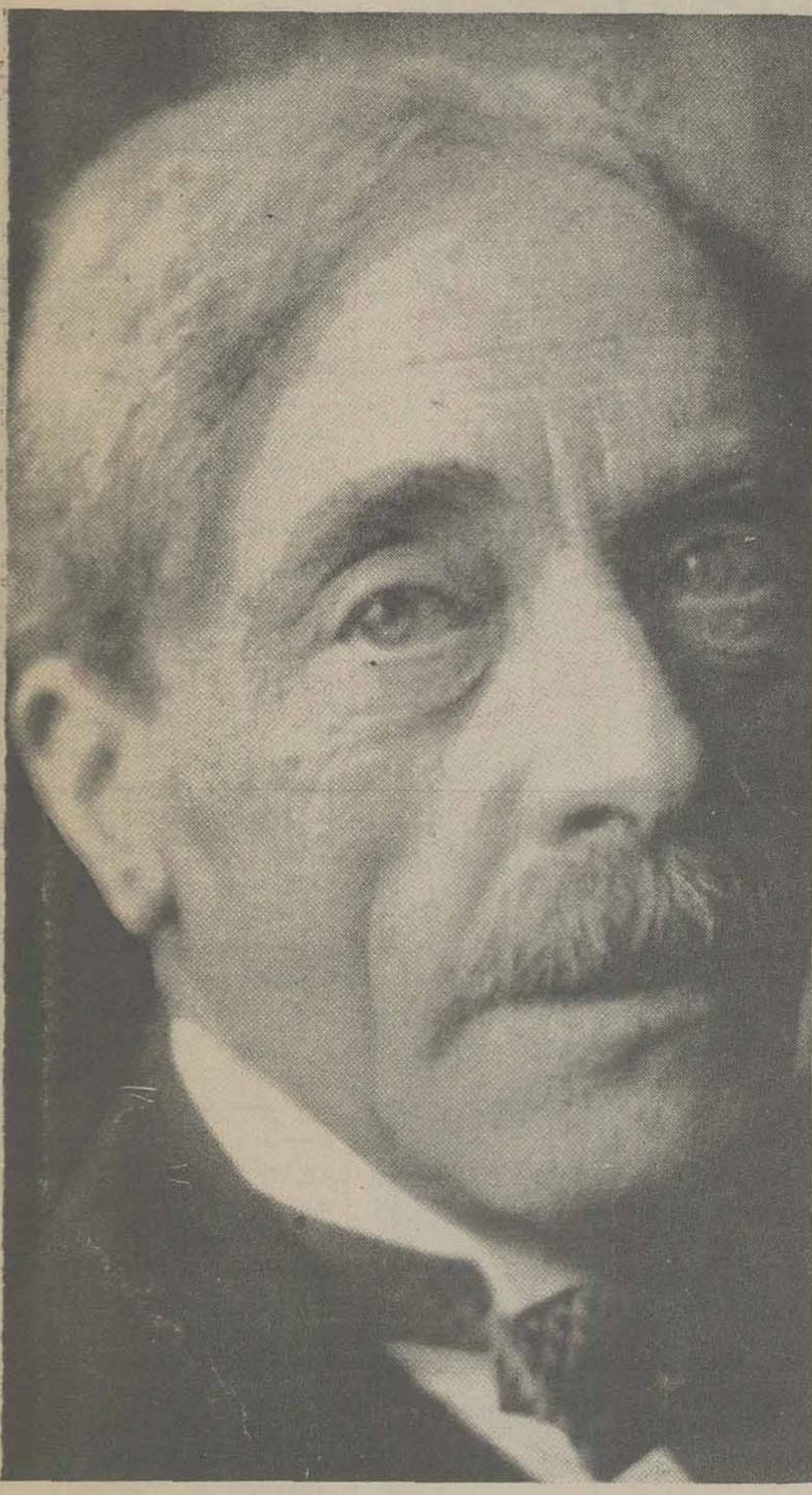
- پس از خواندن خاطرات مایوس شده بودم. پس از آن بدنبال اختلافاتی که با «دلورائیتس» درباره هنریشه ای که باید نقش «کازانووا» را بازی کند پیش آمد از وی بریدم.

در این هنگام بود که «آندرازیولی» داوطلب تهیه فیلم شد.

«زیزولی» بدر فیلم زندگی شیرین را تهیه کرده بود اما پیرش پول کافی برای پرداخت هزینه سنگین فیلم نداشت.

گفته‌هایی از «پل والری» در باره شعر

بایادداشتی کوتاه از رضاسید حسینی



جاذبه نوشته‌ها گوئی در خارج از خود آنها قرار دارد و زائیده مصرفی است که متن نوشته پیدا می‌کند. اما جاذبه اشعار هرگز آنها را ترک نمی‌کند و از آنها دور نمی‌شود.

شعر چیزی است که زنده می‌ماند.

شعردر روزگار سهل گیری زبان، درهم ریختن و فساد قالب‌ها و بی توجهی به آنها، و در دوران تخصصی شدن، چیزی است که محفوظ نگه داشته می‌شود. امروزه دیگر هیچ نظمی ابداع نمی‌شود. چنانکه هیچ دین و آئینی هم، ازهنر نوع که باشد بوجود نخواهد آمد.

شاعر کسی است که در جستجوی روش قابل درک و قابل تصویری از بیان است که در آن یک «حادثه بیانی» اتفاق بیفتد: فلان کلمه، فلان هماهنگی بین کلمات، فلان ضرب در ترکیب کلام، که طبیعت شاعرانه‌اش به آن برخورد، آنرا ایجاد کرده و یا بر اثر تصادفی کشف کرده است.

گاهی پیش می‌آید که «ذهن»، شعر و یادنیاله شعر را از یک سرچشمه و یا الوهیت پنهانی می‌خواهد. اما گوش فلان صدرا می‌خواهد و حال آنکه «ذهن» فلان کلمه را لازم دارد که صدای آن متناسب با خواست گوش نیست.

«لیریسیم» گسترش یک فریاد است.

که با استفاده از کلماتی که بزبان می‌آید چیزهایی را که بطور مبهم بیان کننده فریادها، اشک‌ها، نوازشها، بوسه‌ها و آهها است نشان دهیم یا باز سازی کنیم و چنان است که بخواهیم آنها را با ظاهری که دارند یا با تصاویر خیالی نشان دهیم.

این چیز را نمی‌توان طور دیگری تشریح کرد: ذات آن انرژی است که خود را صرف میکند تا بگوید که چیست.

اندیشه باید در ابیات شعر چنان پنهان باشد که خاصیت غذایی در میوه، میوه غذا است اما بظاهر هر مایه فقط لذت است. انسان تنها لذت آنرا احساس می‌کند اما عصاره آنرا هم جذب می‌کند. شیفتگی تقابلی است بر آن غذای نا محسوسی که میوه در خود دارد.

موضوع یک شعر همانقدر برای آن بیگانه است و در عین حال همانقدر برای آن اهمیت دارد که اسم این انسان برای خود او

بعضی‌ها، حتی شاعران خوب، شعر را یک مشغله تجملی دلخواه میدانند. صنعت خاصی که می‌تواند باشد یا نباشد، گل کند یا زایل شود: این عطر سازان و لیکور سازان و غیره را می‌توان کنار گذاشت.

دیگران، آنرا پدیدار نوعی خصیصه و یا فعالیت بسیار اساسی و ذاتی می‌دانند که عمیقا به وضع درونی و خصوصی شاعر بستگی دارد که آنهم در رابطه است با آگاهی‌ها، با زمان، اشفتگی‌ها و تاثیرات پنهانی، خاطر است، رویا و غیره...

جشن: یعنی نوعی بازی، اما مجلل، اما منظم، اما معنی دار. تصویری از آنچه انسان در حالت عادی نیست. از حالتی که همه کوشش هایش موزون است و حساب شده.

وقتی چیزی را جشن می‌گیرند، بان کمال می‌بخشند و یا بهتر بگوئیم آنرا در پاکترین و زیباترین حالتش نشان میدهند. در اینجا جشن قدرت بیان را می‌گیرند... زبونی هایش، ضعف هایش و مصرف عادی و روز مره‌اش را از آن جدا می‌کنند و همه امکانات زبان را در کنار هم قرار میدهند. وقتیکه جشن تمام شد هیچ چیز نباید باقی بماند: خس و خاشاک و گل‌های لگدمال شده.

در شاعر: گوش حرف می‌زند دهان می‌شنود ۱- کاش ما هم مانند دیگران برای دو کلمه "Poesie" و "Poeme" جداگانه داشتیم و مجبور نبودیم تنها یک کلمه «شعر» را هم برای «یک قطعه شعر» و هم برای «شعر بمعنی عام» بکار ببریم تا منظم مجبور نباشیم در اینجا این «یک» مضحک را بکار ببریم. مترجم حضور ذهن و بیدار دلی است که می‌زاید و غرق رویا می‌شود. خواب است که روشن می‌بیند.

خیال و تصور است که نگاه می‌کند. سکوت و خلا است که می‌آفریند.

اغلب مردم از شعر چنان تصویر مبهمی در ذهن دارند، که همین ابهام برای آنها تعریف شعر است.

شعر کوششی است در این راه

برادر! دیروز از من خواستی که اگر در مجله هائی که می‌خوانم تکه جالبی دیدم ترجمه کنم و بتو بدهم که در ضمیمه هفتگی روزنامه‌تان چاپ کنی. همین تصمیم را هم داشتم. اما امروز صبح، نه بقصد روزنامه شما، بلکه برای خودم «کتابی از والری» را بدست گرفته بودم و صفحاتی از آنرا می‌خواندم. ناگهان در باره شعر به جمله هائی برخوردم که گوئی سالها بود ارزو داشتم لااقل چیزی شبیه آنها بگویم و نمی‌توانستم یا چیزی شبیه آنها در اینهمه بحث های جنجالی که در باره شعر و شعر ترانه و غیره در مطبوعاتمان چاپ میشود ببینم، و پیدا نمی‌کردم. تصمیم به ترجمه قسمتی از آن گرفته‌ام. طبعاً می‌بایستی آنرا به مجله «سخن» بدهم یا از «فولادی» نازنین بخواهم که در گوشه‌ای از تماشا چاپ کند، اما دیدم که کافی نیست و میخواهم در این روزگاری که حتی شاعرانش بهنگام سخن گفتن از شعر بحث قیمت کاغذ و چاپ و حقوق شاعر و نتیجه اخلاقی و غیره را بیان می‌کنند و هر کسی بخودش اجازه میدهد که در باره شعر قضاوت کند، این گفته‌ها بدست عده زیادی برسد، بخصوص آن عده‌ای که خواننده آن بحث های فراوان هستند. راه حلی که پیدا کردم این بود که آنرا بتو بدهم. شاید همه این جمله‌ها برای همه مفهوم نباشد. شاید زبان من از بیان آنچه والری خواسته است بگوید عاجز باشد ولی اگر فقط چند جمله انهم مفهوم باشد و مفید من پاداشم را گرفته‌ام. اینک گفته های والری در باره شعر (۱) باید جشن فهم و هوش باشد و نمی‌تواند جز این باشد.

کوتاه-جالب-خواندنی از گوشه و کنار دنیا

ده سال مطالعه برای تخم‌های شکسته

روز شنبه، مرکز مطالعات مرغداری انگلستان اعلام داشت مرغهایی که کام می‌ایستند تا تخم گزاری کنند، احتمال فراوان دارد که تخم شکسته بوجود آورند! محققان کارشناسان این مرکز که از محققین دولتی تشکیل شده، نزدیک بده سال در ادینبورگ روی این موضوع تحقیق کردند که چرا بعضی مرغها، تخم شکسته می‌آورند؟ در واقع این تحقیق از زمانی شروع شد که شکایات فراوانی از کشاورزان و خانمهای خانه میرسید که چرا تخم مرغ ها، شکسته و یا ترک دارند؟ این محققین ابراز داشتند که آنان مسئله تغذیه مرغها را که از چهل سال قبل شروع شده بود مورد بررسی دقیق قرار دادند و هیچ عاملی که موجب چنین شکستگی در تخم مرغ ها باشد پیدا نکردند. آنها ابراز داشتند که در هر سال نزدیک به ۸ میلیون یوند یا ۱۳/۶ میلیون دلار، زیان تخم مرغهای شکسته است! در آخر امر، این محققین خط کش خود را بدست گرفتند و فاصله بین زمین و نقطه‌ای که مرغها در آنجا تخم بیرون می‌اندازند اندازه گرفتند و باین نتیجه رسیدند که هر مرغی، فاصله مخصوص بخودش برای پرتاب تخم دارد؟ بعضی ها در حال ایستاده کامل تخم می‌اندازند که همین موجب شکستن یا ترک خوردن پوست خارجی تخم مرغ می‌شود.

جانشین سیگاری توتون دار خواهند بود در بازارهای انگلستان پیدا خواهند شد. این مطلبی است که اکثر شرکتهای سازنده سیگار این روزها در انگلستان انتشار داده‌اند. برای بررسی بیشتر روی این موضوع، دولت انگلستان اخیرا کمیته‌ی ویژه‌ای را مامور رسیدگی و مطالعه این مسئله ساخته است. این سیگاری بجای توتون محتوی سلولز عرضه خواهند شد. این کمیته اظهار داشت که مطالعه این موضوع بشرط آنکه کارخانه های سازنده، مورد مراقبت دقیق قرار گیرند اشکالی دربر نخواهد داشت. این کمیته استفاده از «کیتول» یعنی ترکیبی را که چند شرکت بزرگ امریکائی و انگلیسی تهیه سیگار توصیه کرده و مواد جدیدی که بنام (ان اس - ام) شناخته شده مورد تأیید قرار داد. سختگوی یکی از این کارخانه‌ها اظهار داشت که از سال ۱۹۵۷ تا بحال مشغول توسعه ماده «کیتول» بوده است. این ماده حای نیکوتین نیست و شامل یک پنج تا یک هفتم جرمی است که در سیگارهای توتون دار یافت میشود. این شرکت اضافه کرد که امیدوار است فروش این ماده در انگلستان مورد توجه کشورهای دیگر جهان نیز واقع شود. جانشین تنباکو سالهاست که در آلمان غربی و سوئیس بفروش میرسد.

بهترین سک دنیا

امسال ۲۸۱۱ شرکت کننده در هشتمین فستیوال بین‌المللی انتخاب بهترین سک دنیا در بشگاه «لانه سک» در شیکاگو گرد هم می‌آیند تا زیباترین و بهترین سک دنیا را انتخاب کنند!

روز شنبه آینده نژادهای شکای و سگهای کوچولو مورد بررسی قرار می‌گیرند و روز یکشنبه نژاد سگهای کار و بازی و غیرشکاری مورد قضاوت قرار خواهند گرفت، ولی جنب و جوش واقعی در روز یکشنبه که انتخاب نهایی بعمل خواهد آمد، صورت خواهد گرفت.

از هم اکنون پیش بینی میشود سگی با نام «بیترنوب» از امریکا برنده اول خواهد شد.

در این فستیوال، تعداد نژادهای پودل با تعداد ۱۷۰ شرکت کننده در مقام اول و نژادهای «برمن بینجر» با ۱۶۲ شرکت کننده در مرتبه دوم است. در این فستیوال ۱۴۸ سگ از نژاد افغان ۱۰۲ سگ از نژاد الاسکا و ۸۷ سگ از نژاد کولی نیز با سگهای معروف دنیا به رقابت فشرده‌ای خواهند پرداخت.

سیگارهای بدون توتون

بزودی سیگارهایی که نه نیکوتین خواهند داشت و نه جرم، و

بزرگترین ساعت دنیا از کار افتاد!

بزرگترین ساعت دنیا «بیک بن» که یکی از بزرگترین ساعت‌های دنیا است، روز دوشنبه هفته گذشته برای مدت کوتاهی از کار افتاد! تعمیر کاری که ساعت را برای کوک کردن آن از کار انداخت گفت که ساعت بزرگ معروف لندن، دوباره از دو هفته دیگر مشغول بکار خواهد شد. در ماه اگوست گذشته، وقتی که قاب سنگین و آهنی ساعت که مکانیسم داخلی آنرا در خود جای داده شکست ضربه سنگینی به زنگ و کوک آن وارد آمد. به همین لحاظ، اگر چه ساعت دوباره پس از دوازده ساعت مشغول بکار شد اما باندول ۱۳/۵ تنی آن به بیک بن مشهور است پس از چند ماهی دوباره بنظر میرسد که اعتصاب کرده باشد ولی کوک آن که هر ربع ساعت صدایی می‌کند در این اواخر بکلی از کار افتاده است.

سختگوی موسسه ای که این ساعت ۲۳۷ ساله را ساخته و عهددار تمیز کردن، نگهداری و تعمیری بیک بن هست گفت که تعویض قطعات ساعت حدود دو هفته بطول خواهد کشید. این ساعت در کنار پارلمان انگلستان قرار دارد و بطور رسمی ساعت بزرگ کاخ «وست مینستر» خوانده میشود.

اسب حبشی شیر گرسنه را کشت!

یک گزارش رسمی حاکی است که یک اسب در منطقه «بار» در جنوب غربی ایتوبی (حبشه)، شیری را از پای درآورده است! این اسب با حمله به شیر و فروبردن دندانهای خود در گردن سلطان جنگل او را مغلوب کرده و کشته است. جالب اینجاست که شیردر آن هنگام گرسنه بوده پس از شکار سه بز، مشغول دریدن و خوردن آنها بوده است. در این گزارش تأکید شده است که اسب اقتدرند آنها را در گردن شیرنگاه داشت تا او جان داد!

خودکشی بخاطر يك تکه گوشت!

ماجرای ۴۶ ساله‌ای، از ترس اینکه مبدا بخاطر دیدن قطعه گوشتی که برای خانواده‌اش از یک فروشگاه سرقت کرده بزندان بیافتد، خودکشی کرد! خبر را هفته گذشته پلیس بریتانی در فرانسه، ضمن نتیجه‌ای که از تحقیقات محلی بدست آمده بود، بیان داشت.

«ماری دنی آبری» که شوهرش با درآمدی نزدیک به سیصد دلار در ماه در یک معدن سنگ کار میکند، در حالیکه مشغول در دیدن قطعه گوشتی از یک فروشگاه بود، بوسیله مدیر فروشگاه دردم فوریه گذشته در شهر «بریتانی» (۲۳۰ مایلی غرب پاریس) دستگیر شد. بطوریکه پلیس اظهار داشت مدیر فروشگاه باو گفته بود که او را تحویل پلیس نخواهد داد ولی نامش را به پلیس خواهد گفت تا اگر دوباره دزدی کند، مجازات شدیدی در مورد او اجرا شود خانم «آبری» از ترسش، نام همسایه خود را به مدیر فروشگاه گفت. این مطلب وقتی روشن شد که پلیس او را برای تحقیقات اولیه در روز ۷ مارچ بدهد. اما وقتی آبری می‌فهمد که دروغش برملا شده و پلیس همسایه او را احضار کرده، پس آنکه دخترانش را که ۸ ساله و ۱۲ و ۱۵ ساله هستند



تهرانی‌ها هر روز ۷۰۰ هزار سیخ دل، جگر قلوه و دنبان میخورند! بعضی از جگر کی‌ها تا ۳ هزار تومان فروش دارند

جگرکی‌های خیلی قدیمی
دل و جگری که هر سیخ مخصوص آن در تهران تا ۵۰۰ ریاً هم قیمت دارد، دهسال پیش سیخ فقط دو ریال بود، در آن زمان میزان مصرف دل و جگر هم کم از میزان کنونی بود، از قیمت ۸۰۰-۷۰۰ ریاً پیش خبری نداریم، این زمان است که برای نخستین بار، عرض دل و جگر بصورت سیخ کشیده پخته بروی آتش به مردم تهرانی آغاز شده است.

در آن زمان، مغازه‌های جگر که مرحوم پهلوان اکبر جگرکی در بازار حضرتی (چهار سوق کوچک) جگرکی مرحوم حاج (مضان حسنجانی) بازار، جگرکی حاج اسماعیل حسنجانی در چهار راه مولوی جگرکی کربلایی غلامحسین د بازارچه سعادت و جگرکی مرحوم کدخدای محمد که از اولین روسای صنف قدیم جگر فروشان تهران بوده در میدان اعدام مغازه داشته، اولین تنها مغازه‌های جگرکی‌های تهرانی کوچک آن زمان بود.

تعداد آن جگرکی‌های انگشتر شامو امروزه با احتساب ده‌ها بدون جواز به ۵۰۰ واحد بالغ شد است، اما این ۵۰۰ جگرکی، همگی از نسلهای بعد از پهلوانان اکبر جگرکی و کربلایی محمد و حاج اسماعیل حسنجانی هستند، باستانی جگرکی‌های «حاج ولی ترکا شونده» در باجنا، و حاج حسین خیبری در پل جویی که از همان نسل تا امروز دوام آورده جگرکی‌های خود را از گزند زیر و به‌های روزگار مصون نگاه داشته‌اند.

این دو، قدیمی‌ترین جگر فروشان تهراند که در قید حیاتند و امروزه، مغازه‌های آنها در اغلب ساعات جگرکی‌های تهران چنین وضعی دارند، وقتی به رقم ۱۰۰ هزار سیخ که معدل رقم فروش روزانه دل و جگر و قلوه و دنبان در تهران است دقیق شویم بایر نکته می‌رسیم که جگرکی در تهران از بی درد سرتین و در عین حال پر فروش‌ترین و پر مشتری‌ترین کسب و کار آزاد است.

گزارش از: منصور درویش زاد

روز ۳۰۰ دست بار از شرکت تعاونی می‌گیرند و چندین دست بار نیز از کشتار ارتش و کشتارهای متفرقه تهران و شهرستانها می‌خرند و ظرف یک روز دست کم سی هزار تومان فروش می‌کنند، چه کسب و کاری بهتر از این؟

حرفهای این مشتری را با صاحب مغازه جگرکی در میان گذاشتیم، او منکر رقم‌های کلان فروش در جگرکی‌های تهران نبود، اما میگفت مخارج مغازه‌های جگرکی در این مدت بسیار بالا رفته است. قیمت زغال که سرسام آور شده، قیمت برق افزایش یافته و داشتن یخچال و دکلور و تزئینات دیگر نیز برای جگرکی‌ها الزامی شده است، با این حساب‌ها، در آمد جگرکی‌ها نسبت به سابق چندان توفیری نکرده، در حالیکه هزینه‌های زندگی در این مدت تا عرش اعلا صعود کرده است!

دل و جگر - یخ زده نخورید
وقتی از گوشت و یخچال در یک جا صحبت می‌شود، آدمی و بخصوص تهرانی‌ها بی اختیار بیاد «یخ زده» می‌افتند.

از چند سال پیش باینطرف، گوشت یخ زده، مرغ یخ زده، ماهی یخ زده و حتی کله پاچه یخ زده، ذائقه خیلی از مردم را تغییر داده، اما وقتی صحبت از دل و جگر یخ زده بشود دیگر کار به تغییر ذائقه نمی‌کشد، دل و جگر وقتی یخ بزند، دیگر قابل خوردن و حتی نگاه کردن نیست!

دل و جگر اگر در مجاور یخ قرار گیرد و یخ بزند، وقتی یخ آن آب میشود رنگش سبز می‌شود و فاسد می‌گردد. جگر یخ زده در این حالت بسادگی قابل تشخیص است، باین لحاظ در تهران و دیگر شهرهای ایران هرگز دل و جگر و قلوه یخ زده به کسی عرضه نمی‌شود اما جگر زیاد در یخچال مانده، در تهران فراوان دیده می‌شود!

دل و جگر را حداکثر دو روز میتوان در یخچال نگهداری کرد، پس از این مدت جگر فاسد می‌شود اما در بعضی از سوپر مارکت‌ها، جگر هائیی در بسته بندی‌های نایلونی به مردم عرضه می‌شود که ۸،۷،۵ و حتی ۱۰ روز در یخچال سوپر مارکت مانده است!

و باین ترتیب میان قیمت و مقدار، بدخواه خود تعادلی برقرار می‌کند، برای جگر خورهای حرفه‌ای، آنها که در هر غروب به جگرکی‌ها می‌روند و مشتری دائمی بشمار می‌روند، سیخ‌های مخصوص روی آتش قرار می‌گیرد، هر سیخ تا ۵۰ گرم وزن دارد و قیمت هم ۲۰ تا ۲۵ ریال است.

مشتریان معدودی هم هستند که در تشخیص جگر، مهارت خاصی دارند، آنها شیفته بیقرار گوشت جگر (تکه کوچکی که به جگر اصلی اویزان است) هستند. قیمت هر سیخ از این جگرها که بسیار لذیذ و نرم و ترد و خوش طعم است، تا ۵۰ ریال هم میرسد.

قیمت دل و قلوه و دنبان هم بهمین نحو است، یعنی اگر بخواید با قیمت رسمی اتاق اصناف آنها را بخرید، سیخ‌ها نازک‌تر می‌شود، اما اگر طالب سیخ‌های «حضرت عباسی» باشید، باید قیمت‌های اتاق اصنافی را هم از یاد ببرید.

علت این امر، در این است که مغازه‌های جگرکی از نرخهای سه سال قبل راضی نیستند و معتقدند با این نرخها، ضرر می‌کنند.

با چند تن از صاحبان مغازه‌های جگرکی که صحبت کردیم، بر همین نکته تکیه میکردند اما در حین گفت و گو با صاحب یک مغازه جگرکی در میدان ۲۴ اسفند، با یک مشتری با اسم «علی خانی» آشنا شدیم که میگفت: چند سالی، کارگر کشتار گاه بوده و مدتها نیز بطور آزاد دل و جگر پخته می‌فروخته اما از سه سال پیش با اینطرف تغییر حرفه داده است.

این مشتری میگفت:

دل و جگر فروشی در تهران از پر درآمدترین کسب و کاری بی درد سر است، کسب و کاری است که نه مستخدم و حسابدار و یخچال و برق و آب میخواهد و نه دامنای ماموران مالیاتی بر بالای سرش ایستاده‌اند! فقط کافی است ده دست بار (دل و جگر و قلوه) بخرید و با یک منقل زغال و یک باد بزن حصیری در میدان تجریش بایستید، شب که می‌شود، دست کمک هزار تومان کاسبی کرده‌اید، همین مشتری می‌افزود: در تهران مغازه هائیی هستند که هر

بهمین لحاظ، چاره‌ای جز معدوم کردن این جگرها نیست، این در صد در بعضی از روزها، به حد سنگینی ۱۲ هزار کشتار - تا ۶ هزار جگر، آلوده از آب در می‌آید و بناچار از سهمیه مغازه داران کاسته می‌شود.

هر روز ۷۰۰ هزار سیخ!

اشاره کردیم که در تهران روزانه ۱۰ تا ۱۲ هزار دست بار (دل و جگر و قلوه) بصورت پخته فروخته می‌شود. این رقم در روزهای است که درصد جگرهای آلوده به کرم بسیار ناچیز باشد. این رقم همچنین، منهای دل و جگرهای است که از طریق متفرقه تهیه می‌شود. باین ترتیب میتوان بر این نکته انگشت گذاشت که در تهران در اوایل بهار هر روز بطور متوسط ۵۰۰ هزار سیخ جگر، ۷۰ هزار سیخ دل و ۵۰ هزار سیخ قلوه بصورت پخته بر روی آتش، فروخته می‌شود، اگر رقم مصرف دنبان را هم در نظر بگیریم میتوان این نتیجه را بدست آورد که در پایتخت، هر روز بطور متوسط ۷۰۰ هزار سیخ دل و جگر و قلوه و دنبان بصرف میرسد از هر دست جگر حداقل ۲۰ و حداکثر تا ۱۰۰ سیخ میتوان تهیه کرد. از جگر کوچک بره، بیش از بیست سیخ نمی‌توان تهیه کرد. اما از جگر گوسفند‌های پروار و گاو تا صد سیخ هم میتوان تهیه کرد، از هر دل کوچک ۵ سیخ به عمل می‌آید و دل بزرگ را تا ۱۰ سیخ هم میتوان عمل آورد.

سیخ‌های دل و جگر در تهران به هیچ روی استاندارد و مشخص نیست، مقدار جگر هر سیخ، با توجه به نظر مشتری و مقدار پولی که او حاضر است بابت هر سیخ بپردازد تغییر می‌کند بر اساس ضوابط اتحادیه صنف دل و جگر و قلوه، هر سیخ جگر باید ۲۰ تا ۲۵ گرم وزن داشته باشد و قیمت آن نیز ۵ ریال است. این ضابطه، سه سال پیش تعیین شد. در این سه سال قیمت هر سیخ جگر ۲۰ تا ۲۵ گرمی ۱۰ تا ۱۵ ریال شده است، اگر مشتری باین قیمت اعتراض کند، صاحب جگرکی از تعداد جگرهای روی سیخ میکاهد

باشند. کار بانجا کشیده که شرکت تعاونی فروشندگان دل و جگر و قلوه، طبق قراردادی که با سازمان گوشت کشور بسته، کلیه دل و جگر و قلوه حاصل از کشتار روزانه سازمان گوشت را انحصاراً «میان مغازه‌های جگرکی عضو اتحادیه توزیع می‌کند تا بصورت پخته به مردم عرضه کنند» از همین رو، سوپر مارکت‌ها و فروشگاههایی که دل و جگر را بصورت خام می‌فروشند، و همچنین کلیه رستورانها و دکه‌های فاقد جواز جگرکی، مایحتاج خود را از کشتارهای متفرقه تهران و شهرستانها تامین می‌کنند.

در این باره ناصر حسنجانی (رئیس اتحادیه دل و جگر و قلوه) میگوید:

اگر کشتار روزانه سازمان گوشت از ۱۰ تا ۱۲ هزار راس، به بیست هزار راس هم برسد، باز تهران با کمبود جگر مواجه خواهد بود حسنجانی می‌افزاید: هم اکنون هر مغازه جگرکی، با توجه به موقع محلی خود و تعداد مشتریانش میتواند حداکثر ۳۰۰ دست بار دل و جگر و قلوه بصورت پخته بفروشد، زیرا سهمیه‌ای بیش از این به جگرکی‌های درجه یک تعلق نمی‌گیرد، بهمین لحاظ هنوز آفتاب کاملاً غروب نکرده، بسیاری از جگرکی‌های پر مشتری تهران مغازه‌های خود را می‌بندند، زیرا دل و جگر آنها در آن ساعت بکلی تمام می‌شود.

در بعضی از روزها، دل و جگر و قلوه در تهران خیلی زود و در مقیاس وسیع کباب می‌شود علت این کمیابی وسیع، افزایش تعداد دل و جگر آلوده به کرم در آن روزها است که الزاماً معدوم می‌شوند، اما چون شرکت تعاونی اتحادیه، دل و جگر را باصطلاح «دم کارد» یعنی قبل از کشتار می‌خرد و پول آنرا می‌پردازد، در چنین مواقعی ضرر متوجه شرکت تعاونی و در واقع مغازه داران می‌شود، «حسنجانی» توضیح میدهد که در صد زیادی از جگرها، به نوعی کرم آلوده است که مصرف آن برای سلامت انسان خطرناک است و

فصل بهار، بره کشتان جگرکی‌های سر پل تجریش، دربند، سربند، پس قلعه و کلک چال است، در حالیکه در بهار و تابستان، از میزان فروش جگرکی‌های مرکز و جنوب تهران کاسته می‌شود. دلیل این مساله روشن است:

دندان کشیدن سیخ‌های جگر و دل و قلوه و دنبان و کباب چنجه، اگر چه در سرمای زمستان بیشتر از فصل گرما می‌چسبد، اما در بعد از ظهرهای گرم بهار و تابستان، هجوم جمعیت از جنوب و مرکز پایتخت بسوی نقاط شمالی شهر شروع می‌شود. وقتی هم در بعد از ظهرهای گرم بهار و تابستان، جمعیت در سرپل تجریش و دربند و کنار سینماهای شمال شهر می‌لوند، بوی جگر روی آتش، همه را وسوسه میکند و بسوی خود می‌کشد و آمار فروش را بطور سرسام آوری بالا می‌برد.

کباب و دل و جگر و قلوه و دنبان در تهران، مشتاقان فراوانی دارد، آنچنانکه اگر امروز کاسبکاری بخواید مغازه جگرکی باز کند و به درآمدهای کلان دل و جگر فروشی چشم بدوزد، قادر به اینکار نخواهد بود زیرا بعلت کمبود دل و جگر در بازار، اتحادیه صنف دل و جگر و قلوه نه جواز کسب میدهند و نه به او دل و جگر می‌فروشند و این، در شرایطی است که در تهران هر روز ۱۰ تا ۱۲ هزار کشتار می‌شود و بهمین تعداد، دل و جگر و قلوه بدست می‌آید و میان جگرکی‌های پایتخت توزیع می‌شود.

هم اکنون در تهران ۴۲۳ مغازه، دارای پروانه کسب وجود دارد که دل و جگر و قلوه را بصورت پخته به مردم عرضه می‌کنند، در کنار آنها دهها دکه فاقد جواز کسب هم وجود دارند که از انبوه مشتریانی که برای خوردن دل و جگر صف کشیده‌اند، فرصت سرخسارانند ندارند.

حالا، مصرف دل و جگر و قلوه و دنبان در تهران چنان زیاد شده که اینهمه مغازه و دکه جگرکی نمی‌توانند جوابگوی مردم پایتخت

هر اس انگیز ترین ماجراهای کانگستری

داستان شکار چیان انسانها، باج بگیران حرفه‌ای و مردانی که نامشان رعب انگیز بود

سردستگاه این نسل جدید عبارت بودند از فرانک کتسلو - دندی فیل - جانی توریو - آلبرت آناستازیا - لوجیانو - جوآدینس - دویچ شولتز - فرانک اریکسن و چند نفر دیگر

از سال ۱۹۳۱ «کتسلو» در زمینه قمار - «لوچیانو» در قلمرو قاچاق موادمخدر و «بوچالتر» در زمینه باج گیری از صنایع لباس دوزی و حمل و نقل بکار پرداختند. شولتز منبع درآمد جدیدی یافت. او با مالکان رستورانهای نیویورک تماس گرفت و به آنها وعده داد که در زمینه پرداخت مالیات «حمایت» شان خواهد کرد. اگر یک مالک رستوران این «حمایت» را نمی پذیرفت، مشتریها در غذایشان مگس مرده پیدا میکردند. در زیر پایشان تخم مرغ گندیده له میشد. «شولتز» در همانسال اول دو میلیون دلار بدست آورد. با این همه گانگسترهای شهرهای مختلف جدا از هم زندگی میکردند و هر کدام شیوه خاصی داشتند. در همان موقعیکه خیلی از آمریکائیا گرسنه بودند، «کتسلو» شبکه جک پات ها را برآه انداخت، شبکه شیک ترین کازینوی جهان را با صرف شش میلیون دلار در لاس وگاس ساخت.

بلکه به سازمان ادمکشی مراجعه میکرد که ریاست عالیهاش با «آلبرت آناستازیا» بود. یعنی کسی که سرانجام روی صندلی آرایشگاه بدست دشمنانش کشته شد. قلمرو سردسته های اصلی مطابق آنچه «آبه رلس» اعتراف کرد چنین بود:

لاکی لوجیانو: مواد مخدر و فحشا در سطح ملی فرانک کتسلو: قمار در سطح ملی فرانک اریکسن: شرط بندیهای غیر قانونی و باج گیری در فلوریدا دندی فیل: باج های مختلف در لوئیزیانا جوآدینس: روابط سیاسی در سطح ملی. کسب درآمد در بزاراندازه های نیویورک - نظارت عالی بر سازمان ادمکشی.

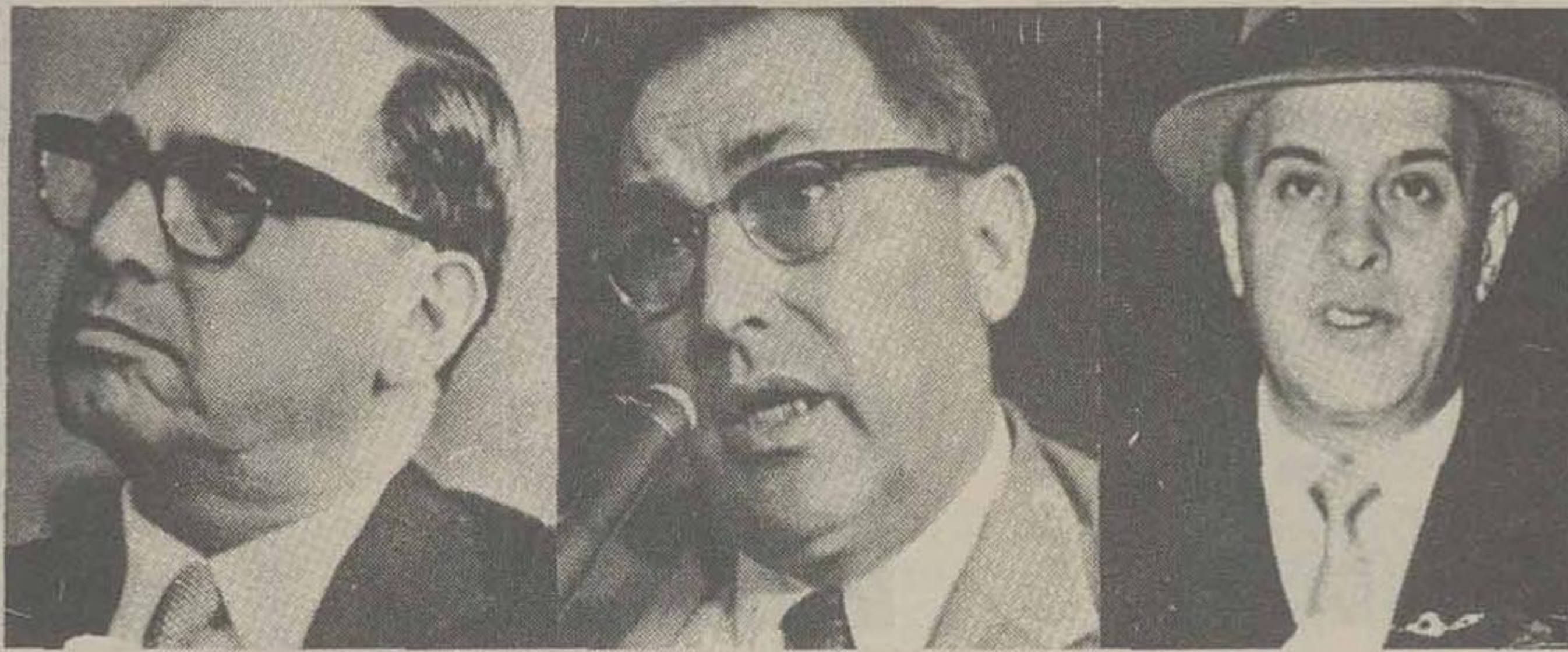
آلبرت آناستازیا: کنترل با انداز بروکلین، اجرا کننده احکام مرگ سندیکای جنایت. بوگسی سیگل و مایر لانسکی: باج های مختلف در فیلادلفیا و بعد در کالیفرنیا - ادمکشیهای رسمی سندیکا بوچالتر: باج گیری از صنایع، نظارت بر سندیکاهای کارگری.

دویچ شولتز: او رسماً به سندیکانپیوسته بود، ولی در منطقه نیویورک از رستوران ها باج میگرفت.

سندیکای جنایت. در آن سالهای قدرتمندش، مرتکب قتلهای بسیاری شد. ولی یک روز دستور داد که یک نفر زنده بماند و یک گانگستر را کشت، برای اینکه این دستور اجرا شود، شگفت انگیز اینست که این کسی که بعنوان سندیکا میبایستی کشته نشود، سرسخت ترین و مصمم ترین دشمن آن بود. او را فرماندار نیویورک بعنوان دادستان ایالت برگزیده بود و مأموریت داشت نیویورک را از چنگ مافیا خلاص کند و سوگند خورده بود که مأموریتش را انجام خواهد داد.

این مرد زمانی هم نامزد ریاست جمهوری آمریکا شد و نامش «توماس دیویی» بود.

دیویی جوان در مبارزه با جنایت کار کشته بود و ظرف دو سالی که در دفتر وزیر دادگستری کار کرده بود، خیلی از گانگسترها را بجرم تقلب مالیاتی به زندان فرستاده بود. یکی از قربانیان او «دویچ شولتز» بود که از آمدن دیویی به نیویورک سخت نگران شده بود.



جمعی از سردسته های اصلی مافیا

وسایل قتل باغارت یک صندوق اسلحه دربارانداز بروکلین فراهم شد. یک کارشناس بدقت شماره های رولورها را پاک کرد، لوله هایشان را کوتاه کردند تا رویشان صدا خفه کن سوارکنند بعد آناستازیا و اعضای گروهش نقشه قتل را ریختند. قاتل، قبل از قربانی وارد دراگ استور میشد. از نزدیک ترین گیشه به تلفن چیزی میخرید در این حال «دیویی» نگهبان هایش را پشت در می گذاشت و وارد کابین شیشه ای تلفن میشد. قاتل تپانچه اش را بیرون میکشید و دادستان و فروشنده گیشه نزدیک به کابین را از پای در میآورد. بعلت وجود صداخفه کن نگهبانها چیزی نمی شنیدند. قاتل با آرامش از دراگ استور بیرون می آمد. بلوک ساختمانی مقابل را دور میزد و با اتومبیلی که منتظرش بود به پناهگاه معهود میرفت.

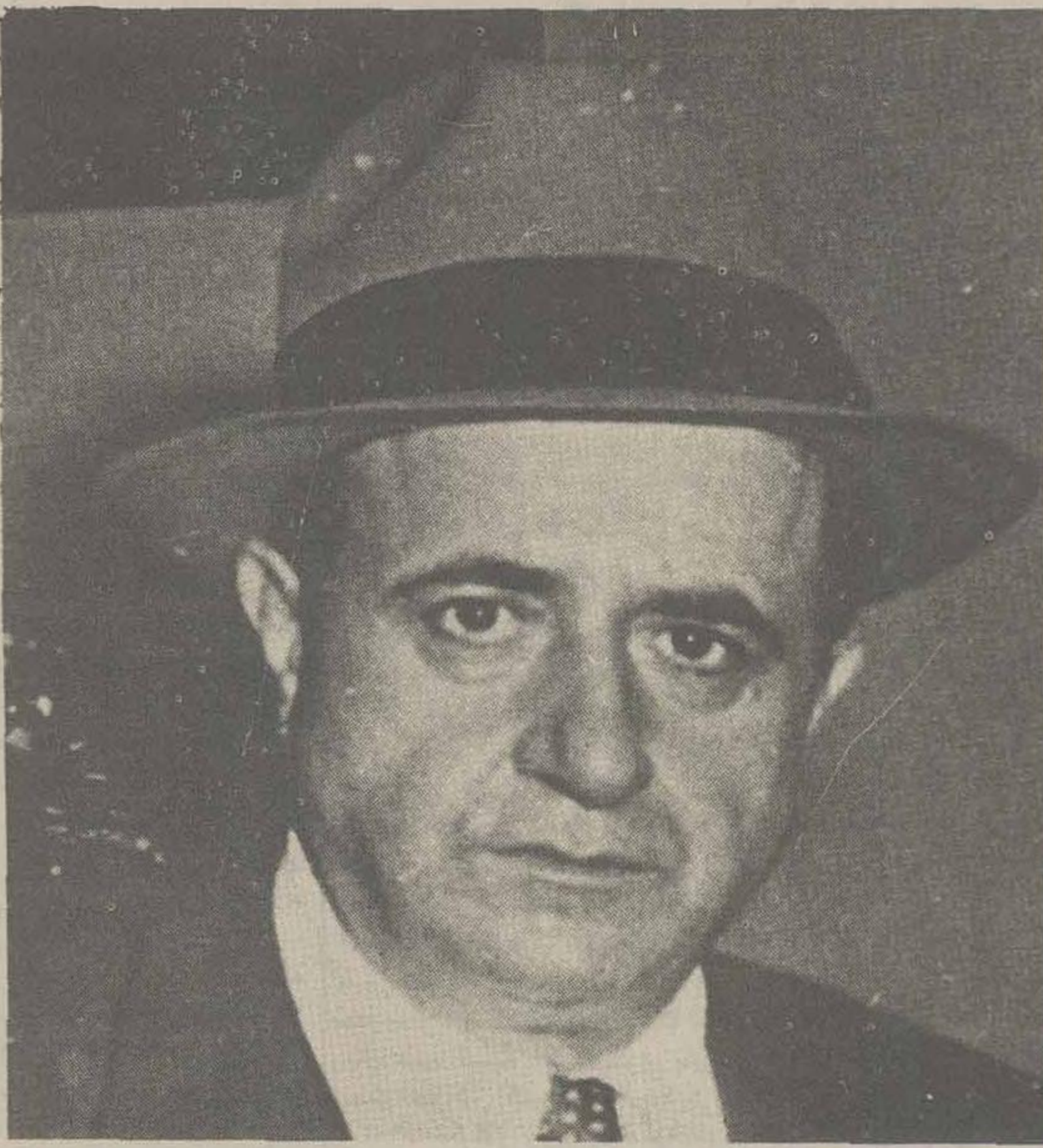
آناستازیا هفته بعد در جلسه شورا نقشه اش را به تفصیل مطرح کرد. «دویچ شولتز» بیصبرانه منتظر تصویب این نقشه بود. در رای گیری اکثریت قابل توجهی با اجرای حکم قتل «دیویی» مخالفت کرد. سردستانان نسل جدید نظیر «بوشالتر» و «لوچیانو» یقین داشتند که میتوان با استفاده از شیوه های بی دردسرت مانع آسیب دیدن سندیکا شد. ما میتوانیم خودمان را آسیب ناپذیر کنیم. کافیست تمام کسانی را که شهادت شان برای محکومیت ما بوسیله «دیویی» ضروری است از میان برداریم. در اینجا اشاره به این نکته لازم است که دادگاههای امریکائی نمیتوانند شهادت یک شریک جرم را علیه شریک جرم دیگر بکار برند و تنها شهادت کسانی معتبر است که در جرم دخالت نداشته اند. واضح است که گانگسترها چقدر از این تحقیق جزایی امریکا به سود خودشان استفاده کرده اند.

رد حکم قتل «دیویی» یک دلیل مهم دیگر هم داشت. «دیویی» فقط میتوانست به گانگستریسم حوزه نیویورک پردازد. درآمد نیویورک برای سندیکا جزء بسیار کوچکی از درآمد کل آن بود. حال آنکه به احتمال خیلی زیاد قتل «دیویی» سبب میشد که مافیا در همه جای امریکا زیر ضربه های قانون قرار گیرد. نمیبایستی بان دست زد. اگر ما «دیویی» را بکشیم تمام سازمان پلیس از جمله پلیس فدرال برسرمان خواهد ریخت. آنها یامارا روی صندلی الکتریکی می نشاندند یا از امریکا بیرون میکشند. پس منافع مالی سندیکا حکم میکرد که «دیویی» زنده بماند ولی تصمیم به اتفاق آرا گرفته نشده بود و بویژه «دویچ شولتز» باین رای موافق نبود. بنظر او هیچ ملاحظه ای نمیبایستی مانع قتل «دیویی» شود: اگر هیچکس حاضر

عقیده داشتند که مطمئن ترین راه دفع خطرکشتن «دیویی» است. عده ای نیز با هراس از عواقب احتمالی این قتل، میانه روی را توصیه میکردند. سرانجام خردمندترها پیشنهاد کردند که به اعضای شورا فرصت اندیشیدن داده شود و اخذ رای به هفته آینده موکول شود. ولی قبل از اینکه جلسه تشکیل شود «دویچ شولتز» که برایش کشتن «دیویی» یک مسئله حیاتی بود گفت: - اگر هفته آینده ما تصمیم به کشتن دیویی بگیریم باید از حالا ترتیب کار را طوری بدهیم که قادر با اجرای فوری رای باشیم.

استدلال منطقی بود و بهرحال میبایستی سندیکا از هم اینک خود را آماده کشتن دادستان میکرد. بهمین جهت اعضای شورا براین شدند که تمام حرکات و رفت و آمدهای «دیویی» را تحت نظر بگیرند. فراهم کردن مقدمات قتل بیک شخصیت طراز اول سپرده شد. یعنی «آلبرت آناستازیا» رهبر سازمان ادمکشی مافیا بود.

دویچ به اعضای شورا گفته بود: - باید او را نابود کنیم. دویچ عضو سندیکا شده بود امی تک رو بود، در حاشیه مانده بود ولی آنقدر قوی و وحشتناک بود که سندیکا چاره ای جز توجه به نظریاتش نداشت. به اضافه، او تنها کسی نبود که خواستار نابود کردن دادستان جوان بود خیلی از اعضای شوراهم نه بدلیل شخصی بلکه به دلایل اقتصادی خواستار این امر بودند. پس شورا رسیدگی به موضوع را آغاز کرد چون تنها رای اکثریت بود که میتوانست تکلیف این مسئله را روشن کند. از «دویچ شولتز» بعنوان طرف ذینفع دعوت شد که در جلسه شرکت کند. دستور کار جلسه فقط این بود: «آیا میتوان مانع از این شد که دیویی به سازمان لطمه بزند؟ اگر جواب مثبت است به چه طریق؟ اعضای شورا یک بیک نظریاتشان را بیان کردند. عده ای



نیست دست بکار شود من خودم اورا خواهم کشت.

« شولتز» بعد از اینکه این مطلب را باخشم و فریاد اعلام کرد از جلسه بیرون رفت.

تهدید او یک شمشیر دولبه بود. از یک طرف نادیده گرفتن حرمت و احترام شورا بود و از طرف دیگر ممکن بود منافع مالی سندیکا را بطور جدی بخطر اندازد.

حالا کسانی که باقتل «دیوی» مخالفت کرده بودند، خود را موظف به حفظ جان او میدیدند. سپس در جلسه فوق العاده شورا تصمیم به قتل «شولتز» گرفته شد و حکم همان شب در کاباره «نیوارک» اجرا درآمد. در حالیکه اگر چنین نمیشد «دیوی» ۳۶ ساعت بعد بقتل میرسید

نه سال بعد مردی که باحرارت باقتل دیوی مخالفت کرده بود. در زندان «سنگ سینگ» التماس میکرد که عفو شود. ولی کسی که اختیار عفو «بوشالتر» را داشت یعنی «توماس دیوی» حاضر نشد به او رحم کند و در نتیجه گانگستر روی صندلی الکتریکی خشک شد.

سندیکا انتقامش را گرفت. شب هنگام یازدهم نوامبر ۱۹۴۱ یک تاکسی در برابر هتل «هاف مین» کانی ایلند ایستاد یک زن از آن پیاده شد و از میان در پولادین به درون رفت. از یازده ماه پیش این هتل بیک دژ تبدیل شده بود و «آبه رلس» که هنوز سرگرم امور آن بود، در آن زندگی میکرد. زن را بازرسی بدنی کردند یک پلیس به طبقه ششم فرستادند. در این جا یک پلیس دیگر او را تحویل گرفت و درانتهای راهرو به مقابل اتاقی برد که سه نفر برابر آن کشیک میدادند.

بعد از چند لحظه انتظار، زن را وارد اتاق مجاور کردند. از یازده سال پیش خانم «رلس» هرفهفته باین اتاق میآمد و این بار آخرین بود.

زن و شوهر دوساعت تنها ماندند. ولی ساعت ۱۱ بعداز ظهر بود که زن بعد از یک مرافعه پرسرو صدا شوهرش را ترک کرد. فردا ساعت هفت صبح معاون هتل صدای خفه ای شنید که از حیاط داخلی هتل میآمد. ولی چندان توجهی نکرد. در همان ساعت «جیمزمدیل» کارآگاه مطابق معمول نگاهی بداخل اتاق «رلس» انداخت و او را در تختخوابش دید که گوئی بخواب عمیقی فرو رفته است. اما چند لحظه بعد یک کارآگاه دیگر گانگستر را ندید در حالیکه - پنجره اتاقش بازبود. او شش طبقه پائین تر جسد خرد شده دید «آبه» را روی کف سیمانی حیاط دید «آبه» لباس برتن داشت و

یک ملافه گره خورده در کنارش افتاده بود.

عجیب اینجاست که کارآگاه کسی را باخبر نکرد و یکی از همسایه های هتل بود که یکساعت بعد جسد را دید و پلیس را خبر کرد.

مرگ شاهد دست اول اعمال گانگسترهای نیویورک سروصدای زیادی براه انداخت. کالبد شکافی نشان داد که «رلس» بدون ضربه دیدن های قبلی و فقط در اثر شکستن ستون فقرات که ناشی از سقوط بود مرده است.

چرا؟ چنین بنظر میامد که «رلس» باستن ملافه ها بهم قصد داشت خود را به دوطبقه پائین تر برساند و ازراه پنجره یکی از اتاقها که درست زیر پنجره اتاق خودش بود و خالی بود، بگریزد ولی موفق نشده بود و افتاده بود.

وقتی تابوت «رلس» را در گور میگذاشتند، یک زن سخت میگریست. او نوزده ماه پیش کوشیده بود شوهرش را از صندلی الکتریکی نجات دهد و از او بزرگترین خیرچین تاریخ مافیا را ساخته بود. ولی او نمیدانست که «مافیا» تاچه حد قدرتمندست در واقع در بدن «رلس» جراحت های متعددی وجود داشت و در خوش مقدار زیادی الکل بود. در حالیکه او عادت بخوردن مشروب نداشت.

بهمین جهت بیشتر کارشناسان مسائل مافیا فکر میکنند که «رلس» بدست دشمنانش کشته شده است ولی چطور؟

چگونه مردی که دائما تحت مراقبت پلیس بود، در اتاقش همیشه بطرف راهرو باز بود و هنگام وقوع حادثه قاعدتا میبایستی شش کارآگاه مراقبش باشند، توانسته بود خود را از پنجره پرتاب کند. یا درصدد فرار برآید؟ بعد از مرگ «رلس» در میان گانگسترها این نکته سرزبانها افتاد:

رلس بلد بود لو بدهد، ولی بلد نبود پرواز کند. جنایت با اسید مکان منحصر به فردیست در دنیا. در دوسوی خیابان هفتم، چند آسمانخراش که خیابانهای شلوغی از میانشان میگذرند، مرکز منحصر بفرصت صنایع لباس دوزی زنانه امریکا هستند. در این محله محدود که درآمد روزانه اش سربه میلیونها دلار میزند، همیشه کامیونها و ارابه های حامل لباسهای زنانه راه را بند می آورند. این یک مرکز باج گیری مختلف از هردست لباس زنانه بین یک تا پنج دلار باج میگیرند. صاحبان خیاطی ها درازاء برخورداری از آرامش در درون کارگاه هایشان. این باج را به طبخاطر میپردازند. آنها در پرداخت این مالیات خیانت که به آن «حق حیایت» میگویند، شتاب

هم دارند. آنها که باج نمیدهند یا مجبور به تعطیل کارگاهشان میشوند یا جسدشان در ته رودخانه «هودسن» بدست میاید و ناگفته میدانیم که قاتل هایشان هرگز شناخته نمیشوند. مردانی که دستگاه باج گیری «گارمنت سانت» را اداره میکنند مدیران مرتبی هستند که خوب لباس میپوشند، بسیار مودب هستند و کارهایشان را با واسطگی دلال هایشان انجام میدهند. این دلال ها در اولین ملاقاتشان بایک «مشرتی» جدید، مودبانه امتیازهای «حمایت» را توضیح میدهند. مصونیت در برابر هر نوع اعتصاب نگه داری وسایل - تامین کامیون و راننده برای تحویل جنس و کالا. اگر «مشرتی» بعد از سرآمدن مهلت پیشنهاد «حمایت» را بیجواب بگذارد، سندیکا دست بکار تنبیه میشود. چند روز بعد دو ناشناس وارد دفتر او میشوند و باخشونت توصیه میکنند که گردنکشی نکند.

اگر مشتری بازهم حمایت را نپذیرد، ماشین هایش بیدلیل خراب میشوند: خیاط هایش اعتصاب میکنند - کوپن های پارچه اش ناپدید میشوند. در برابر کارگاهش راه بندان میشود. هنوز دیده نشده که صاحب کارگاهی بیشتر از چند روز در برابر این تنبیه ها مقاومت کند و حمایت گانگسترها را نپذیرد. سلاح خطرناک تر، سازمان باربری است. این سازمان در اختیار مافیاست بدون کامیون گارمنت سانت رفلج و خفه میشود - در نتیجه سیستم باج گیری مثل ساعت کار میکند.

باینهمه، یک روز یک مرد باین «دژ» که قدرتهای قانونی نتوانسته بودند آنرا بشکنند. حمله ور شد. ظرف ۱۳ سال از ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۸ او بیشتر از چهارهزار مقاله در «دیلی میور» بزرگترین روزنامه امریکا نوشت. نود و دو روزنامه امریکائاتهام های او را و حقایقی را که او فاش میکرد و امریکا را منقلب میساخت، نقل میکردند. پدر «ویکتور ریزل» را گانگسترهایی که در «گارمنت سانت» فعالیت میکردند، زیر شکنجه کشته بودند و او میخواست با حمله به مافیا که اقتصاد امریکا را بخطر انداخته بود، انتقام خون پدرش را هم بگیرد. تا اینکه در یکی از شبهای آوریل ۱۹۵۶ مافیا درصدد برآمد که حسایش را باین روزنامه نویس صاف کند.

در محیط پرسرو صدای رستوران، مرد لاغری که چهره زرد رنگی داشت آرام آرام قهوه اش را مینوشید. این اولین بار بود که این مرد به رستوران «لیندیس» آمده بود. جایی که هرشب پاتوق روزنامه نویسه ها - هنریشه ها - سیاستمداران و مشاهیر بود. این مشتری تنها آن شب ماموریت خاصی داشت. یکساعت بود که به میزی

مینگریست که در کنارش بود و پشت این میز مردی نشسته بود که مشتری زرد چهره، میبایستی مخفیانه او را به همدستش نشان بدهد.

«ویکتور ریزل» این جنایتکار را نمیشناخت. هرچند که «ویکتور» و «گندلفو» هردو در لاورایست سایه مانهاتان بزرگ شده بودند و طعم تلخ فقر را چشیده بودند.

آن شب «بتی نونس» روزنامه نویس و یک دوست «ریزل» همراه او بودند، و باوجود اینکه خیلی از شب گذشته بود، گفتگوی پرهیجانی داشتند. «ویکتور» خیلی سرحال بود. چون برنامه رادیویش موفقیت زیادی بدست آورده بود. او در این برنامه ۳۰ دقیقه ای درباره نفوذ گانگستریسم در سرویسهای اجتماعی صحبت کرده بود. ساعت دو و چهار دقیقه بامداد بود که «ریزل» صورتحساب خواست و موقعیکه پول میداد «گندلفو» از جایش بلند شد. کلاهش را برسر گذاشت و بطرف دررفت. در پیاده رو «بتی» و «ویکتور» از دوستیشان خداحافظی کردند و آهسته بطرف خیابان ۵۱ رفتند که محل توقف اتومبیلشان بود. برادری آرام شده بود و هیچ اتومبیلی در آن دیده نمیشد. روز ۲۵ آوریل ۱۹۵۶ تازه آغاز شده بود.

درست در برابر «تاتر مارک هیلنگر» کسی از تاریکی بیرون آمد. «ریزل» توجهی نکرد. چون شبها برادری پر از گدا و مست است. سایه نزدیک شد. مرد جوانی و لاغری بود که موهای پریشان سیاهی داشت. روزنامه نویس از جیبش یک سکه ۲۵ سنتی بیرون آورد که باو بدهد. ولی ناشناس «ریزل» را به اسم صدا کرد. او رویش را برگرداند و ناشناس دست راست خود را سرعت حرکت داد. «ریزل» احساس کرد که مایع سردی روی پیشانی و چشمهایش سرازیر شد. یک لحظه فکر کرد که این یک شوخی است. ولی بلافاصله درد وحشتناکی احساس کرد. دهانش تلخ شد و چشمهایش هیچ کجا را ندید. ناشناس در تاریکی ناپدید شد ریزل دستهایش را به بازوهای بتی او بخت و گفت

زود - زود - اسید به چشمهایم پاشیدند. گارستها سر رسیدند. روزنامه نویس را خواباندند و پشت سرهم ظرف های آب را روی صورتش خالی کردند. بعد او را با آمبولانس به بیمارستان بردند. پزشکان نظر دادند که حفظ قدرت بینائی «ویکتور» تقریبا محال است. کمی دورتر جوانی که موهای سیاه پریشان داشت، مثل دیوانه ها میدوید. چند قطره اسید روی گونه اش ریخته بود و اینک آنرا به گونه ای برگشت ناپذیر تغییر شکل میداد. موجی از خشم در امریکا برپا شد. هواداران «ریزل» در اندک مدتی برای یابنده جنایتکار

۴۱ هزار دلار جایزه تعیین کردند. بعد مطبوعات دنیا به تعقیب گانگستریسم پرداختند. جنایتکار که نامش «ابراهام تلوی» بود و صورتش داغدار شده بود، نزد معشوقه اش پناه برد. در حالیکه تمام این ماجرا فقط هزار دلار نصیبش کرده بود. به او گفته بودند که باید گوینده ای بنام «مارشال» را که به زنش خیانت کرده است تنبیه کند و بهمین جهت دستمزدش بیشتر از هزار دلار نخواهد بود. «تلوی» وقتی روزنامه ها را خواند، متوجه شد که هم کلاه سرش گذاشته اند و هم داغی که بر صورت دارد باعث بدام افتادنش خواهد شد. پس در صدد برآمد مزد بیشتری بخواهد. ولی در همین حال سردهسته که بوسیله «گندلفو» از داغ دار شدن «تلوی» باخبر شده بود، به مزدورانش گفت:

این احمق نباید نزد پزشک برود و پانصد دلار به «گندلفو» داد معنای این جمله و این حرکت روشن بود، تلوی باید کشته شود.

چند ساعت بعد یک ناشناس به پناهگاه «تلوی» رفت. ارباب مرا به سراغت فرستاده است. پلیس رد پای تو را پیدا کرده باید به «فلوریدا» بروی. چمدانت را بردار و دنبال من بیا «تلوی» لباس پوشید و پائین آمد یک اتومبیل منتظرش بود. - تو را به فرودگاه نیوارک

میریم وقتی اتومبیل به بیراه رفت رنگ «تلوی» پرید و فهمید چه نقشه ای برایش کشیده اند. کوشید خون سردیش را حفظ کند و از راننده خواست که در برابر یک «دراگ استور» توقف کند. تابه معشوقه اش تلفن بزند. چون گفتن مطلب مهمی را فراموش کرده است. راننده پذیرفت و «تلوی» از در پشتی دراگ استور گریخت. او بعدها چهار ماه خودش را آفتابی نکرد، ولی عابران روز ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۶ جسدش را کنار پیاده روی یکی از خیابانهای «اوهایو» یافتند. دوتن از دوستان «تلوی» هم که کوشیده بودند رد پای ارباب را به پلیس نشان بدهند، کشته شدند.

«ریزل» بعد از هفته ها بستری بودن بینائی اش را از دست داد. هزار نفر حاضر شدند یک چشمشان را باو بدهند. ولی هر عمل بیوفدی بیحاصل بود.

اف - بی - ای - سرانجام بعد از دو ماه تلاش «گندلفو» را بازداشت کرد - چهارماه و ۲۳ روز بعد از حمله به «ریزل» دادستان توانست «جانی دیوی» سردهسته گانگسترهای «گارمنت سانت» را بازداشت کند. او یک

ارباب واقعی مافیا بود. یک پدر مهربان - یک مرد رحیم نسبت به فقرا که هرگز در رفتن به کلیسا قصور نمیکرد. او شورای مسائل کار را تشکیل داده بود و هرکس حمایت گران قیمتش را نمی پذیرفت با اعتصابها و خرابکاریهای گرانتری روبرو میشد.

چرا «دیوی» خطر مجازات سوء قصد به «ریزل» را پذیرفته بود؟ در حالیکه بیشتر از سایر اربابها مورد حمله او قرارنگرفته بود چرا او خودش را مجبور دیده بود که از جانب همه مافیا از «ریزل» انتقام بگیرد؟ ایا دستور مافوق را اجرا کرده بود؟ «گندلفو» در برابر تهدیدها وعده های پلیس ساکت بود و فقط یکبار گریه کنان گفت: - آنها مرا میکشند بالاخره آنها مرا میکشند - اگر اعتراف کنم آنها حتی آن سر دنیا هم مرا پیدا میکنند و می کشند.

ولی چند روز بعد همه اطلاعاتش را در اختیار پلیس نهاد که میتوانست «جانی دیوی» را برای چند سال به زندان اندازد اوقت یک حادثه غریب افتاد در مه ۱۹۵۷ نخستین شاهد یعنی «گندلفو» در اولین جلسه محاکمه «دیوی» همه اعترافهای قبلی اش انکار کرد. رئیس دادگاه گفت:

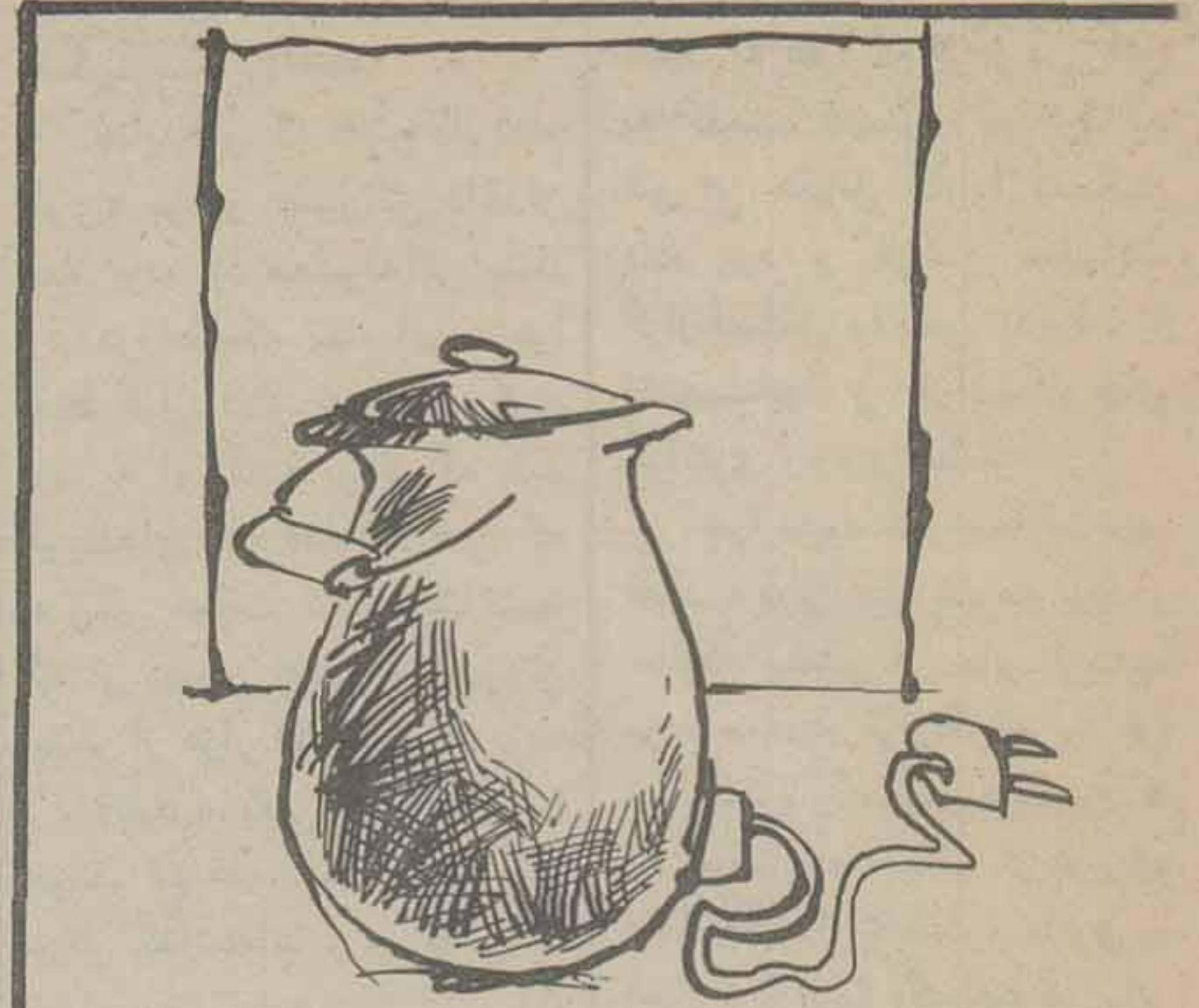
- بشما دستور میدهم حقیقت را بگوئید وگرنه به پنج سال زندان محکوم می شوید. «گندلفو» پنج سال زندان را پذیرفت ولی برسر انکارش باقی ماند. در نتیجه دادگستری امریکا در نهایت ناتوانی بعلت فقدان شاهد حکم به آزادی جانی داد.

باینهمه در سپتامبر ۱۹۵۷ «جانی دیوی» بجرم اخاذی از دو موسسه به دوسال زندان محکوم شد روز هشتم ژانویه ۱۹۵۸ ارباب بجرم دیگری به پانزده سال زندان محکوم شد. این بار رنگ جانی پرید و اعتماد به نفسش را از دست داد. اما باز هم مغلوب نشد. چون وکلایش در محاکمه تجدید نظر او را آزاد کردند. در این حال ماموران اداره مالیات بردرآمد به او گفتند:

- بسیار خوب شما پیروز شدید و دادگاه نتوانست شمارا بجرم اخاذی محکوم کند. ولی پهرحال شما این پول را بدست آورده بودید چرا مالیاتش را ندادید؟

دیو برای پنج سال به زندان افتاد. بعد دیو به اخاذی از قصایبها پرداخت، در حالیکه پلیس نمیتوانست مدرکی علیه او بدست آورد. چون آنها که باج میدادند از ترس شان حاضر نبودند مطلبی علیه جانی بگویند. سردهسته های جدید مافیا قدرتی بمراتب بیشتر پیدا کرده اند. آنها صورت ظاهر یک آدم سربراه را دارند و سعی میکنند بدون درگیری باقانون، برقاجاق مواد مخدر - قحشا - اخاذی و... نظارت داشته باشند در نتیجه جامعه در برابر آنها هیچ حربه برنده ای ندارد.

تنظیم، محمد صالحی آرام



اخبار روزنامه ها آمده است که عنقریب دیزی برقی نیز به زار خواهد آمد!
کی از دیزی شناسان معروف راینمورد، اظهار عقیده کرده طور مسلم دیزی برقی باید نوشتش هم اتمی باشد، که وشبختانه هست، چون ماده اصلی اتم از گوشت های منجمد ده، بیست سال پیش، تشکیل شده (!) اما آنچه سبب نگرانی ما دیزی خورهای حرفه‌یی گردیده، پیدا کردن نوع نخود لوبیایی است که شایستگی همنشینی با دیزی برقی و گوشت اتمی را داشته باشد.

از اینور و از اون ور!

چراغ خانه، در

مسجد روا نیست



معروف است که خانم سیمین بهبهانی شاعره معاصر، از آقای ابراهیم صهبایاده سرای معروف شعری درخواست کرد. صهبایا این قطعه را برایش فرستاد: با تیرتلگراف بگفتا درخت ناز: توتیر خشک و من ثمر و بار میدهم اول به غنچه دل به ربایم ز مردمان، چون غنچه ام بزرگ شود نارمی دهم لیکن تویی خیال در اینجا ستاده‌ای، گویی: منم که جلوه انظار می دهم گرباغیان ترا به تبر افکند رواست من حق به او که می کند این کار می دهم خندید تیرخشک که ای شاخ بی خبر، من تیرتلگرافم و اخبار می دهم عشاق را که گوش به پیغام آشناست، ناگه خبزر عالم اسرار می دهم ای نازبن مقابله بامن چه می کنی، زیرا تونارومن خبریاری می دهم سیمین بهبهانی چنین پاسخ داد: ز صهبایا شاعر خوش نام و پراج طلب کردم یکی شعرازی درج برابم قطعه‌یی شیرین فرستاد، زمعی رفته بی رنگین فرستاد رساود لید پرویاک و صاف است که در اوصاف تیرتلگراف است به او گفتم به من منت نهادی، که مایحتاج خود را هدیه دادی تورا تیردگراندر سراناست چراغ خانه در مسجد روانیست نخورده دست باز می فرستم، به ارباب نیازش می فرستم.



میوه‌های امروز، میوه‌های دیروز

همه ما میدانیم که پرتقال واشنگتن، پرتقال لبنانی، پرتقال ترکیه‌ئی، پرتقال اردنی، همچنین سیب لبنانی سیب فرانسوی و سیب سانفرانسیسکوئی از میوه های رایج امروزی هستند... ولی شاید نسل جدید حتی از اسم و رسم میوه های قدیم اطلاع چندانی نداشته باشد. به این جهت بی مناسبت نیست، که با هویت انواع میوه‌هایی که در زمان قدیم از باغ های حاصلخیزمان بدست می آمده، آشنا شویم.

انواع سیب: سیب احمر، سیب گرجی نیم احمر بزرگ، سیب دلیلی، سیب قندی، سیب مشکبجه، سیب پیدمشکی، سیب پانیزی مشهور به ازایش.

انواع خربوزه: خربوزه دارائی، خربوزه حسینی، خربوزه اله یاری، خربوزه ارزانی، خربوزه کرسنگی خربوزه برخواری، خربوزه سنی، خربوزه گرگابی، خربوزه پوست سفید (بی بی لطیفی) انواع انگور: انگور مقالسی، انگور رازقی، انگور شیرازی، انگور نباتی، انگور مادرچه، انگور خلیلی انگور یاقوتی، انگور ریش بابا، انگو فخری، انگور شصت عروسان.

از عموم علاقمندان به میوه های خوشمزه تقاضا میشود، جز در یکی دومورد، چنانچه ردیانی از میوه های نامبرده، پیدا کردند، سلام مارا نیز برسانند.

«نظر اول» و «نظر دوم»

فریدون: جمشید، تو هیچ تابحال عاشق شده‌ئی؟
جمشید: جمشید: چندین بار، همه‌اش هم «در نظر اول»
فریدون: پس چرا ازدواج نکرده‌ای جمشید؟
جمشید: آخر غالباً از «نظر دوم» هم غفلت نکرده‌ام!



چیستان هفته



وقت خوردن، کمرش بشکند از عشمه گری

«لغز» یا «چیستان» در ادبیات کلاسیک غنی و بارور، در قرون گذشته به عنوان نوعی شعر تفننی مقامی خاص داشته است با توجه به اینکه بسیاری از این لغزها در عین زیبایی و لطافت به علت جنبه استفهام آمیزی که دارد سبب تحریک حس کنجکاوی و تلطف ذوق میگردد، تصمیم گرفتیم در ویژه نامه های پایان هفته یک لغز جالب را با پاسخ آن چاپ کنیم.

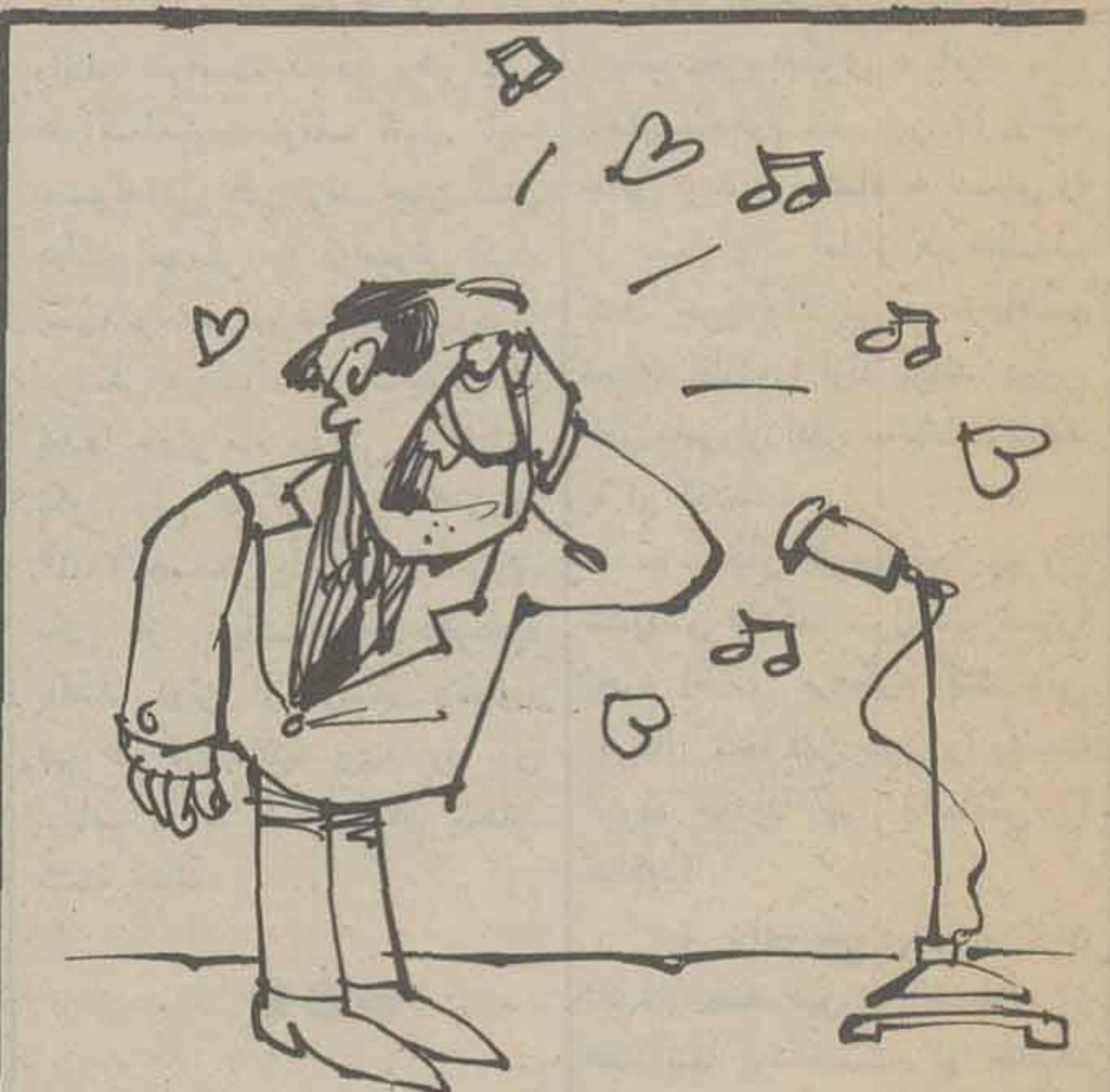
بدیهی است که پس از درج چند لغز که تقریباً جنبه تمرین فکری دارد، به درج یک سلسله «معما» که حل آن بمراتب از لغز مشکل تر است، مبادرت خواهیم کرد.

چیست آن دلبر کوتاه قد عاشق پسند شوهرش کرده بیک پای معلق در بند، شش «رحم» دارد و در هر رحمی یک فرزند کس شنیده است زنی شش رحم و شش فرزند؟ وقت خوردن کمرش بشکند از عشمه گری، وقت زادن بودش ناله، چون رعده، بلند هر کسی حل معمای پریشان سازد یارب از جانب آن هیچ نیایدش گزند. «پریشان»

شاعری که چنته‌اش خالی بود

مخصوصی به شاعری گفت: معری بخوان ماعر پرسید: ماعر پرسید: ماعر نو، یا شعر کهنه؟ مخص گفت: ماعر نو. ماعر گفت از اشعار خودم باشد یا از دیگران مخص گفت: یا فارسی باشد یا ماعر پرسید: زن داشته باشد، یا بی وزن مخص گفت: وزون باشد، چه بهتر

شاعر پرسید: رزمی باشد یا بزمی؟ شخص گفت: بزمی شاعر پرسید عارفانه باشد، یا عاشقانه؟ شخص گفت: عاشقانه شاعر پرسید، عشق مجازی یا عشق حقیقی شخص که مستاصل شده بود گفت: همین مقدار برای امروزان بس بود



از بس دلی دلی کردند!

«دلی، دلی» کردند و طرفدارانشان رای حل مشکل جابجا شدن مسافران شهری «دلیجان» نیز وارد صحنه شد بپند دست از سرش بر میدارند یا نه والا از دلیجان گنده تره‌ایش هم مشکل گفت: اگر به کسی نمی گوئی، از بس مسافران شهر بر جمعیت تهران را ترانه سرایان و خواننده های روز نتوانسته‌اند حل کنند!

گرانترین زندانی جهان

«رودلف هس» معاون سابق هیتلر که ماه گذشته بیک خودکشی بی نتیجه دست زد، هفته پیش برای یک معاینه پزشکی به بیمارستان نظامی انگلیس در برلین غربی برده شد. سخنگوی انگلیس اعلام داشت که «هس»، مجروح ۸۲ ساله، نزدیک به شش سالست از زندان اشیاندانو بیرون بود. «هس» یکی از فرماندهان نظامی آلمان در دوره جنگ دوم بود و در حال حاضر تنها بازمانده نازیها است که در اسارت نظامی بسر میبرد. زندان اشیاندانو همان زندانی است که صدها تن از اسیران نظامی را در خودش جای داده است. بناگفته سخنگوی انگلیسی، «هس» به یک معاینه پزشکی برده شد، بطوریکه میتوان آنرا یک معاینه اساسی خواند. او با امبولانس مخصوص بیمارستان نظامی انگلیس به بیمارستان برده شد و اسکورت نظامی نیز او را تا بیمارستان بدرقه کرد. این اسکورت شامل افسران آمریکا، انگلیس، فرانسه و اتحاد

جماهیر شوروی بود. این سخنگو ابراز داشت که نتیجه معاینات پزشکی رودلف هس هنوز معلوم نیست. رودلف هس در حین جنگ دوم، در حالیکه معاون هیتلر بود، بدون اجازه او به لندن پرواز کرد و در آنجا بدستور چرچیل دستگیر شد و پیشوای تازی نیز بلافاصله او را دیوانه فراری معرفی کرد! «هس» کوشش کرد که در ۲۲ فوریه گذشته رگ پای خود را با چاقوی غذاخوری قطع کند ولی موفق نشد. این چندمین خودکشی ناموفق هس بود. یک گزارش تأیید نشده در روزنامه «تایم» حکایت از این دارد که عضو گارد مراقبت اتحاد جماهیر شوروی، متوجه خونریزی پای او شده و جاقورا از دسترس معاون هیتلر و معروف ترین زندانی سیاسی پس از جنگ خارج کرده است. اگر سر بازگارد روسی متوجه نمی شد، معاون سابق هیتلر، بالاخره وعلیرغم میل فاتحان جنگ، خود را از زندگی اسارت بار خلاص میکرد.

چیست بچه؟

یک توضیح لازم

در صفحه ۶ - ستون چهارم این مقاله، نام کتاب «هنر عتیق ایران» به اشتباه «هنر عتیق ایران» چاپ شده است. در همین ستون، «منصه ظهور» بصورت «منصد ظهور» درآمده است. در ستون هفتم مقاله در صفحه ۷ - «تمثیلات آخوندزاده»، «تمثلات آخوند زاده» چاپ شده است. در ستون هشتم، درجایی کمال الوزراء، خان الوزراء و درجای دیگر کمال الیوزراء شده است. در همین ستون درپاراگرافی که در مورد نمایشنامه نویسی «صادق هدایت» بحث شده، در جمله ای چنین آمده است: «نویسندگان باگرایش به سبک هدایت یعنی: سناریو نویسی» که این جمله

غلط های چاپی یک مقاله در ویژه نامه هفته گذشته، پنجشنبه ۲۵ فروردینماه در مطلب «سیمای ناشناخته تاتر در ایران» - پژوهش همکارمان «اصف نیا - آریانی» در زمینه تاتر، چند اشتباه چاپی فاحش رخ داده بود که مسلماً براهل معرفت پوشیده نمانده است. این سهو، نه از قلم نویسنده، بلکه از سرعت عمل، انبوهی مطالب در قسمت دستگاه غلط گیری کامپیوتر ناشی شده است که در اینجا ضمن پوشش از خوانندگان عزیز می که موضوع را بما یادآوری کردند مواردی که باید اصلاح شود توضیح داده می شود.

مواظب باشید بعضی از لباسهای خارجی سرطان زاست!

تحقیقی لطمه وارد سازد، اما ناگفته نماند که «غلط چاپی» نه تنها در روزنامه ها و نشریات گوناگون سهواً رواج دارد، بلکه در کتابهای متعددی که با صرف وقت زیاد و دقت عمل فراوان ویراستاری می شود و بچاپ می رسد نیز وجود دارد. از این روی هیچ کتابی و تشریحی را بدون غلط چاپی نمیتوان بدست آورد، و بهمین علت است که به آخر بیشتر کتابها، غلط نامه ای نیز ضمیمه می شود. به امید اینکه از این پس همه مطالب روزنامه و ویژه نامه هفتگی اطلاعات بدون غلط چاپی و یا حتی الامکان، با کمترین تعداد غلط چاپی بدست شما برسد.

شگفتی های جهان

روز ۲۱ دسامبر ۱۹۶۷ مرد. اولین عمل جراحی برداشتن آیلندیس که با موفقیت پایان گرفت در سال ۱۷۳۶ بوسیله «کلودیوس آمیان» جراح انگلیسی انجام شد. طولانی ترین عمر باریه مصنوعی نصب خانم «ماری آن هاول» متولد (۱۹۲۳) اهل سانفرانسیسکو شده است. وی روز ۵ اکتبر ۱۹۴۹ درون ریه مصنوعی قرار داده شد، یعنی ۲۷ سال پیش.

اولین عمل جراحی با بیهوشی عمومی روز سی مارس ۱۸۴۲ بوسیله دکتر ویلیامس لانگ آمریکایی (۱۸۱۵ تا ۱۸۷۸) برای بیرون آوردن کیست گردن روی «جیمز ونابل» انجام شد. بیهوشی بوسیله «اتردیتیل» داده شده بود.

سریع ترین عمل قطع عضو بدون بیهوشی، بوسیله رابرت لیستن (۱۷۹۴ تا ۱۸۴۷) در اوپنورگ اسکاتلند انجام شد. وی طرف سی و سه ثانیه پای یک بیمار را قطع کرد. در جریان این عمل برق آسا دستیار لیستن سه انگشت خود را از دست داد.

سریع ترین اعمال جراحی روی مغز انجام میشوند. در روزهای ۱۷ و ۱۸ ژانویه ۱۹۲۲ دکتر جان الکسن در بیمارستان سال دیگر در کالیفرنیا روی مغز مردی بنام ویکتور گونا عملی انجام داد که ۳۱ ساعت بطول انجامید.

مسن ترین کسی که تا بحال مورد عمل جراحی قرار گرفته «جیمز هنری برت» نام دارد (۱۸۴۹ تا ۱۹۶۱) او روز ۷ نوامبر ۱۹۶۰ در سن ۱۱۱ سال و ۱۰۵ روزگی تحت عمل قرار گرفت (شکستگی استخوان ران) کم سن ترین کسی را که تحت عمل جراحی قرار گرفته است نمیتوان شناخت. چون این روزها کودکان را حتی چند دقیقه بعد از تولدشان تحت عمل جراحی قرار میدهند.

اولین عمل پیوند قلب روز ۳ دسامبر ۱۹۶۷ در بیمارستان «گروت شور» آفریقای جنوبی بوسیله کریستین بارنارد (متولد ۱۹۲۲ در آفریقای جنوبی) روی مرد ۵۵ ساله ای بنام لونی واشکانسکی صورت گرفت. این عمل جراحی که در آن سی نفر به بارنارد کمک میکردند ۵ ساعت بطول انجامید. دهنده قلب دختر ۲۵ ساله ای بود بنام «دنیز آن داروال» که در یک حادثه کشته شده بود. واشکانسکی

از دهان بیرون جهانید که بیشتر از ۵ متر طول داشت. «ساموئل جساب» ثروتمند انگلیسی که دچار بیماری افسردگی بود از سال ۱۷۹۴ تا ۱۸۱۶ بیشتر از ۲۲۶۹۳۴ قرص خورد. بیشتر از همه در سال ۱۸۱۴ به تعداد ۵۱۵۹۰ - وی در همین مدت چهار هزار شیشه شربت طبی هم نوشیده بود و با این همه ۶۵ سال عمر کرد.

چند قلو زائیدن و اندازه های نوزاد و سن و سال مادر ارقام شگفت انگیزی بدست داده است. بیشترین تعداد بچه ای که یک زن بدنیآ آورده ۶۹ است. البته این رقم رسمی نیست. خانم «فئودرواسیل» ۱۸۱۶ تا ۱۸۷۲ - که ساکن حومه مسکو بود و به شغل کشاورزی اشتغال داشت به عنوان یک بدیده عجیب به حضور تزار الکساندر دوم معرفی شد. او ۲۷ بار زائیده بود: ۱۶ بار دو قلو هفت بار سه قلو و چهار بار چهار قلو. بیشتر این بچه ها پس بلوغ هم رسیدند. بر جمعیت ترین خانواده قرن ما از آن یک زن و شوهر برزیلی است بنام «کارولینا» جوزمار که در ۱۴ سالگی ازدواج کرده چهارده سر و ۲۴ دختر بدنیآ آورده است. فاصله زمانی تولد این بچه ها یکسال است و مادرشان در سال ۱۹۷۲ میگفت: - آنها کارو دردسریادی برای ما درست کرده اند ولی به لذتش میارزد.

در کتابهای طبی به کسانی که بعد از هفتاد سالگی زائیده اند اشاره هائی شده است ولی مسن ترین مادر شناخته شده جهان «الیس کسینتر» اهل برتلند آمریکا است که روز ۱۱ ژوئن ۱۸۹۹ بدنیآ آمده است. او روز ۱۸ اکتبر ۱۹۵۶ - در سن ۵۷ سالگی - دختری بدنیآ آورد. و اما «پرس» - مدیکال» جاب یاریس در سال ۱۹۳۹ شرح حال دختری را منتشر کرد که در سن ۵ سالگی باردار شده بود. او «لینا» نام داشت و اهل برو بود. «لینا» این در حالی بود که فقط ۵ سال و هشت ماه داشت. در کشورهایی که تعدد زوجات معمول است یک مرد میتواند تعداد بسیار زیادی بچه داشته باشد. «مولائی اسماعیل» آخرین امپراطور شریفی مراکش (۱۶۷۲ تا ۱۷۲۷) بگفته روائان ۵۴۸ کسر و ۳۴۰ دختر داشت و ویلسون کسول کانادایی هم ۱۰۲ سال عمر کرد (۱۸۶۰ تا ۱۹۶۳). او در موقع مرگ خانواده عظیمی داشت: دوبار ازدواج کرده بود و یازده فرزند داشت که برایش ۶۵ نوه، ۲۰۱ نیره و ۳۰۵ نتیجه بدنیآ آورده بودند یعنی ۵۸۲ تن از اخلاف مستقیم ویلسن به هنگام مرگ در کنارش بودند تعداد اخلاف خانم بویشن اهل آفریقای جنوبی در سال ۱۹۶۸ درست ۶۰۰ نفر بود.

از نظر تئوری در کشورهایی که طول عمر زنان زیاد است میتوان هفت نسل یک خانواده را در کنار هم دید. «خانم الایرنس» آمریکائی که روز ۲۹ مه ۱۹۷۰ در سن ۹۱ سالگی مردشش نسل بعد از خود را دیده بود.

نوعی از پوشاک زیر اطفال که بین پوشیدن آن با ابتلای کودکان به سرطان رابطه ای کشف کرده اند در انگلستان به فروش میرسد. لباسهای زیر کودکان که در پارچه آن نوعی ماده شیمیایی بنام «تریس» بکار رفته که در برابر آتش مقاوم است و هفته گذشته در آمریکا فروش و مصرف آن را بعلت آنکه در موش های آزمایشگاهی، سرطان ایجاد کرده است ممنوع ساخته اند در انگلستان هنوز هم به فروش میرسد.

آمریکا محصولات «تریس» را هنگامی ممنوع کرد که دانشمندان آن کشور متوجه شدند که اطفال خردسال ممکن است مقادیر خطرناک از ماده شیمیایی مذکور را از راه مکیدن آستین بیژا و سایر لباسهای مقاوم در برابر آتش که از «پارچه تریس» ساخته شده اند بخورند. این ماده ضمناً میتواند بطور مستقیم از طریق پوست بدن جذب شود. اداره قیمت ها و حمایت مصرف کننده در کشور انگلستان بارها گفته است که تاجائیکه خودش اطلاع دارد تریس نه در انگلستان وجود دارد و نه به مصرف رسیده است. اما علیرغم این افکار - نه تنها منسوجات زمینی گوناگونی وارد این کشور میشود که دریافت آنها ماده تریس بکار رفته بلکه چندین موسسه در همین کشور ماده مذکور را مستقیماً تولید کرده اند.

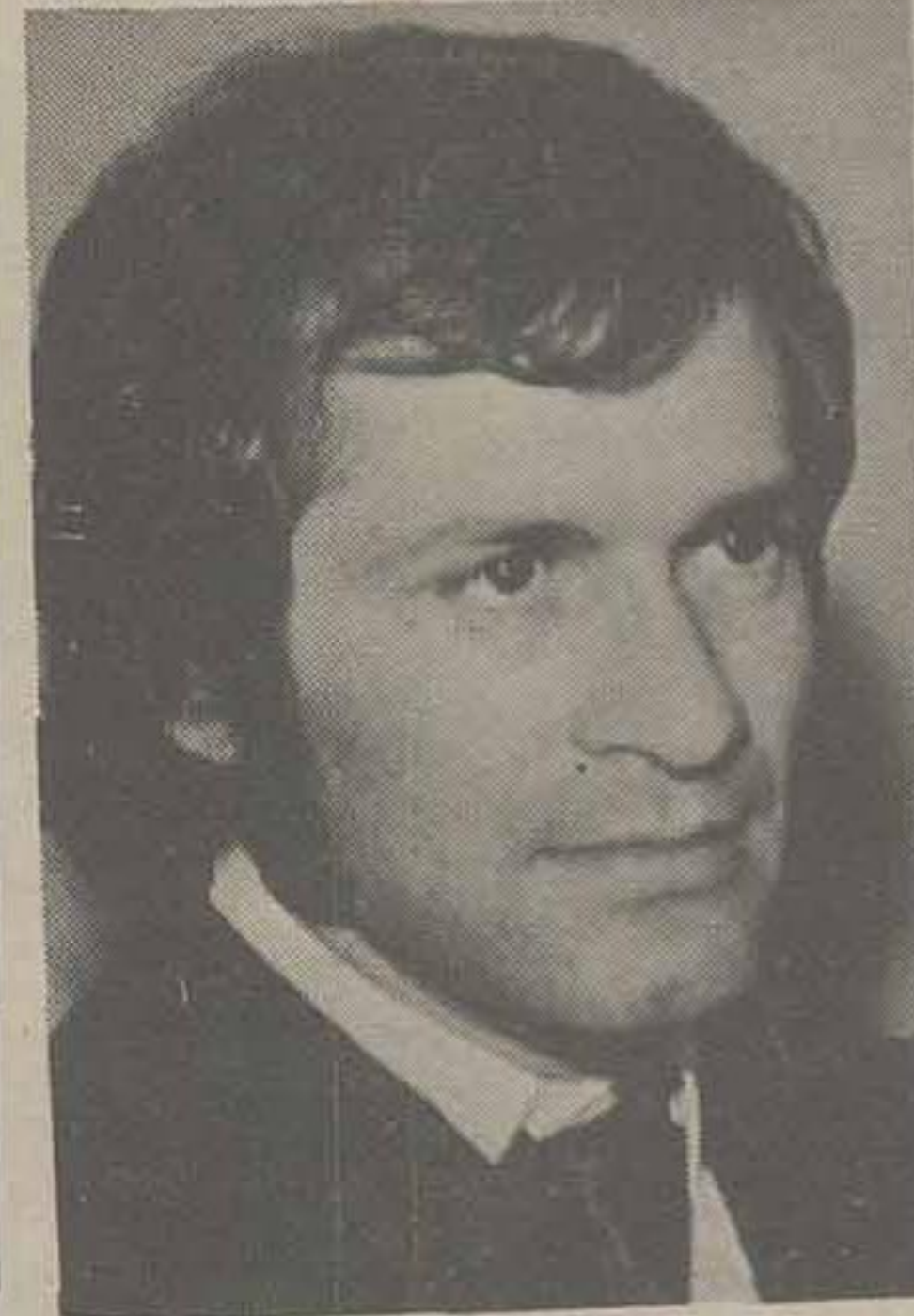
شرکت «تسکو» انگلیسی که کارخانه های آن در «اوغوت» واقع در بریتانول قرار دارد مدت چندین سال ماده «تریس» را بعنوان یکی از محصولات خود تولید کرد ولی در اوایل سال جاری اینکار را هنگامی متوقف ساخت که معلوم شد مطالعات مقدماتی از طرف انجمن ملی سرطان آمریکا منجر به کشف شواهدی درباره خطر سرطان زایی محصولات ساخته شده از «تریس» شده است. آقای استیوارت بویل مدیر قسمت ایمنی در کارخانه های «تسکو» به نگارنده گزارش حاضر اظهار داشت که سایر شرکتهای مشابه انگلیسی نیز در گذشته محصولات «تریس» را تولید کرده اند و ممکن است هنوز هم این کار را متوقف نکرده باشند. بویل از افشاکردن اسامی این شرکتهای خودداری ورزید. شرکت آن را بعد از بی بردن به گرمی روزافزون بازار محصولات و قماش هایی که در برابر حریق مقاومت دارند آغاز کرد. (تریس در واقع خطر آتش گرفتن محصولی را که از آن ساخته شده است به تاخیر می اندازد). تسکو به این دلیل «تریس» را برای تولیدکردن انتخاب کرد که سالها بود محصولات این ماده شیمیایی در آمریکا بطور وسیع در دسترس مصرف کنندگان قرار داشت و از آنجا به کشورهای اروپایی نیز صادر میشد. تحقیقات مستقیمی برای بی بردن به خصوصیات ایمنی این ماده انجام دهد. تنها این نکته راهنمای مدیران مسئول «تسکو» برای روی آوردن به تولید «تریس» قرار گرفت که در آمریکا این محصول را در مقادیر بسیار زیاد تولید کرده بودند بدون آنکه هرگز خبیری منتشر شود که حاکی از اثرات خطرناک مصرف تریس باشد. تسکو محصولات تریس خود را برای مصرف صنعتی از قبیل بکار برده شدن در ساخت نقاله ها و محصولات پلاستیکی و همچنین بصورت قماش به بازار عرضه کرد. ولی باید توجه داشت که چون ماده شیمیایی تریس از طریق واسطه ها و نمایندگی ها به فروش میرسد غالباً مقصدی که این محصول در پیش دارد نامعلوم میماند. آقای «بویل» اسامی موسساتی را هم که محصولات تریس از طرف تسکو به آنها فروخته شده است مسکوت گذاشت ولی گفت که تسکو کنیا به تمام مشتریان خود اندرز داده است که «تریس» نباید در هیچیک از محصولات که تماس مستقیم با پوست بدن دارند و یا میتوانست در تماس با زبان و دهان قرار گیرند بکار برده شود. به این حساب مقادیری از موجودی و ذخایر تریس که هنوز در انبارهای «تسکو» باقی مانده است تنها برای مصارف صنعتی به فروش خواهد رفت.

تحدیده کارفرمایان صنعت نساجی انگلستان مدعی است که بیشتر لباسهای شب کودکان در این کشور با استفاده مواد شیمیایی ضدآتش مانند «پروپان» که بوسیله موسسه البرایت اندوبلسون ساخته میشود و «پیروتکس» که شرکت «سیباگرچی» تولیدکننده آن میباشد ساخته میشود. در واقع هیچکس را در سراسر انگلستان نمیتوان یافت که مایل باشد اسامی موسساتی را که از ماده مرگبار تریس استفاده کرده اند و یا هنوز هم در تولید محصولات خود از این ماده استفاده میکنند برملا کند.

مقرراتی که بموجب آن لباسهای شب اطفال خردسال باید از پارچه هایی ساخته شود که در برابر خطر آتش مقاوم باشد از ۱۹۵۷ در این کشور قوت قانونی یافته است. «مقاوم بودن در برابر آتش» بعنوان قسمتی از مشخصات پارچه هایی که «ن ویزگی» را دارند از طرف اداره استاندارد انگلستان تعریف شده ولی در این تعریف به مواد شیمیایی معینی که میتوانند برای برآوردن چنان هدفی مورد استفاده قرار گیرند و یا برچسبهایی که بتوانند وجود این مشخصات را بر روی پارچه ای معلوم کند، اشاره ای به چشم نمی خورد. کشف این مطلب که «تریس» ماده ای است که خطر ابتلا به سرطان در آن کمین کرده است عواقب دامنه داری خواهد داشت. این کشف مسئله دیگری را به این صورت مطرح میکند که چه تعداد از سایر انواع گوناگون مصرفی بکار رفته اند ممکن است مانند تریس خطرناک و احیاناً بهمان گونه سرطان زایی کنند. چون تنها تعداد انگشت شماری از مواد شیمیایی مقاوم در برابر آتش که هم اکنون بطور وفور در ساخت پارچه ها و یا محصولات مختلف دیگر استعمال میشوند، برای کشف عوامل سرطان زایی که شاید در آنها نیز وجود داشته باشد مورد آزمایش قرار گرفته اند.



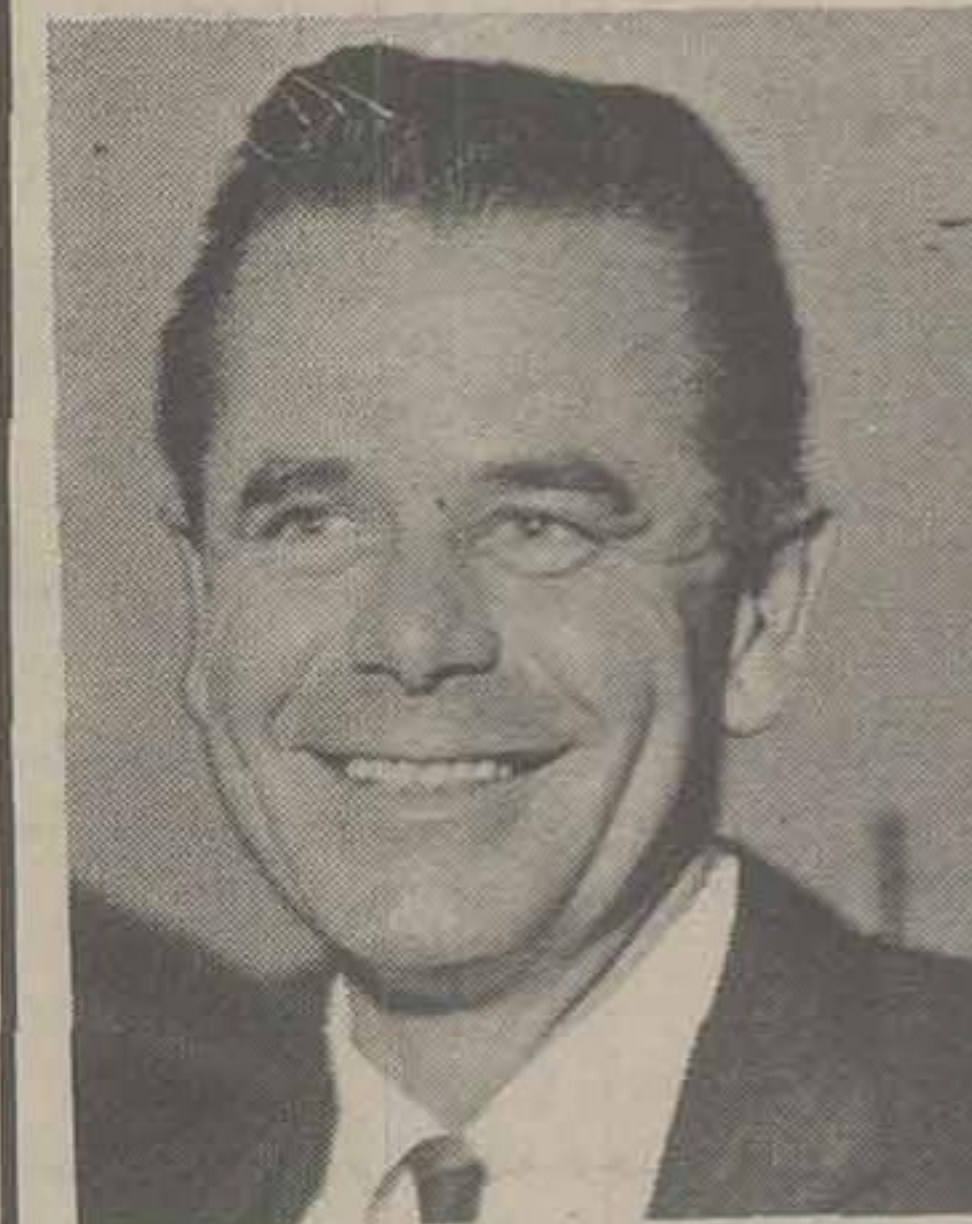
شهره



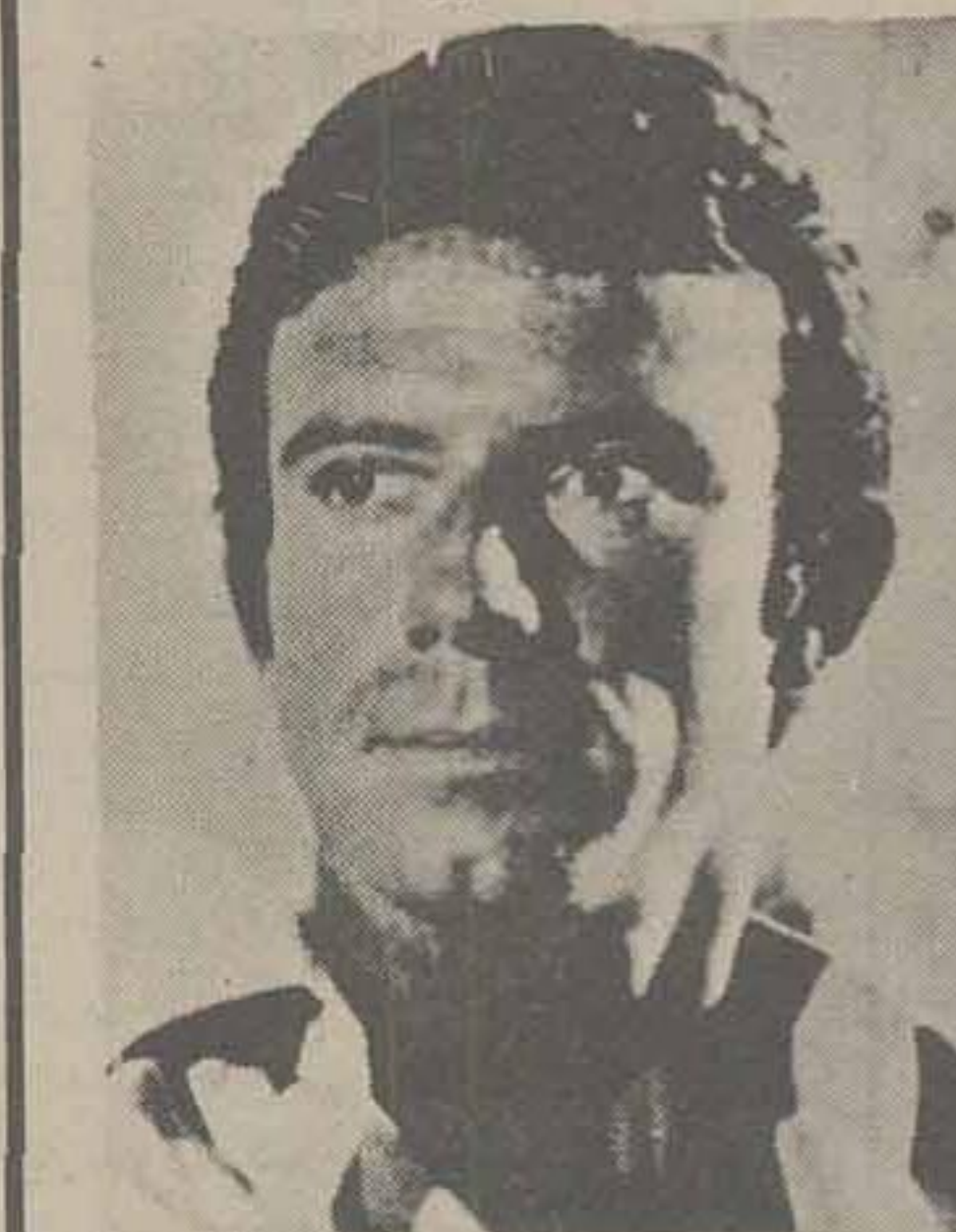
بهزار اشتیاقی



پیتر فالک



گلن غورو



تونی فرانچیزا (مت هلم)

چهارشنبه برنامه دوم

۷ اردیبهشت
۱۹- موسیقی و اسلاید
۱۹/۳۰- برنامه کودک (دنیای بچه‌ها)
۲۰/۰- کتابها و دیدگاهها
۲۰/۴۵- اخبار
۲۱/۱۰- زمان
۲۲/۱۰- موتی‌نش (زمان عقاب یون)
در پایان خبر و مجله خبری

پنجشنبه برنامه اول

۳۶/۲/۸
۱۲/- اخبار
۱۲/۰۵- تدریس قرآن
۱۲/۳۰- کائن
۱۳/۳۰- دختر استثنائی
۱۴/- اخبار

۱۴/۳۰- تلاش برای پیروزی
۱۵/- خیابان سه سامی
۱۵/۵۵- وارینه
۱۶/۱۰- مجله ورزشی
۱۷/- کودکان
۱۸/۴۰- اخبار
۱۸/۵۰- اخبار ورزشی
۱۹/- ماجرا
۱۹/۳۰- داستان همیشگی
۲۰/- اخبار
۲۰/۳۵- فوتبال
۲۲/۰۵- آقای مربوطه
۲۲/۱۵- فیلم سینمائی

پنجشنبه برنامه دوم

۸ اردیبهشت
۱۹- موسیقی و اسلاید
۱۹/۳۰- وارینه رنگارنگ
۲۰/۱۰- جهان پرتحرک
۲۰/۴۵- اخبار
۲۱/۱۰- تیتراژ اول
۲۲/۱۰- فیلم تلویزیونی هفته (دختری درشوی دیروقت)
کارگردان: گاری نلسون باشرکت:
ایون دوکارلو. دان موری - برت کانوی
در پایان خبر

جمعه برنامه اول

۳۶/۲/۹
۱۱/- لاسی ورنجرهای نجات
۱۱/۳۰- وارث قصر شورمز
۱۲/۳۰- مسابقات ورزشی
۱۴/- اخبار
۱۴/۳۰- هفت روز هفته
۱۵/- فیلم سینمائی بنام بیوس و بساز
۱۶/۳۰- دانگ جان سیلور
۱۷/- کودکان
کارتون
یک. دو. سه
یکی بود یکی نبود
۱۸/۱۰- مرد شش میلیون دلاری
۱۹/- مسابقه پاسخ چیست
۱۹/۳۰- پادشاه
۲۰/- اخبار
۲۰/۳۵- کارآگاه راکفورد بنام باجنیفر خدا حافظی کن
۲۱/۳۰- موسیقی ایرانی
۲۲/۰۵- آقار مربوطه
۲۲/۱۰- دود اسلحه

جمعه برنامه دوم

۹ اردیبهشت
۱۹- موسیقی و اسلاید
۱۹/۳۰- در تعقیب جو
۲۰/۳- فضای ۱۹۹۹
۲۰/۴۵- اخبار
۲۱/۱۰- وارینه اروپائی
۲۱/۴۰- کلبسو (بحران هویت)
کارگردان: پاتریک مک گوهران با شرکت:
پیتر فالک پاتریک مک گوهران - لسل نیکن

دوشنبه برنامه اول

۳۶/۲/۵
۱۲/- اخبار
۱۲/۰۵- حفاظت و ایمنی
۱۲/۲۰- کمدی کلاسیک
۱۳/۱۰- آنتولوژی
۱۴/- اخبار
بخش دوم
۱۷/- کودکان
۱۸/۱۰- داستان حیوانات
۱۸/۴۰- اخبار
۱۸/۵۰- اخبار ورزشی
۱۹/- وضع اضطراری
۲۰/- اخبار
۲۰/۳۵- ایران زمین
۲۱/۰۵- آقای مربوطه
۲۲/۱۵- بعدا اعلام می شود
۲۲/۳۰- فوتبال

دوشنبه برنامه دوم

۵ اردیبهشت
۱۹- موسیقی و اسلاید
۱۹/۳۰- برنامه کودک (رابین هودقضائی)
۲۰/۱۰- مسابقه هزار امتیازی
۲۰/۴۵- اخبار
۲۱/۱۰- سونینی:
۲۲/۱۰- دانش
۲۲/۰- گروهناوای
در پایان خبر

سهشنبه برنامه اول

۳۶/۲/۶
۱۲/- اخبار
۱۲/۰۵- کارگر
۱۲/۳۰- موسیقی محلی
۱۳/۱۰- دکتر المیوت
۱۴/- اخبار
بخش دوم
۱۲/- کودکان
۱۸/۱۰- آموزشی
۱۸/۴۰- اخبار
۱۸/۵۰- اخبار ورزشی
۱۹/۳۰- موسیقی کلاسیک
۱۹/۳۰- دانش
۲۰/- اخبار
۲۰/۴۰- مرد اول
۲۱/۴۰- ادب امروز
۲۲/۵- آقای مربوطه
۲۲/۲۰- داستان پلیس

سهشنبه برنامه دوم

۶ اردیبهشت
۱۹- موسیقی و اسلاید
۱۹/۳۰- اون مارشال - مجموعه جدید
۲۰/۲۰- وارینه
۲۰/۴۵- اخبار
۲۱/۱۵- فیلم مستند (این جا لندن است)
۲۱/۴۵- برنامه‌ای از مسعود بهنود درباره نفت
در پایان خبر

چهارشنبه برنامه اول

۳۶/۲/۷
۱۲/- اخبار
۱۲/۰۵- زوجهای جوان
۱۲/۳۰- دانش
۱۳/۱۰- چاپارل
۱۴/- اخبار
بخش دوم
۱۷/- کودکان
۱۸/۱۰- برنامه از شهرستانها
۱۸/۴۰- اخبار
۱۸/۵۰- اخبار ورزشی
۱۹/- گزینش دانشجو
۱۹/۳۰- خانواده
۲۰/- اخبار
۲۰/۳۵- بیمارستان پزشکان
۲۱/۲۵- موسیقی ایرانی - ساز و آواز
۲۲/۵- آقای مربوطه
۲۲/۱۰- مستند

شنبه برنامه اول

۳۶/۲/۳
هفته ارزشیابی پیشاهنگی
۱۲/- اخبار
۱۲/۰۵- مشهورها مشیدن
۱۲/۳۰- وارینه
۱۲/۵۵- شکست سکوت
۱۳/۱۰- دنیای آزاد
۱۴/- اخبار
بخش دوم
۱۷/- کودکان
کارتون
ورزش نوجوانان
یکی بود یکی نبود ۱۰/۵۲ - ۹۴۳۸ - ۳۳۲۲۵
۱۸/۲۰- آغاز هفته ارزشیابی پیشاهنگی
۱۸/۴۰- اخبار
۱۸/۵۰- اخبار ورزشی
۱۹/- سینمای آزاد
۱۹/۳۰- موسیقی ایرانی - تکنوازی و آواز
۲۰/- اخبار
۲۰/۳۵- شما و تلویزیون
۲۱/- مت هلم
۲۲/- آقای مربوطه
۲۲/- فوتبال

شنبه برنامه دوم

۳ اردیبهشت
۱۹- موسیقی و اسلاید
۱۹/۳۰- مردی بنام جونز (جنایتی که کتمان شد)
کارگردان: رالف سنفسکی باشرکت:
بادی ایسین,
۲۰/۲۰- وارینه
۱۰/۴۵- اخبار
۲۱/۱۰- ایران زمین
۲۱/۴۰- تکنوازی
۲۲- تصویر و سایه‌ها مروری بر آثار سینمائی (قانع غرب)
کارگردان: رابرت شاورمری یور. رابرت زایان جفری هانتز
در پایان خبر

یکشنبه برنامه اول

۳۶/۲/۴
سالروز تاجگذاری اعلیحضرت رضاشاه کبیر سالروز تاسیس رادیو ایران
۱۲/- اخبار
۱۲/۰۵- کارگر
۱۲/۳۰- موسیقی ایرانی - همنوازی
۱۳/۱۰- قصه عشق
۱۴/- اخبار
بخش دوم
۱۷/- کودکان
کارگاه موسیقی
آقای مطالعه
هنر عکاسی
یکی بود یکی نبود
۱۸/۱۰- درباره روستا
۱۸/۴۰- اخبار
۱۸/۵۰- اخبار ورزشی
۱۹/- دنیای آب
۱۹/۳۰- خانواده
۲۰/- اخبار
۲۰/۴۵- همه از یک خانواده ایم
۲۱/۳۵- خیابانهای سانفرانسیسکو
۲۲/۵- آقای مربوطه
۲۲/۱۰- تاتر هفته

یکشنبه برنامه دوم

۴ اردیبهشت
۱۹- موسیقی و اسلاید
۱۹/۳۰- حادثه جویان:
۲۰- امریکا
۲۰/۴۵- اخبار:
۲۱/۱۰- موسیقی کلاسیک:
۲۱/۲۰- مک میلان و همسر
در پایان خبر و مجله خبری

پنجشنبه برنامه اول

۳۶/۲/۱
۱۲/- اخبار
۱۲/۰۵- تدریس قرآن
۱۲/۳۰- کائن
۱۳/۳۰- دختر استثنائی
۱۴/- اخبار
۱۴/۳۰- تلاش برای پیروزی
۱۵/- خیابان سه سامی
۱۵/۵۵- وارینه
۱۶/۱۰- مجله ورزشی
۱۷/- کودکان
کارتون
زورو
بچه‌های خورشید
یکی بود یکی نبود
۱۹/- ماجرا
۱۹/۳۰- داستان همیشگی
۲۰/- اخبار
۲۰/۳۵- سرگرمی
۲۱/۳۰- برنامه ویژه
۲۲/- آقای مربوطه
۲۲/۱۰- فیلم سینمائی بنام چروکی امتزب

پنجشنبه برنامه دوم

۱ اردیبهشت
۱۹- موسیقی و اسلاید
۱۹/۳۰- وارینه رنگارنگ
۲۰/۱۰- جهان پرتحرک
۲۰/۴۵- اخبار
۲۱/۱۰- تیتراژ اول
۲۲/۱۰- فیلم تلویزیونی هفته (جارت) کارگردان: بازی شی بر گلن فورد آنتونی کویل
در پایان خبر

جمعه برنامه اول

۳۶/۲/۲
۱۱/- داسی ورنجرهای نجات
۱۱/۳۰- شادی کریسمس
۱۲/۳۰- مسابقات ورزشی
۱۴/- اخبار هفت روز هفته
۱۵/- فیلم سینمائی بنام زندگی آسان
۱۶/۳۰- دانگ جهان سیلور
۱۷/- کودکان
کارتون
یک. دو. سه
یکی بود یکی نبود
۱۸/۱۰- مرد شش میلیون دلاری
۱۹/- مسابقه پاسخ چیست
۱۹/۳۰- پادشاه
۲۰/- اخبار
۲۰/۳۵- کارآگاه راکفورد
۲۱/۳۰- ترانه‌های ایرانی
۲۲/- آقای مربوطه
۲۲/۱۰- دود اسلحه معروف به فستوس اگن

جمعه برنامه دوم

۱ اردیبهشت
۱۹- موسیقی و اسلاید
۱۹/۳۰- در تعقیب جو
۱۹- ۲۰ (فضا در سال ۱۹۹۹)
۲۰/۴۵- اخبار
۲۱/۱۰- وارینه اروپائی
۲۱/۴۰- کلبسو: (احالا اورا ببینید) کارگردان: هاروی هارت باشرکت: پیتر فالک. جک کاسیدی.